

خودشناسی و خداشناسی

(معرّفه نفس)

از آنجا که دانشمندان علم اخلاق، هدف نهایی این علم را تهذیب نفس و خوشبختی و سعادت انسان می‌دانند و رسیدن به این هدف امکان ندارد جز از راه خودشناسی، از این‌رو، توجه شما را به اهمیت این موضوع از دیدگاه اسلام جلب می‌کنیم.

لیکن قبل از شروع بحث این سؤال مطرح می‌شود: کدام نفس است که معرفت آن مقدمه تهذیب و تزکیه و وسیله شناخت پروردگار متعال است؟ آیا همان نفخه الهیه است که ملاک برتری انسان بر فرشتگان است و از آن تعبیر به «روح الله» می‌شود؟^۱ آیا نفس مُلْهَمَه^۲ است که خدا به آن سوگند یاد فرموده و فجور و تقوا

۱. اشاره به این آیه است که می‌فرماید: «إِنَّمَا سَوَّيَهُ وَنَفَعَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»؛ بعد اندام اورا موزون ساخت و از روح خویش دروی دمید (سجده/۹). در مورد دیگر می‌فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَعْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»؛ هنگامی که کار آن را به پایان رسانیدم و در او از روح خود دمیدم... (حجر/۲۹ و ص/۷۲).

۲. اشاره به آیات ۷ و ۸ سوره شمس است که می‌فرماید: «وَنَفَسٌ وَمَا سَوَّيْهَا فَأَلْهَمَهَا فَجُورُهَا وَتَقْوِيَهَا».



را به آن الهام کرده است؟

آیا نفس افقاره به سوء^۱ است که همواره انسان را به بدی می خواند؟

آیا نفس لومه^۲ است که انسان را از فساد و تباہی بازمی دارد و انسان بزهکار را همواره سرزنش می کند؟

آیا نفس مطمئنه^۳ است که به ندای «إِرْجِعِي إِلَى رَيْكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً» مفتخر می شود؟

آیا نفس فانیه^۴ است که سرانجام طعم مرگ را می چشد؟

و آیا فطرة الله است^۵ که خداوند انسان را برآن سرشته است؟

خلاصه این کدام نفس است که شناخت آن شناخت خدا است؟

□ پاسخ:

پاسخ این است که مقصود همه آنها است، یعنی آن مجموعه ای که شخصیت انسان را می سازد و او را جامع نشأتین (ملکوت و ناسوت) و حاوی عالمین (غیب و شهود) می کند.

نفس انسان از بعد ملکوتی اش نفخه الهیه است که در سیر صعود، به مقام

۱. مقصود این آیه است که می فرماید: «وَمَا أَبْرَى نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَا قَارِئَةٌ بِالثُّوَءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبَّيْ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»؛ من هرگز نفس خوبی را تبرئه نمی کنیم که نفس [سرکش] بسیار به بدیها امر می کند. مگر آنکه پروردگارم رحم کند، که پروردگارم غفور و رحیم است (یوسف / ۵۳).

۲. اشاره به این آیه شریفه است: «لَا أَقِيمُ يَتِيمَ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقِيمُ بِالنَّفْسِ الْلَّوَاقَةِ»؛ سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر (قیامت / ۱ و ۲).

۳. منظور این آیات است: «بِاِيَّهَا النَّفْسُ الْمُظْمَنَةُ إِرْجِعِي إِلَى رَيْكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ ای نفس مطمئن و آرام! بازگرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هست و هم او از تو خشنود است، و داخل در زمرة بندگان خاص من شو و در بیشتم... گام نه (نجراء / ۳۰ - ۲۷).

۴. اشاره به این آیه شریفه است: «...كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؛ هر کس مرگ را می چشد (آل عمران / ۱۸۵).

۵. مقصود این آیه است که می فرماید: «...فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا...»؛ ... این دین قریم همان فطرتی است که خداوند انسانها را برآن سرشته است... (روم / ۳۰).

نفس مطمئنه و راضييه و مرضييه می‌رسد و تا آنجا بالا می‌رود که به مرتبه «قاب قوسيين او ادنى» مشرف می‌شود، چنانکه قرآن می‌فرماید:

ثُمَّ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسِينَ أَوْ أَدْنَى.^۱

سپس نزديک شد و بسیار نزديک شد تا [در مقام تمثيل] فاصله او به اندازه دو کمان يا کمتر بود.^۲

واز بعد ناسوتی اش تا آنجا سقوط می‌کند که می‌فرماید:

... أُولَئِكَ كَمَا لَأَنْعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...^۳

آنها همچون چار پایانند بلکه گمراه‌تر....

و آنقدر پست می‌گردد که می‌فرماید:

ثُمَّ زَدَنَاهُ أَشْفَلَ سَافِلِينَ.^۴

سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم.

خلاصه، این مجموعه به ظاهر کوچک بحدی بزرگ و وسیع است که جمیع عوالم وجود را در خود جمع کرده آن گونه که در اشعار منسوب به حضرت علی علیه السلام آمده است:

وَدَائِكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ وَفِيكَ انْظُورِي الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ بِأَخْرُفِيهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ يُخَيِّرُ عَنْكَ بِمَا سُطِرَ ^۵	ذَوَائِكَ فِيكَ وَمَا تَشْعُرُ وَتَخْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي قَلَا حاجَةً لَكَ فِي خَارِجٍ
---	--

۱. نجم / ۸ و ۹.

۲. این تعبیر از باب تشبيه مقول به محسوس به منظور مجسم کردن نهایت درجه نزديکی است، و گرنه خداوند لامکان است و بعد مکانی برای او وجود ندارد.

۳. اعراف / ۱۷۹.

۴. تین / ۵.

۵. دیوان منسوب به حضرت علی علیه السلام، چاپ سنگی تبریز، سال ۱۲۷۰، ص ۳۹.



دوای تودر وجود خودت نهفته است و تونمی فهمی
بیماریت نیز از خودت سرچشمه گرفته و تونمی بینی.
و توفکر می کنی که موجود ضعیفی هستی
در صورتی که جهانی بزرگ در وجود توپیچیده شده است.
و تو آن کتاب درخشنایی هستی
که با حروف آن پنهانها آشکار می گردد.
بنابراین تونیازی نداری که از بیرون دایره وجودت
از سرنوشت چیزی بگویند.

همه نسخه ها در تو و خود نخوانی
دریغا که معنای خود راندانی
چودرسیم تارمفتی، اغانی
نشسته همه رازهای نهانی
کدام است گنجی بدین شایگانی
توجهان جهانستی و جاودانی
ملک در تو محو و فلک در تو فانی^۱

همه دردها از تو و خود نبینی
توبیک لفظی اما طلس عجایب
در این ذره بنهفته کیهان اعظم
توبی آن کتاب مقدس که دروی
به گنجینه آفرینش بیندیش
زمین و زمانی بروون از تو، حاشا
توانسانی و خود خدا در تو مخفی

با توجه به این عرض عریض و آگاهی از آن همه استعدادهای عیان و
نهان می توان آئینه دل را با تزکیه و تصفیه، مظهر جلوات غیب الغیوب نمود و
مصدق این کریمه واقع شد که می فرماید:
ما کَذَّبَ الْفُؤُادُ ما رَأَى.^۲

دل او [پامبر] آنچه را که دید دروغ نپداشت و در آن تردید نکرد.
رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

نکته لازم

در اینجا ذکر این نکته لازم است که انسانها در وجود آن خود آگاه

۱. کلیات دیوان مرحوم شهریار، ج ۵ / ص ۲۴۶.

۲. نجم / ۱۱.

خویش از این معرفت (خودشناسی) کم و بیش بی بهره نیستند که فرمود: «فِيَظْرَةِ اللَّهِ الَّتِي قَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۱ ولی اکثریت مردم در وجدان خودآگاه از آن غافل اند که «وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ یعنی بیشتر مردم آگاهی به وجودان و احساس فطری خویش ندارند، و به اصطلاح علم به علم ندارند. بدیهی است آنچه موضوع تکلیف و منشأ ثواب و عقاب است معرفت تفصیلی و آگاهانه است، و به عبارت دیگر، آنچه مهم است آگاهانه در این راه گام نهادن و خویشتن خویش را بازیافتن است تا از این راه خدا را بشناسی و به مسئولیتهای انسانی و الهی راه یابی. آری، این گونه معرفت است که در آیات و روایات در تحصیل آن تأکید اکد و غفلت از آن موجب خسran ابدی شمرده شده است و تنها عبادت مقبول و مفید، عبادتی است که توأم با عرفان و آگاهی باشد و این عبادت است که به انسان و موجودات عاقل اختصاص دارد، اما عبادت تکوینی در همه چیز موجود است که

فرمود:

وَلَلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...^۳

آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا سجده می‌کنند

و نیز می‌فرماید:

... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسْتَحْيِي بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ...^۴

... هیچ چیزی در این عالم نیست جز آنکه خدای را تسبیح و ستایش می‌کند

لکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید....

حال که موضوع تا حدی روشن شد به اصل بحث توجه کنید.

۱. روم / ۳۰

۲. اعراف / ۱۸۷ و موارد دیگر.

۳. نحل / ۴۹

۴. اسراء / ۴۴

روایات خودشناسی

همان گونه که یادآور شدیم برای اهمیت خودشناسی تعبیرات جالب و تکان‌دهنده‌ای از ائمّه مucchomین علیهم السلام رسیده است که برخی از آنها از نظرتان می‌گذرد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. ۱

کسی که خود را شناخت، خدای خود را شناخته است.

و حضرت علی علیه السلام فرمود:

أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ. ۲

برترین معرفت آن است که انسان نفس خود را بشناسد.

در انجیل آمده است که خدای متعال فرمود:

إِعْرِفْ نَفْسَكَ أَيّْهَا الْإِنْسَانُ تَعْرِفْ رَبَّكَ. ۳

ای انسان! خود را بشناس تا خدای خویش را بشناسی

تو که از نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی
ای شده در نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را، هرگز

۱. محبّة البيضاء، ج ۱ / ص ۶۸؛ الجوهر النّيّه، چاپ هندستان، سال ۱۳۰۲، ص ۹۴. این روایت به همین عبارت از حضرت علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر، ج ۲۰ / ص ۲۹۲) و فهرست غرر (ص ۳۸۷، شماره ۷۹۴۶) با اندک تفاوتی نقل شده است. بعضی در تفسیر این حدیث راه خطای پیموده و گفته اند که گفتار رسول‌خداصلی الله علیه وآلہ وسلم در مسأله عرفان خدا از باب تعلیق بر محال است، یعنی مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ آن است: چنانکه شناخت نفس ناممکن است عرفان خدا بیز امکان ندارد. اما با توجه به مضامینی که در این مورد مکرر نقل شده نادرستی این برداشت کاملاً روشن می‌شود. مثلاً جمله «إِعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ» یا جمله «أَعْرَفْكُمْ بِتَقْيِيَةِ أَعْرَفْكُمْ بِرَبِّيَّهُ» بطلان این مفهوم را بخوبی نشان می‌دهد.

۲. فهرست غرر، ص ۳۸۷، شماره ۲۹۳۵.

۳. الجوهر النّيّه، چاپ هندستان، سال ۱۳۰۲، ص ۹۴.

در مورد این شناخت، هر کس راهی را برگزیده است: فیلسفان با عصای استدلال و برهان فلسفی و عقلی به میدان شناخت گام نهاده و به مرحلی است: معرفت راه یافته‌اند، روان‌شناسان از طریق تجربه با ابعادی از آن آشنا شده‌اند، عارفان از طریق ریاضت و مکاشفه حقایقی را کشف نموده‌اند، زاهدان و عابدان از طریق زهد و عبادت مدارجی را طی کرده‌اند، مجاهدان و جانبازان از طریق جهاد و ایثار و فداکاری به مراتبی والا رسیده‌اند، نیکوکاران از طریق خدمت به بندگان خدا در وادی تقرّب و معرفت گام نهاده‌اند و خلاصه هر کس از هر راهی به دنبال گمشده‌اش می‌گردد که فرمود:

... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا....^۱

... به هر کس که حکمت و معرفت دادند از خیر فراوانی برخوردار شده است....

حضرت علی علیه السلام فرمود:

الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِينَ....^۲

حکمت و معرفت گمشده مؤمن است....

از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است:

أَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُكُمْ بِرَبِّهِ.^۳

داناترین شما نسبت به خدا کسی است که به نفس خود داناتر باشد.

در حدیث دیگری از آن بزرگوار می‌خوانیم:

أَعْلَمُكُمْ بِنَفْسِهِ، أَعْلَمُكُمْ بِرَبِّهِ.^۴

آگاهترین شما نسبت به خدا کسی است که به نفس خود آگاهتر باشد.

از این‌رو، امیر المؤمنین علیه السلام سرانجام کسانی را که در این وادی گام

۱. بقره / ۲۶۹

۲. نهج البلاغة فيض الاسلام، حکمت ۷۷

۳. الجواهر السنیه، چاپ هندستان، سال ۱۳۰۲، ص ۹۴

۴. اعمالی مید مرضی، ج ۲ / ص ۳۲۹



نهند و به خودشناسی نپردازند هلاکت قطعی دانسته و می فرماید:
هَلَكَ افْرُوتَمْ يَغْرِفُ قَدْرَةً.^۱

آن کس که قدر خود را نشناخت هلاک خواهد شد.

و در جای دیگر ثمرة عدم توجه به خودشناسی را ضلالت و گمراهی می داند که:

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَنْ سَبِيلِ النَّجَاةِ وَخَبَطَ فِي الضَّلالِ وَالْجَهَالَاتِ.^۲
کسی که خود را نشناشد از راه رستگاری و نجات دور شده و به وادی جهل و گمراهی کشیده می شود.

بنابراین، کسی که برای رسیدن به خودشناسی گامی برندارد و توجهی به آن نداشته باشد برای خویش ارزشی قائل نشده و به گفته ملای رومی خود را ارزان فروخته است، آنجا که می گوید:

از فزونی آمد و شد در کمی خویشتن نشناخت مسکین آدمی
بود اطلس خویش بر دلقی بد و خویشتن را آدمی ارزان فروخت^۳

در جای دیگر امیر مؤمنان علی علیه السلام برترین شناختها را شناخت نفس می داند که فرمود:

أَفْضُلُ الْمُتَغَيِّرَةِ مُغَرِّفُهُ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ.^۴

آنگاه شگفتی خود را از کسی که دنبال خودشناسی نمی رود چنین ابراز می دارد:

عَجِبْتُ لِمَنْ يُشَدُّ ضَالَّةً وَقَدْ أَصَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَتَظَلَّبُهَا.^۵

در شگفتمن از کسی که گمشده اش را می جوید، در حالی که نفس خود را گم

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۴۹.

۲. فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۷.

۳. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۳۰.

۴. فهرست موضوعی غرر، ص ۳۸۷.

۵. همان، ص ۲۱۲.

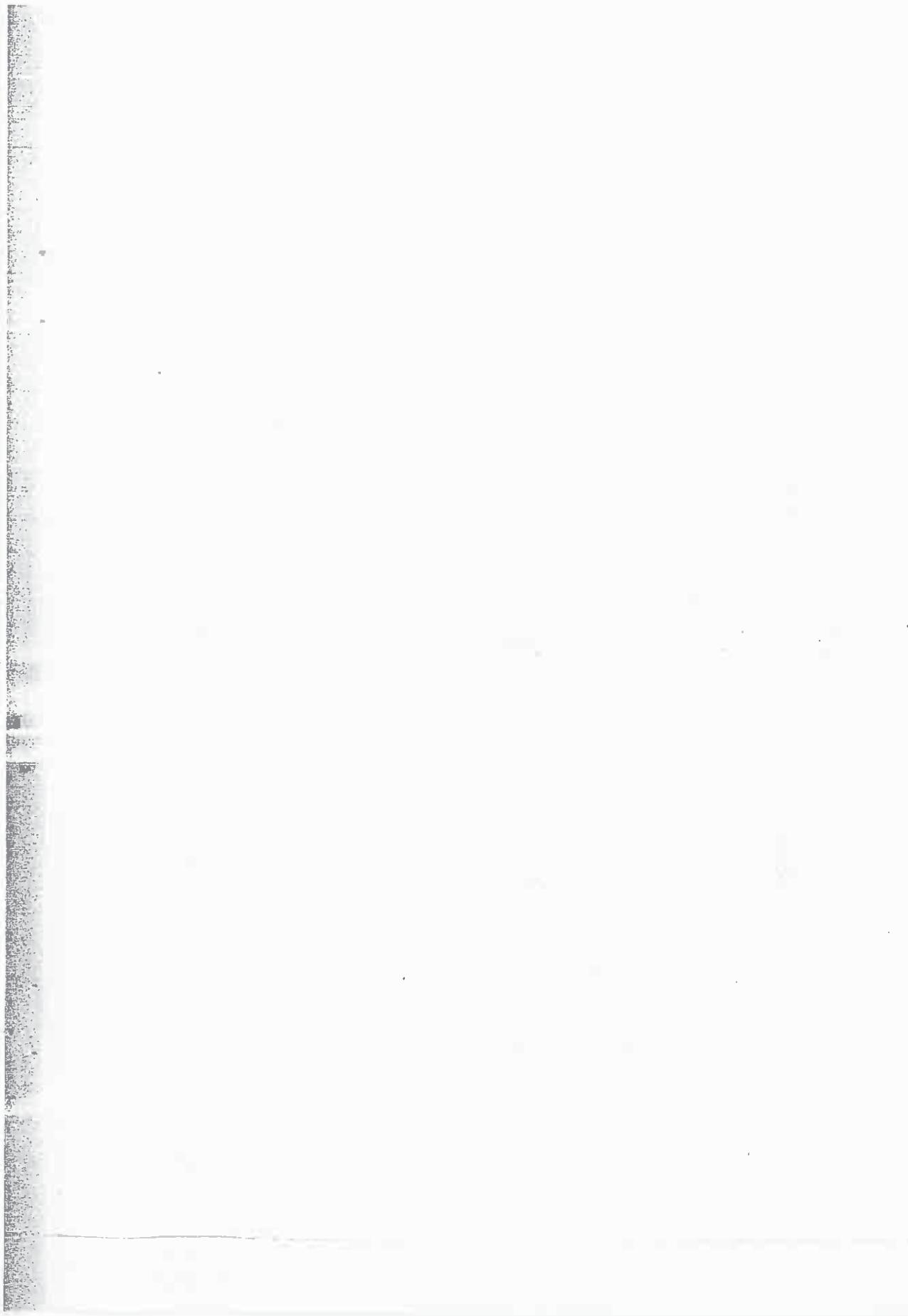


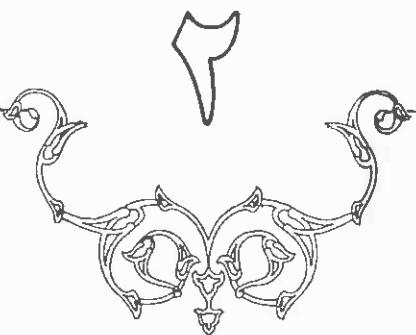
کرده و در جستجوی آن نیست.

و نیز می فرماید:

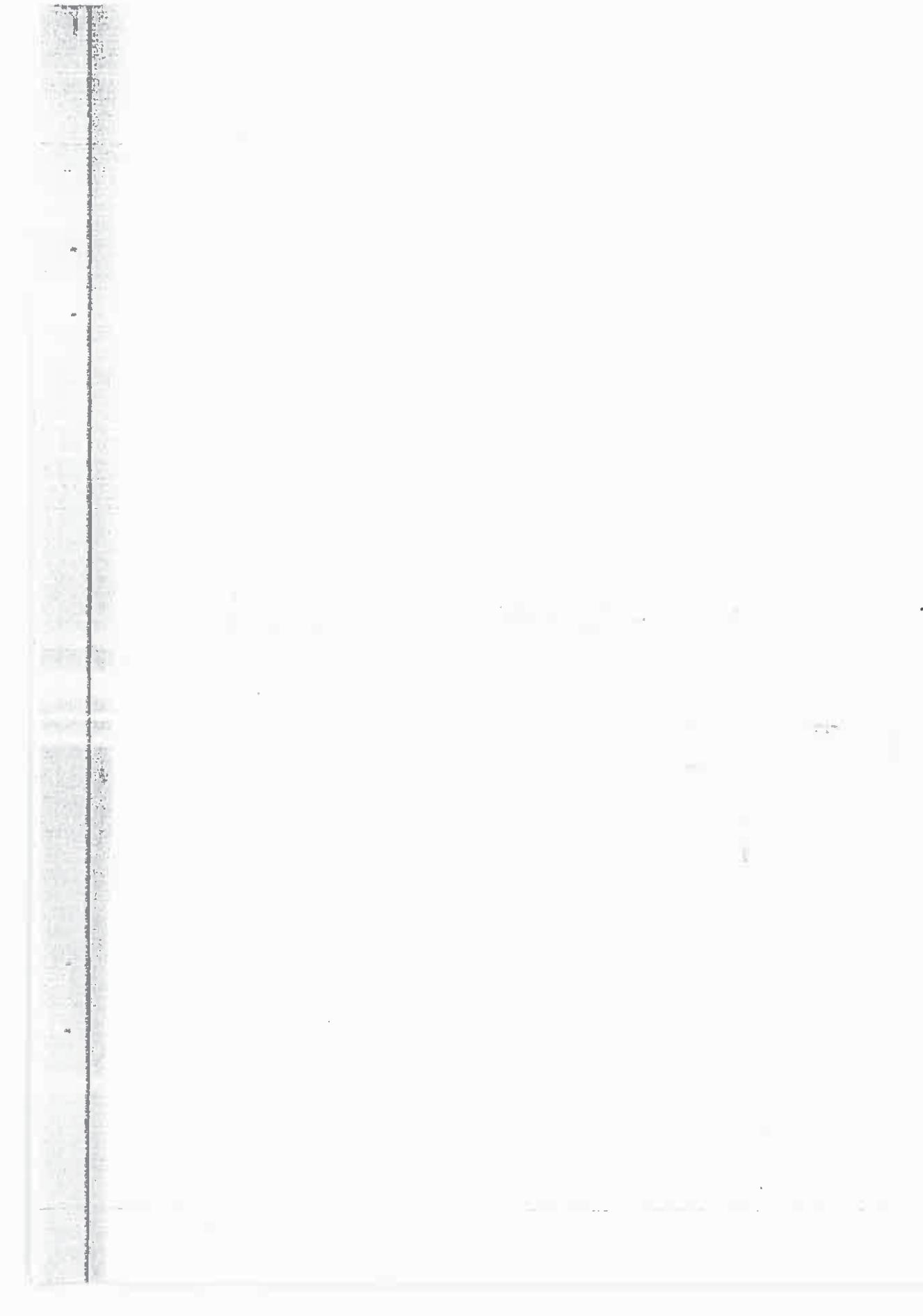
عَيْنَتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ ، كَيْفَ تَعْرُفُ رَبَّهُ .^۱

شگفتاکسی که خود را نمی شناسد، چگونه پروردگار خویش را می شناسد!!





خودآگاهی و احسان منویت
(لطف)



دومین گام برای سالک الی الله یقظه است، یعنی بیداری از خواب
غفلت و احساس مسئولیت به اینکه در این جهان با عظمت انسان بیهوده آفریده
نشده است، که فرمود:

أَفَخَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبْتًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ.^۱

آیا گمان می‌کنید ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازنمی‌گردید؟

و فرمود:

... رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِاطِلًا...^۲

... پروردگارا! این همه آسمان و زمین و این دستگاه با عظمت را بیهوده و
باطل نیافریده‌ای....

۱. مؤمنون / ۱۱۵.

۲. آل عمران / ۱۹۱.



ولی افسوس که بسیاری از مردم تا دم مرگ از خواب غفلت بیدار نمی شوند، که:
 أَنَّاسٌ نِيَامٌ، إِذَا مَاتُوا افْتَهُوا.^۱

مردم در خوابند، وقتی مردند بیدار می شوند.

لکن چه فایده که هشیاری پس از مرگ تنها موجب ندامت و حسرت است و خداوند متعال انسانها را از چنین روزی بیم می دهد، آنجا که می فرماید:
 وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحِسْرَةِ إِذْ قُضَىَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفَلَةٍ....^۲

بیم ده آنان را از روز حسرت، آن هنگام که کار از کار گذشته و آنها در غفلت فرو رفته اند....

و در جای دیگر می فرماید:
 قَلِيلٌ الْخَرَاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ.^۳
 مرگ بر دروغگویان، همانها که در جهل و غفلت فرو رفته اند.

و نیز می فرماید:
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَقْتُلُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أُولَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ.^۴

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزنداتان شما را از یاد خدا غافل نکند و هر کس چنین کند زیانکار است.

امیر مؤمنان علیه السلام در مقام پند و اندرز می فرماید:
 أَمَا مِنْ دَائِيَّكَ بُلُؤُلَ أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَكَ يَقْطَةٌ... وَكَيْفَ لَا يُوقَظَكَ خَوْفُ تَيَابٍ يَنْقِمَةٌ وَقَدْ تَوَرَّثَتْ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطْوَاتِهِ فَتَدًا وَمَنْ دَاءَ الْفَتْرَةَ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيزَةٍ وَمَنْ كَرِيَ الْفَغْلَةَ فِي نَاظِرِكَ يَقْطَةٌ...^۵

۱. ثالی الاخبار، چاپ سنگی شیخ محمد بنی تویسرکانی، سال ۱۳۱۲، ص ۳۸۶.

۲. مريم / ۳۹.

۳. ذاريات / ۱۱۰.

۴. منافقون / ۹.

۵. نهج البلاغة فیض الاسلام، خطبة ۲۱۴.

آیا درد تورا ببهودی و خواب تورا بیداری نیست؟ ... پس چگونه ترس شبیخون خشم الهی تورا بیدار نمی‌کند و حال آنکه در اثر نافرمانی از دستورهای او به مدارج قهر و غصب او درافتاده‌ای؟ پس سنتی خود را به تصمیم و قاطعیت، و خواب غفلت را به بیداری و حرکت درمان کن

و در جای دیگر می‌فرماید:

فَاسْتَصْبِحُوا يُؤْرِيقَةً فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَشْمَاعِ وَالْأَفْتَدَةِ يُدَكَّرُونَ بِإِيمَانِ اللَّهِ.^۱
اهل ذکر کسانی هستند که نور بیداری در دیده‌ها و هشیاری در گوشها و دلها را فرا راه خویش قرار داده‌اند و ایام الله را همیشه به یاد می‌آورند (یعنی سرآپا بیداری و هشیاری هستند و ایام الله را فراموش نمی‌کنند).

و نیز آن حضرت فرمود:

الْيُقْظَةُ نُورٌ، الْيُقْظَةُ إِسْتِئْصَارٌ، الْيُقْظَةُ فِي الدِّينِ يَغْمَدُ عَلَى مَنْ رُزِقَهُ.^۲
بیداری نور است، بیداری بینایی و بصیرت است، بیداری و آگاهی در دین نعمتی است برکسی که [این بیداری] به اوروزی شده است.

و نیز در مقام موعظه می‌فرماید:

أَلَا مُسْتَيْقِظُ مِنْ عَفْلَتِهِ قَبْلَ تَفَادِ مُدَّتِهِ؟، أَلَا مُسْتَبِّدَةٌ مِنْ رَقْدَتِهِ قَبْلَ حِينِ مَنِّيَّتِهِ؟^۳
آیا کسی نیست که قبل از پایان عمرش از خواب غفلت بیدار شود؟

و نیز فرمود:

إِتَاكَ وَالْغَفْلَةُ فَفِيهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقُلُوبِ.^۴

زنهار از غفلت که قساوت قلب تنها در بستر غفلت نشوونما می‌کند.

امام سجاد علیه السلام در مقام دعا، از حالت غفلت، به خدا پناه می‌برد و می‌گوید:

۱. همان، خطبه ۲۱۳.

۲. فهرست موضوعی غرر، ص ۴۳۱.

۳. همان.

۴. شرح غرر، ج ۲ / ص ۳۲۸؛ احادیث ۲۷۵۱ و ۲۷۵۲.

۵. بحار الانوار، ج ۷۵ / ص ۱۶۴.



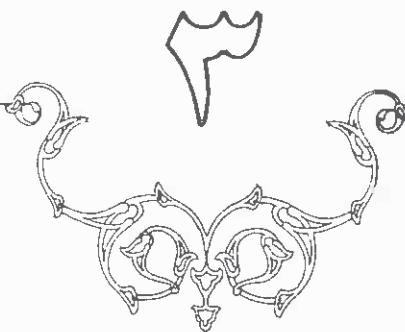
اللَّهُمَّ إِنِّي أَغُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسْلِ وَالْفَشْلِ وَالْهَمَّ وَالْجُنُبِ وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ...
خدا! به توپناه می برم از تبلی وستی و اندوه و ترس و بخل و غفلت....

و در دعای صباح می خوانیم:

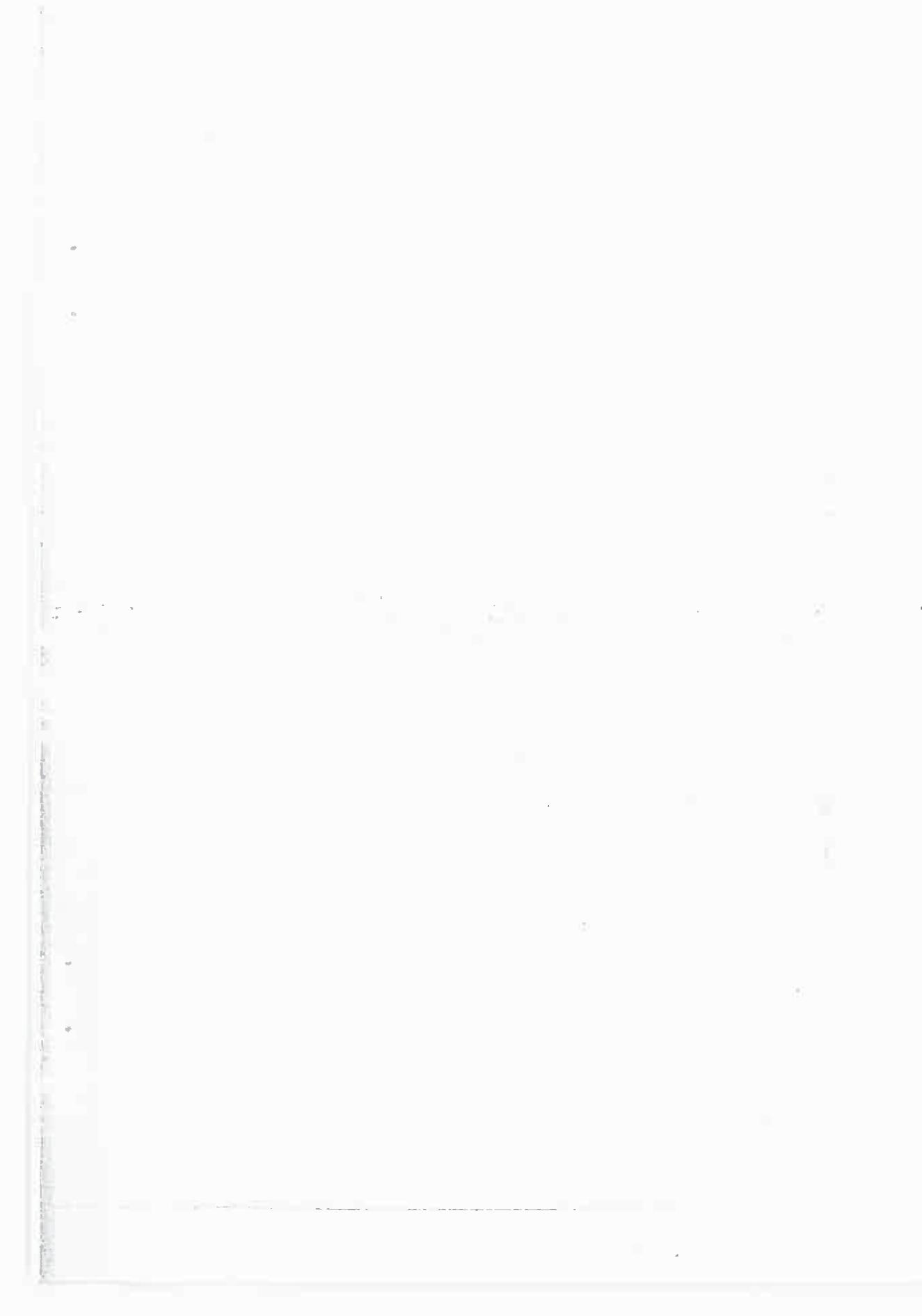
يَا مَنْ أَرْقَدَنِي فِي مِهَادِ أَفْيَهِ وَأَمَايَهِ وَأَيْقَظَنِي إِلَىٰ مَا مَنَحْنِيٰ بِهِ مِنْ يَمِينِهِ
وَإِخْسَانِهِ....

ای آن که در گاهواره امن و امان بخوابم بردی و برای رسیدن به نعمتها و
احسانهایت از خواب گران بیدارم کردی....

پس — ای براذر و ای خواهر مسلمان! — تا دیر نشده از خواب بیدار شو و
راه آخرت در پیش گیر که فردا دیر است و پیک اجل به ناگاه فرا می رسد.



خدا آگاہ ہے
(ذکر)



تذکر یعنی انسان باید همیشه متذکر الله و به یاد خدا باشد و هیچگاه مسئولیت و بندگی خویش را در برابر پروردگار متعال فراموش نکند، زیرا هر کس خدا را فراموش کند در نتیجه خود را فراموش کرده و از خود بیگانه شده و در وادی غفلت سرگردان خواهد شد. قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْفَسُهُمْ أَنفُسُهُمْ.^۱

همانند کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند مباید که در نتیجه خدا شما را به خود فراموشی گرفتار خواهد کرد (یعنی گرفتار بیماری از خود بیگانگی می‌شود).

و در جای دیگر می‌فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعْدًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ ...^۲

آنها که خدا را در همه حال یاد می‌کنند، چه در حالت قیام و چه در حالت نشستن و چه در حالت خوابیدن واستراحت....

در روایات نیز بر مسأله ذکر بسیار تأکید شده است که در این مورد به

فرازهایی از کلمات ڈر بار امیر المؤمنین علیه السلام اشاره می‌شود:

أَفِيضُوا فِي ذِكْرِ اللَّهِ فَإِنَّهُ أَحَسَنُ الدِّيْكُرِ.^۳

دانایاً به یاد خدا باشید که بهترین ذکرها است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ.^۴

خداؤند یاد خویش را وسیله پاکی و صفائ دلها قرار داده است.

سپس می‌فرماید:

وَإِنَّ لِلَّذِكْرِ لَأَهْلًا أَخْدُوَةً مِنَ الدُّنْيَا بَدْلًا فَلَمْ تَشْغُلْهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا تَيْغُضَهُمْ ...^۵

۱. حشر / ۱۹۰. ۲. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبة ۱۱۰.

۳. و ۵. همان، خطبة ۰۲۲۲.

۴. آل عمران / ۱۹۱. ۵. آن، خطبة ۰۲۲۲.

به درستی که یاد خدا اهلی دارد که آن را به جای زرق و برق دنیا برگزیده آند و هیچ تجارت و داد و ستدی آنها را از یاد او بازنمی دارد.

و در خطبۀ همام نیز می فرماید:

۱... يُضْيَحُ وَقْعَةُ الدِّكْرِ

... از نشانه های پرهیز کاران این است که شب را به روز می آورد و تمام فکرش یاد خدا است.

و درباره یاران و خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

... اذَا ذُكِرَ اللَّهُ حَمَلَتْ أَغْيِثَهُمْ حَتَّىٰ تَبَلَّ جُيُوبُهُمْ وَمَا ذُو اَكْمَامُ الشَّجَرُ يَوْمَ

الرَّيْحُ الْعَاصِفُ خَوْفًا مِّنَ الْعِقَابِ وَرَجَاءً لِلنَّوْافِ.

... هنگامی که نام خدا برده می شد چنان چشم آنها اشکبار می شد که گریبانشان ترمی شد و مانند بید که از شدت تندیاد به خود می لرزد، می لرزیدند. تمام اینها به خاطر ترس از کیفر و امید به پاداش الهی بود.

و در جای دیگر می فرماید:

ذِكْرُ اللَّهِ دَوَاءُ أَغْلَالِ النُّفُوسِ.^۳

یاد خدا داروی بیماریهای نفوس است.

و نیز می فرماید:

عَلَيْكَ يَذْكُرُ اللَّهُ فِإِنَّهُ نُورُ الْقُلُوبِ!

همیشه به یاد خدا باش که آن نور دل است.

و نیز می فرماید:

ذِكْرُ اللَّهِ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ وَعَصْمَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.^۴

ذکر خدا ستون ایمان و نگاهدارنده از وسوسه شیطان است

۱. همان، خطبۀ ۱۹۳.

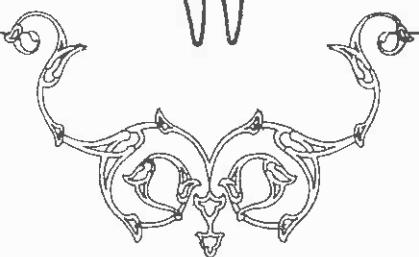
۲. همان، خطبۀ ۹۷.

۳. غرالحكم، ج ۴ / ص ۳

۴. همان، ص ۲۸۸.

۵. همان، ص ۳۰.

۱۱



الهزام على بنو اشل وسبحات
وترك مكرهات



یکی دیگر از نقاط آغاز، التزام به نوافل و مستحبات است. نوافل و سنن صالحه چندان مهم است که بعضی از فقها ترک جمیع سنن را از آن جهت که دلیل بر بی اعتنایی به آداب شرع مقدس است حرام دانسته‌اند.^۱

﴿ چند نکتهٔ هفید:

الف. التزام واستمرار بر نوافل و مستحبات سه اثر مهم دارد:

۱. گناهان انسان را محومی سازد، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَقِ النَّهَارِ وَرُلْفًا مِنَ اللَّيلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ...^۲

نمایز بگزار در آغاز و انجام روز و ساعاتی از شب. زیرا نیکیها بدیها را از میان می‌برد....

و در حدیث آمده است که نماز مؤمن در شب گناهان روز او را از بین می‌برد.^۳ و در بعضی نقلها آمده است که نماز و تر گناهان را از بین می‌برد.^۴

۱. مرحوم صاحب جواهر در کتاب قضا و شهادات (ج ۴۱ / ص ۳۰) در عدالت شاهد می‌فرماید: بعضی از فقها معتقدند که ترک جمیع سنن و مستحبات در صورتی که دلیل بر بی اعتنایی به سنن اسلامی باشد منافي و قادر عدالت است.

۲. هود ۱۱۴.

۳. جامع احادیث الشیعه، ج ۷ / ص ۱۰۷.

۴. همان، صص ۱۰۷ و ۱۰۸. نماز و تریک رکعت است که با آداب مخصوصه در پایان نوافل شب خوانده ←

۲. نواقص و کمبودهایی را که بر اثر غفلت یا قصور در فرایض و واجبات رخ داده است، جبران می‌کند. مثلاً نوافل یومیه – خصوصاً نوافل شب – نواقص نمازهای یومیه را مرتفع می‌سازد، روزه‌های مستحبی نواقص روزه‌های ماه رمضان را برطرف می‌کند، صدقات مستحبه کمبودهای واجبات مالی از قبیل زکات و خمس را رفع می‌نماید و... و احتمال دارد که اعمال مستحبه مطلقاً در رفع نواقص کلیه فرایض و واجبات مؤثر باشد. در این مورد به چند حدیث اشاره می‌شود.

از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّافِلَةُ لِيَتَمَّ بِهَا مَا يَقْسُطُ مِنَ الْفَرِيضَةِ. ^۱

نماز نافله برای آن قرار داده شده است که فساد و نقض فرایض را جبران کند.

و در حدیث دیگر آمده است:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَتَمَ صَلَوةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلَوةِ التَّافِلَةِ. ^۲

خداؤند تبارک و تعالی نماز واجب را با نماز نافله کامل کرده است.

ابوحمزه ثمالی می‌گوید که امام علیه السلام فرمود: هیچ نمازی بدون حضور قلب قبول نیست. من عرض کردم: فدایت شوم، همه ما هلاک شدیم؟ فرمود: نه، زیرا خداوند متعال این گونه عبادات را به وسیله نافله‌ها کامل می‌گرداند.^۳

۳. موجب تقرب به خداوند سبحان می‌شود، چنانکه می‌فرماید:

تَعْجَافِيْ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَذْغُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَظَمَعًا وَمِقَا رَزْفَنَاهُمْ يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أَخْفَى لَهُمْ مِنْ قَرْءَةِ أَعْيُنِ جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. ^۴

مؤمنان حقیقی شبهای پهلو از بستر بر می‌دارند و خدای را بایم و امید می‌خوانند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم اتفاق می‌کنند. پس هیچ کس نمی‌داند به پاداش اعمالشان چه نعمتها به عنوان چشم‌روشنی برای آنها در عالم غیب آماده شده است.

→ می‌شود. نوافل شب یا زده رکعت است که هشت رکعت آن به نیت نماز شب و دور رکعت به نیت نماز شفع و یک رکعت به نیت نماز و تر خوانده می‌شود و ثواب و آثار فراوانی دارد.

۱ و ۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۷ / صص ۱۱۶-۱۱۸.

۳. همان، ص ۱۲۵.

۴. سعدۀ / ۱۶-۱۷.

و نیز می فرماید:

وَمِنَ الْبَلِلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَعْتَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً.^۱
 پاسی از شب را برای ادای نافله بیدار باش، باشد که خدایت تورا به جایگاه پسندیده‌ای برگزیند.

و در حدیث قدسی آمده است:

**... وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا أَفْرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَرَبَّ إِلَيَّ
 بِالسَّالِفَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَخْبَيْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَنْقُعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي
 يُنْصَرِّيْهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِشُ بِهَا، إِنْ ذَعَانِي أَجَبَّهُ، وَإِنْ
 سَلَنِي أَغْطِيَّهُ...^۲**

هیچ بنده‌ای به عبادتی بهتر از فرایض و واجبات به من تقرب نجسته است و او به وسیله نوافل به من تقرب می جوید تا جایی که من اورا دوست بدارم؛ آنگاه که دوستش داشتم من گوش شنوای او و دیده بینای او و زبان گویا و دست توانای او خواهم بود، اگر مرا بخواند پاسخش می دهم و چنانچه چیزی از من بخواهد ارزانی اش می دارم.

در حدیث دیگر آمده است:

صَلُوٰةُ التَّوَافِلِ قُرْبَانٌ كُلِّ مُؤْمِنٍ....^۳

نماز نافله وسیله نزدیک شدن مؤمنان به خداوند است....

از رسول خدا صلی الله عليه وآلہ وسلم نقل شده است:

أَشْرَافٌ أَقْتَى حَمْلَةَ الْقُرْآنِ وَأَضْحَابُ اللَّئِلِ.^۴

بزرگان و اشراف امت من دو گروه‌اند: حاملان [حافظان] قرآن، و شب زنده‌داران.

۱. اسراء / ۷۹

۲. جامع احادیث الشیعه، ج ۷ / ص ۹۹

۳. همان، ص ۱۰۰

۴. همان، ص ۱۰۲



ب. نکته دوم آنکه اعمال مستحبه و نوافل در صورتی مفید و مؤثر است که استمرار و تداوم داشته باشد، چنانکه در احادیث آمده است: هر عمل نیکی را که شروع می کنید حداقل آن را تا یک سال ادامه دهید^۱ که تأثیر عمل در تداوم آن است.

و در حدیث دیگر آمده است: مداومت بر کار خیر آثار خوبی از آن ناشی می شود از جمله: ترک کارهای رشت، پرهیز از لغزش و گناه، حصول یقین، حبّ نجات، طاعت خدای رحمان، تعظیم منطق و برهان، دوری از وسوسه شیطان و پذیرفتن عدل و گفتار حق. اینها چیزهایی است که شخص خردمند از تداوم بر کار خوب به دست می آورد.^۲

و در حدیث دیگر در اهمیت مداومت بر کار خیر از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت همواره می فرمود: هنگامی که بر کار خوبی خود را عادت می دهم دوست دارم که بر آن مداومت داشته باشم. چنانچه نتوانم آن را در شب انجام دهم قضای آن را در روز بجا می آورم و اگر در روز از من فوت شود در شب آن را قضا می کنم. به راستی محبوب ترین عمل نزد خدا عملی است که دوام داشته باشد.^۳

ج. مقصود از التزام به نوافل و مستحبات آن نیست که انسان تمام مستحبات را بجا آورد که چنین چیزی نه ممکن است و نه جایز، زیرا نه امکانات اجازه می دهد و نه سایر تکالیف و مسئولیتها برای انسان این همه وقت باقی می گذارد بلکه مقصود آن است که انسان در حدود شرایط و امکانات فردی و اجتماعی اعمالی را انتخاب کند و ملزم به انجام آن باشد.

د. در شرع انور نسبت به پاره ای از عبادات و مستحبات و خدمات و صدقات و سنن صالحه بیشتر تأکید شده و سیره و روش اولیای دین وائمه معصومین علیهم السلام بر التزام به این گونه سنن بوده است مانند: قرائت قرآن، تهجد و شب زنده داری و مناجات و راز و نیاز در دل شب (آنگاه که چشمها همه در

۱. اصول کافی، ج ۲ / صص ۸۲ و ۸۳.

۲. تحف العقول، ص ۱۴.

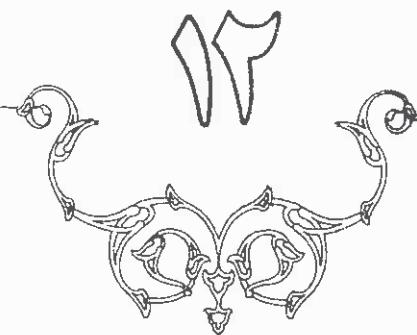
۳. مستدرک، ج ۱ / ص ۱۵.

خواب اند)، التزام به اول وقت در نمازهای واجب، بجا آوردن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز که هفده رکعت آن واجب و بقیه مستحب است به ویژه نماز شب و دورکعت نافلهٔ صبح و دورکعت نافلهٔ عشاء (وتیره)^۱ و هسمواره با وضو بودن، رعایت آداب و سنت و حضور قلب در عبادات، تعقیبات نماز، شرکت مداوم در نماز جمعه و جماعات، طولانی کردن قنوت و سجده‌های نماز، و سه روز روزه در هر ماه، زیارت قبور اولیاء و شهداء خصوصاً پیامبر اکرم ﷺ و آل و سنت و ائمه مucchومین علیهم السلام، گریه و بكاء در عزای سید الشهداء علیه السلام و توسیل به آن حضرت و سایر مucchومین علیهم السلام، صلوات رحم و دستگیری از ارحام و مستمندان، اطعام طعام و افشاری سلام به ویژه در مورد دوستداران اهل بیت عصمت علیهم السلام، تداوم نسبت به برخی از اوراد و اذکار مأثره مانند ذکر «لا إله إلا الله» و «استغفر الله ربی واتوب اليه» و صلوات بر محمد و آل محمد ﷺ و سنت و تسبیحات حضرت فاطمه سلام الله علیها^۲ بعد از هر نماز و در هنگام خواب. بعضی از بزرگان فرموده اند صد بار ذکر «لا إله إلا الله» و هفتاد بار استغفار پس از نماز صبح به شرط توجه و حضور قلب بسیار مجبوب است، حتی المقدور آن را ترک نکنید. و همچنین ده بار گفتن «لا إله إلا الله الملك الحق المبين» و هفت بار «الاحوال ولا قوّة إلا بالله العلي العظيم» پس از نماز صبح و نماز مغرب.

در احادیث آمده است که قرائت چهار آیه از آخر سوره حشر که از آیه شریفه «لَوْأَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ» شروع شده و تا آخر سوره به پایان می رسد هر روز صبح بسیار خوب است و بهتر آن است که در سبده شکر خوانده شود. این بود قسمتی از منتحبات که تداوم بر آن بسیار مجبوب و مفید است.

۱. مفتران قرآن گفته اند: آیه شریفه «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ أَنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» (اسراء/ ۷۸) مربوط به نافله صبح می باشد که در نزد خدا مشهود و مقبول است.
۲. تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها عبارت است از ۳۴ بار الله اکبر، ۳۳ بار الحمد لله و ۳۲ بار سبحان الله.





مراقبه، مراقبه، محااسبه، معاقبته

or

alg

or

alg

مرابطه

مرابطه حساس‌ترین مسیر سالکان الی الله است که بدون عبور از این نقطه، راه تعالی و تکامل به بن بست منتهی می‌شود.

مرابطه در لغت به معنی «به یکدیگر پیوستن» و در اصطلاح اهل سلوک به معنی «به خود پیوستن»، مراقب خود بودن و در یک کلمه پیوسته نگران احوال خویشتن بودن است.

مرابطه دارای چهار مرحله است:

۱. مشارطت که آن را معاهده نیز گویند.

۲. مراقبت.

۳. محاسبت.

۴. معاتبت (انتقاد از خویش).

مشارطه آن است که انسان با خود عهد و پیمان می‌بنند که در انجام تکالیف و ادای وظایف و ایفای مسئولیتها به هیچ وجه کوتاهی نکرده و از دستورهای شرع انور تعjaوز ننماید؛ متعهد می‌شود که در کارهای خیر کوشای باشد و



از کارهای ناپسند خودداری ورزد. این عهد و پیمان در صورتی مؤثر است که هر روز تجدید شود تا آنگاه که به صورت ملکه در نفس و روح انسان رسوخ یابد. بهترین ساعات برای مشارطه صحیحگاهان پس از ادائی فریضه صبح است که آنگاه دل آدمی باصفات و حق پذیرتر است.

کیفیت مرابطه

چقدر مناسب است که در مقام مرابطه به یاد آوریم روزی را که دستمنان از دنیا کوتاه شده و انگشت حسرت به دندان گرفته و می‌گوییم:

... یا حسُرتَیْ عَلَیْ ما فَرَظَتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ...^۱

... ای وای بر من که در انجام وظیفه کوتاهی کرده و جانب خدارا فرو گذاشتم...

و نیز به یاد آوریم روزی را که آرزوی بازگشت به دنیا را می‌کنیم و ملتمسانه می‌گوییم:

... رَبِّ ازْجِعُونَ لَعَلَّیْ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا...^۲

... پروردگار! مرا برگردان، شاید بتوانم به تدارک گذشته عملی صالح انجام دهم...

و در پاسخ ما گفته می‌شد که هرگز چنین نخواهد شد و کلمه «رب از جعون» را از حسرت همی بگوییم ولی ثمری ندارد.

پس اکنون تا فرصت باقی است متعهد شویم که عمر گرانمایه را بیهوده سپری نسازیم و از تمام ساعات و لحظات آن نجوب بهره‌برداری نماییم. حال برای اینکه بیشتر به اهمیت دقایق و لحظات عمر آنگاه شویم مناسب است به یک حدیث اشاره کنیم. در این حدیث آمده است که خداوند متعال برای هرشبانه روز بیست و چهار خزینه و صندوق قرار داده که هر خزینه در برابر یک ساعت از

ساعت‌های آن است و این خزینه‌ها به موازات تمام ساعتهاي عمر انسان ترتیب یافته و اعمال هر ساعت در خزینه مربوط به خود ضبط می‌شود. هنگامی که انسان از دنیا می‌رود این خزاین باز می‌شود و انسان اعمال خویش را مشاهده می‌کند. پس اگر خزینه‌ای را سرشار از نور حسناً ببیند چندان خوشحال می‌شود که اگر خوشحالی او را بر تمام دوزخیان بخش کنند همه آنها از خوشحالی مدهوش شده و ناراحتی خود را فراموش می‌کنند، و چون خزینه‌ای را تاریک و آلوه از گناه بیابد آنچنان ناراحت می‌شود که اگر ناراحتی او را بر تمام بهشتیان تقسیم کنند زندگی بر همه آذان ناگوار می‌گردد، و اگر خزاین ساعات استراحت و غفلت و اعمال مباح او را در برابر بگشایند چون در آنها چیز خوشحال کننده‌ای نمی‌بیند انگشت حسرت به دندان می‌گزد، چرا که بخشی از عمر عزیز خویش را به بطالت و غفلت گذرانده و از این سرمایه گرانقدر بهره‌ای نبرده و مغبون شده است.^۱

چه خوب است که انسان هر روز صبح این حدیث را به یاد آورد و با خود تجدید عهد و پیمان کند که عمر خویش را بیهوده هدر ندهد. و چه بهتر آنکه هر روز صبح سوره عصر را بخواند و در معانی آن تدبیر کند که خداوند متعال چگونه به عصر (یا زمانه که مقیاس عمر و نشانه گذرا بودن آن است) سوگند یاد کرده و سپس می‌گوید: انسانها همه در خسran و تباہی هستند مگر کسانی که دارای ایمان و اعمال شایسته باشند و یکدیگر را به حق و صبر سفارش کنند. یعنی تنها آنان که سرمایه گرانبهای زندگی را با ایمان و عمل صالح و تواصی به حق و صبر سودا کنند رستگار هستند و دیگران همه در خسran اند.

• یک نکته جالب:

خسran در لغت به زیانی که موجب نابودی اصل سرمایه باشد اطلاق می‌شود. گویی سرمایه عمر همانند برفی است که در برابر آفتاب سوزان سریعاً آب شده و از بین می‌رود، با این تفاوت که قطرات برف آب شده در زمین می‌ماند اما از لحظات عمر انسان حتی یک ثانیه قابل بازگشت نیست.

بنابراین، اگر کسی یک لحظه غفلت کند به همان اندازه دچار خسran ابدی شده است. برفرض که انسان بتواند در آینده از سرمایه زندگی به طور شایسته



بهره‌برداری کند، بی‌تردید، نسبت به گذشته مغبون است؛ زیرا هر ظرفی گنجایش مظروفی مناسب با خود و هر لحظه تکلیف مخصوص به خود دارد و چگونه ممکن است گذشته را در این ظرف محدود جای داد و جبران کرد، مگر آنکه لطف خاص الهی شامل حال شود. گیرم که توبه کردیم و صادقانه بعسوی خدا بازگشیم ولی توبه جز مغفرت و عفو اثر دیگری ندارد. توبه واستغفار به حسب طبع اولی موجب رفع عذاب است نه ترفع مقام. به دیگر سخن، توبه تنها رافع عذاب دوزخ است نه موجب سر بلندی و افتخار. خوشابه حال آنان که از تمام لحظات و امکانات بهره وافر می‌گیرند و حتی برای ساعات آرامش و استراحت خود نیز به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کنند که خوابشان عبادت و نفسهایشان تسبیح محسوب می‌شود، چنانکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باره روزه داران ماه رمضان فرمود:

... أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَّتَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَّعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ.^۱

... در این ماه خواباتان عبادت و نفسهای شما به منزله تسبیح است و اعمالتان پذیرفته می‌شود.

تنها یک گروه از بندگان خدا می‌توانند به جبران ماقفات امیدوار باشند آنها مجاهدان در راه خدایند، یعنی آنها که راه شهادت و جانبازی را برگزیده‌اند، که شهادت در راه خدا نربانی است برای صعود به ملأ‌اعلی. وجهشی است به سوی تعالی و قرب پروردگار. این گروه علاوه بر آنکه از آمرزش و عفو الهی برخوردار می‌شوند تمام کمبودها و نواقص گذشته را نیز جبران می‌کنند و در اثر ایثار و جانبازی و فداکاری یکشیه ره صداساله را می‌روند؛ یعنی هر چه در قوه دارند به فعلیت تبدیل می‌گردد تا آنجا که به نزد پروردگار می‌شتاولد و در آنجا با حضور جمعی وظلی به حیات ابدی و ضیافت سرمدی مفتخر می‌شوند.

اما اینکه آیا سایر مردم می‌توانند به وسیله توبه و بازگشت، گذشته‌ها را کاملاً جبران کنند، خدا می‌داند، ولی به نظر نویسنده بسیار دشوار است که چنین توفیقی نصیب همگان شود.

۱. خطبة شعبانیة رسول اکرم صلی الله علیه و آله: کتاب وافی، ج ۲، جزء ۷/ ص ۵۳ چاپ افت اسلامی؛ اقبال سید بن طاووس، ص ۱.

امکان دارد کسی بگوید که از آیات و روایات مربوط به توبه استفاده می‌شود که توبه علاوه بر جلب مغفرت و رحمت الهی، سیثات انسان را به حسنات تبدیل می‌کند. خداوند متعال در سورهٔ فرقان می‌فرماید:

إِلَّا قَنْ تَابَ وَأَمْنَ وَعَمِيلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتَهُمْ حَسَنَاتٍ...^۱

هر کس توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند سیثات [اعمال بد] اورا به حسنات [اعمال خوب] تبدیل می‌کند....

بنابراین، توبه کنندگان می‌توانند امیدوار باشند که به وسیلهٔ توبه کمبودهای گذشته را جبران کنند. برخی از مفسران گفته‌اند از ظاهر آیه بر می‌آید که خداوند متعال در اثر توبه گذشته‌ها را جبران می‌کند و تاریکیها را به روشی بر می‌گرداند، یعنی گناهان گذشته بکلی محو و به جای آن حسنات نوشته می‌شود. ولی گروه دیگر از مفسران گفته‌اند خداوند متعال توبه کنندگان را پس از توبه، از کارهای رشت بازمی‌دارد و به انجام کارهای نیک توفیق می‌دهد که دیگر گردگناه نگرددند. برخی دیگر نیز گفته‌اند مقصود از سیثات تنها گناهان صغیره و کوچک است که پس از توبه به حسنات تبدیل می‌شود، و اما گناهان کبیره پس از توبه تنها مشمول عفو و غفران واقع می‌شود. علامه طباطبائی (قدس سرمه) پس از نقل اقوال و آراء مفسران در تفسیر آیه، نظریات آن دسته از مفسران را که متصمن تأویل و توجیه در مسئلهٔ تبدیل سیثات به حسنات است مردود شمرده و اعتقاد دارد که ظاهر آیه و روایات کاملاً بلالت دارد بر اینکه اعمال بد شخص تائب به اعمال خوب تبدیل می‌شود، و در مقام توضیح این نظریه می‌گوید: «گناه دو وجهه و دو نسبت دارد: وجهه باقی و وجهه زایل و فانی. وجهه فانی گناه، همان حرکات و اعمالی است که در هنگام ارتکاب جرم، از انسان سر می‌زند و ازین می‌رود. وجهه باقی گناه، آثار بدی است که گناه در روح و روان آدمی باقی می‌گذارد که سرنوشت انسان به آن گره می‌خورد. هنگامی که انسان توبه می‌کند با پذیرش توبه او تمام این آثار از صفحهٔ جانش محو می‌شود؛ یعنی شقاوت به سعادت و ظلمت به نور تبدیل می‌گردد، زیرا تا انسان مصقاً نشود توبه اش

۱. فرقان/۷۰

۲. تفسیر مجمع البيان، چاپ صیدا، ج ۴ / ص ۱۸۰؛ تفسیر صافی، ج ۲ / ص ۲۰۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲



پذیرفته نشده است، چنانکه امام باقر علیه السلام فرمود:

الْتَّائِبُ مِنَ الدَّنَبِ كَمَنْ لَا ذَنَبَ لَهُ.

توبه کننده مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است.

نتیجه آنکه توبه علاوه بر جلب مغفرت خداوندی منشأ پاکی و تعالی و نورانیت دل انسان است، چون که سیئات را به حسنات تبدیل می‌سازد.»^۱

ولی با قبول این نظریه (تبدیل سیئات به حسنات)، باز هم مسئله عدم امکان جبران مافات به حال خود باقی است. زیرا بحث ما تنها در مورد گناه نیست تا به وسیله توبه جبران شود؛ بحث در این است که هر دقیقه و هر لحظه از عمر سرمایه گرانبهایی است که اگر از آن استفاده نشود انسان دچار خسaran غیرقابل جبران شده است. خداوند در این آیه وعده نکرده که تمام گذشته‌ها جبران می‌شود؛ بنابراین ساعتی که بیهوده گذشته است دیگر قابل جبران نیست. پس چنانکه گفتیم باید بکوشیم که از تمام دقایق عمر خوب استفاده کیم که آینده نمی‌تواند به طور کامل ضامن گذشته باشد، زیرا هیچ ظرفی بیش از گنجایش خود چیزی را تحمل نتواند کرد.

پس، خوشابه حال آنان که از تمام آنات و لحظات عمر بهره وافر گیرند و حتی برای ساعتهای استراحت خود به گونه‌ای برنامه می‌ریزند که خوابشان عبادت و نفسهایشان تسییع است، چنانکه حضرت علی علیه السلام فرمود:

... حَبَّذَا نَوْمَ الْأَكْيَاسِ وَإِفْطَارُهُمْ.^۲

... چقدر خوب است خواب زیرکان و افطار آنان.

یعنی اشخاص زیرک خواب و خوراکشان نیز روی حساب است: برای خدا می‌خوابند و برای خدا غذا می‌خورند. یعنی اگر غذا می‌خورند و یا استراحت می‌کنند به خاطر آن است که برای عبادت خدا و خدمت به بندگان خدا نیرو داشته باشند و هیچگاه کاری را روی هوى و هوس انجام نمی‌دهند.

۱. اصول کافی، ج/۲ ص/۴۳۵، حدیث ۱۰.

۲. قریر العیزان، ج/۱۵ ص/۲۶۴.

۳. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۴۵.

مراقبه

مرحله دوم از مراحل مراقبه، مراقبت است. یعنی انسان پس از آنکه با خود عهد و پیمان بست باید در تمام اوضاع و احوال مراقب و نگران خویش باشد، مبادا در اثر غفلت و سهل انگاری، عهدی را که بسته است بشکند.

بدیهی است یکی از صفات بارز مؤمن پاسداری از عهد و پیمان است، چنانکه فرمود:

وَالَّذِينَ هُمْ لِآمَانَاتِهِمْ وَعَاهَدَهُمْ رَاغُونَ.^۱

مؤمنان نسبت به امانتها و عهد و پیمانشان پای بندند.

حقیقت مراقبت آن است که هیچگاه خدای را فراموش نکنیم و به اعمال و اذکاری که ما را به یاد خدا و امی دارد مداومت داشته باشیم و به هر کاری صبغه خدایی بزنیم و هر کاری را به یاد او آغاز کنیم. مثلاً در موقع نشستن حتی المقدور رو به قبله بشینیم و در هنگام خوابیدن رو به قبله به طرف راست بدن بخوابیم و از لغو و مجالس بظالین دوری جوییم. خلاصه لحظه‌ای خدای را از یاد نبریم که هر کس خدای را فراموش کند خداوند نیز او را فراموش خواهد کرد: «نَسُوا اللَّهَ فَتَسِيَّهُمْ»^۲. بدابحال بنده‌ای که خداوند او را فراموش کند و به حال خود واگذاردش که بی تردید چنین کسی طعمه شیاطین خواهد شد.

هر کس خدا را فراموش کند سرانجام از خود بیگانه شده و شخصیت والای انسانی خویش را از دست خواهد داد، چنانکه فرمود:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَاتَّسِيَّهُمْ أَنفُسُهُمْ...^۳

مانند کسانی نباشد که به طور کلی خدا را فراموش کردن و خدا هم آنها را از خود بیگانه کرد تا آنجا که خود را فراموش نمودند [و از مقام بندگی و انسانیت سقوط کردند]....

۱. مؤمنون / ۸.

۲. توبه / ۶۷.

۳. حشر / ۱۹.



گویند هنگامی که زلیخا با یوسف خلوت کرد و او را به خویش می‌خواند ناگهان چشمش افتاد به بتی که در آن حجره قرارداشت. بی‌درنگ برخاست و پرده‌ای روی آن افکند. یوسف به او گفت: تواز مراقبت جمادی شرم داری، پس چگونه من از مراقبت خداوند جبار شرمنده نباشم؟^۱

بنابراین، باید همیشه مراقب اعمال خویش باشیم و بکوشیم که در زندگی باحتیاط گام برداریم که مراقبت و احتیاط انسان را از غفلت و لغزش بازمی‌دارد، و همان‌طور که نسبت به امور دنیا دقت و احتیاط می‌کنیم در امور آخرت نیز جانب احتیاط را بگیریم و هیچگاه از خداوند متعال غافل نشویم.

باید دانست که مراقبت را درجاتی است که این درجات به درجات معرفت و ریاضت سالک بستگی دارد. نخستین درجه، مراقبت پرهیزکاران و بالاترین آن، مراقبت مقربان است. به قول شاعر:

رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

انسان می‌تواند در اثر ریاضت و مجاهدت و مراقبت تا به مقام قرب رسد و مستغرق جمال و طلعت زیبای ذوال تعالی گردد، که در آنجا مسئله برعکس شده، خدا مراقب بنده‌اش می‌شود، چنانکه درباره یوسف فرمود:

وَلَقَدْ هَمَتْ يِهِ وَهَمَ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَتِيَهِ...^۲

آن زن (زلیخا) از فرط عشق با آنکه از یوسف جواب رد شنید باز دست از او برنمی‌داشت و در وصل او اصرار و اهتمام می‌کرد و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی به زلیخا متمایل می‌شد. پس خدا بنده مخلص خویش را با ارائه جمال و جلال سرمدی از چهره زیبای زلیخا منصرف کرد و او را از لغزش بازداشت، بطوریکه تصور و خیال گناه را از دلش بزدود.

ظوبی لِئَنْ رَاقِبَ رَيَّهُ وَخَافَ ذَنْبَهُ.^۳

۱. جامع السعادات، ج ۲/ ص ۹۶.

۲. یوسف / ۲۴.

۳. شرح غرر، ج ۴/ ص ۲۳۸، شماره ۵۹۳۸.

خوشابه حال آن که همیشه خدرا در نظر داشته و از گناه خویش بیناک باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام در باره مراقبت کلماتی دارند که به دو مورد اشاره می شود:

يَبْغِي أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ مُهْمِنًا عَلَىٰ نَفْسِهِ، مُرَاقيًّا قَلْبَهُ، حَافِظًا لِسَانَهُ.^۱

سزاوار است که انسان برخویش اشراف داشته و همیشه مراقب قلب خود و نگهدار زبان خویشن باشد.

و در جای دیگر مؤمن عاقل را این گونه توصیف می کند:
... رَاقِبٌ فِي يَوْمِهِ عَذَّةٍ وَنَظَرٌ فَالْمَا أَمَاقَهُ...^۲

... کسی که در امروز به فکر فردایش باشد و همیشه چند قدم جلوتر را بیند
عاقل است....

محاسبه نفس

از جمله اصول اخلاقی و عرفانی، اصل محاسبه است. سالکان راه خدا و طلاب دار بقا همان طور که در صحیح‌گاهان با خویش عهد و میثاق می بندند، ساعتی را نیز برای محاسبت و بازنگری در اعمال روزانه در نظر می گیرند. مرحوم نراقی می نویسد:

قَدْ وَرَدَ فِي الْأَخْبَارِ إِنَّ الْعَاقِلَ يَبْغِي أَنْ يَكُونَ لَهُ أَرْبَعُ سَاعَاتٍ، سَاعَةٌ بِنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ وَسَاعَةٌ يَتَفَكَّرُ فِي صُنْعِ اللَّهِ وَسَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا لِلْمَظْعَمِ وَالْمَشْرَبِ.^۳

سزاوار است انسان خردمند برای خود چهار گاه معین کند که یکی از آنها گاه

۱. فهرست غرر، ص ۳۹۳، شماره ۱۰۹۴۷.

۲. نهج البلاغه صحیح صالح، خطبه ۸۲.

۳. جامع العادات، ج ۲/ ص ۹۹.



حساب و بازنگری در اعمال روزانه است. البته مناسب است گاهی محاسبه شامگاهان پیش از خواب باشد تا انسان کاملاً از سود و زیان و دخل و خرج روزانه آگاه گردد.

محاسبه یعنی حسابرسی و بازنگری نسبت به گذشته و تعهد نسبت به آینده. اصل محاسبه با توجه و مراعات ۷ اصل تحقق می‌پذیرد:
 ۱) اصل تقدیر و اندازه‌گیری، ۲) اصل مسئولیت‌پذیری، ۳) اصل بقای عمل، ۴) اصل ثبت و ضبط اعمال، ۵) اصل حسابرسی و بازخواست، ۶) اصل مجازات و بازتاب اعمال، ۷) اصل توبه و جبران.

الف. اصل تقدیر و اندازه‌گیری از اصول مسلمۀ عالم خلقت و از پایه‌های عالم آفرینش است و به تعبیر قرآن، هر چیز نزد خدا با اندازه و مقدار خاصی تقدیر و ارزیابی شده است، آنجا که می‌فرماید:

... وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِيُقْدَارٍ.^۱

و هر چیز نزد او [خدا] مقدار معینی دارد.

ونیز می‌فرماید:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا تُنَزَّلُهُ إِلَّا بَقْدَرٌ مَعْلُومٌ.^۲

خزاین همه چیز نزد ما است و ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی‌کنیم.

و در جای دیگر می‌فرماید:

... وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَبَنَا فِي إِيمَانِ مُبِينٍ.^۳

وما همه چیز را در دیوان محاسبات [دیوان روشن و بدون ابهام] آمارگیری کرده‌ایم.

همچنین می‌فرماید:

لَقَدْ أَخْصَيْهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدَّاً.^۴

۱. رعد / ۸

۲. حجر / ۲۱

۳. يس / ۱۲

۴. مریم / ۹۴

... بدون هیچ گونه سهل انگاری، خداوند نفوس بشری را سرشماری و آمار آنها را مشخص کرده است.

ب. مسئولیت و تعهد در برابر خداوند و جهان و ابنيای بشر امانتی است الهی که بر دوش آدمی گذاردۀ شده و احساس مسئولیت نهاده‌ای فطری است، چنانکه فرمود:

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَتَيْنَاهُنَّ أَنْ تَحْمِلُهَا وَأَشْفَقْنَهُنَّهَا وَتَحْمِلُهَا إِنْسَانٌ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

ما باز امانت [؛ بار مسئولیت و تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها زیر بار نرفند و ترسیدند، ولی انسان [در اثر داشتن اختیار و اراده وقدرت انتخاب] این بار را به دوش گرفت، که او ستمکار و نادان بود [و پذیرش این مسئولیت برای او ممکن و مفید و لازم می‌نمود].

ج. اصل بقا یک اضل علمی و فلسفی است (والفاظی از قبیل فنا و هلاک و مرگ و نیستی همه اشاره به تغییر و تحول و جابجا شدن و تغییر منزل است و فنای مطلق برای وجود مفهومی ندارد که به قول حکما وجود هیچگاه به نقیض خود – یعنی نیستی – تبدیل نمی‌شود که این جمع بین نقیضین است) و قرآن آن را با صراحة تثبیت می‌فرماید.

در یک جا می‌فرماید:

... وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حاضِرًا....

... در روز حساب آنچه کرده‌اند پیش روی خود می‌یابند....

و در آیه دیگر می‌فرماید:

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.^۳

پس هر کس یک ذره عمل نیک انجام دهد آن را خواهد دید، و هر کس یک ذره عمل بد انجام دهد آن را خواهد دید.

۱. احزاب / ۷۲

۲. کهف / ۴۹

۳. زلزال / ۸ و ۷

و باز می‌فرماید.

بِأَنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَحْرَاءٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ.^۱

پسما! اگر به اندازه دانه خردلی [عمل نیک یا بد] باشد و در دل سنگی یا در گوشه‌ای از آسمانها یا در زمین قرار گیرد خداوند آن را [در قیامت برای حساب] می‌آورد، که خداوند دقیق و آگاه است.

د. اصل ثبت و ضبط اعمال: بسیاری از مردم در اثر غفلت ماهها و سالها به حساب خود نمی‌رسند، گویی اصلاً کاری نکرده‌اند. اینان اعمال گذشته خود را فراموش و از میان رفته می‌پندارند، غافل از اینکه خداوند برای هر فردی پرونده‌ای ترتیب داده و فرشتگانی را مأمور تنظیم آن نموده است و روز قیامت این پرونده مورد بررسی قرار می‌گیرد، که می‌فرماید:

• وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْرَفْنَاهُ طَائِرَةٌ فِي عُنْقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَيْهُ فَنْشُرُوا.^۲

اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم و روز قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود گشوده می‌بیند.

• إِفْرَاءُ كِتَابَكَ كَفَى بِتَفْسِيكَ الْيَوْمِ عَلَيْكَ حَسِيبًا.^۳

[این همان نامه اعمال اوست، به او می‌گوییم] کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی.

• وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كَرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَقْعِلُونَ.^۴

به راستی نگهبانان خوب و نویسنده‌گان آگاهی برشما گمارده‌ام که به تمام اعمال و رفتار شما دانایند.

۱. لقمان / ۱۶

۲. اسراء / ۱۳

۳. اسراء / ۱۴

۴. انفال، ۱۰-۱۲

این پرونده به طور تفصیل بر انسان عرضه می شود تا جای هیچ گونه انکار و شبه‌ای باقی نماند. در آیه ۴ سوره طارق پس از اینکه خدای متعال به آسمان و... سوگند یاد می‌کند، می‌فرماید:

• **إِنَّ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلِمَهَا حَافِظٌ.**

[به این آیت بزرگ الهی سوگند] که هر کس مراقب و حافظی دارد.

• **مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَنِيهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ.**^۱

انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌کند مگر اینکه نزد آن، فرشته‌ای است مراقب و آماده برای انجام مأموریت.

• **إِذْ يَتَلَقَّ الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَاءِ قَعِيدٌ.**^۲

به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند اعمال شما را تلقی و ثبت می‌کنند.

• **أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوِيهِمْ بِلِي وَرُسُلُنَا لَدَنِيهِمْ يَكْتُبُونَ؟**^۳

آنها چنین می‌پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان سری آنها را نمی‌شنویم. آری، رسولان [و فرشتگان] ما نزد آنها هستند و می‌نویستند.

• **وَكُلُّ شَيْءٍ فَعْلَوْهُ فِي الرُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُشَتَّطٌ.**^۴

هر کاری را که انجام داده‌اند در نامه‌های اعمال‌شان ثبت است، و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می‌شود.

• **وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُذْعَنِي إِلَيَّ كَتَابِهَا أَلْيَمُ ثُجَّرُونَ مَا كُتُبُمْ تَعْمَلُونَ، هُذَا كِتَابًا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَشْتَرِي مَا كُتُبُمْ تَعْمَلُونَ.**^۵

۱. ق / ۱۸.

۲. ق / ۱۷.

۳. زخرف / ۸۰.

۴. قمر / ۵۲ و ۵۳.

۵. جاثیه / ۲۸ و ۲۹.

در آن روز [؛ قیامت] هر امتحانی را می‌بینی [که از شدت ترس و وحشت] بر زانو نشسته، هر امتحانی به سوی کتابش خوانده می‌شود و [به آنها می‌گویند] امروز جزای آنچه انجام می‌دادید به شما می‌دهند. این کتاب ما است که بحق با شما سخن می‌گوید [و اعمال شما را بازگومی کند]. ما آنچه انجام می‌دادید می‌نوشتم و نسخه برداری می‌کردیم.

این نمونه آیات نشان می‌دهد که انسان انجام می‌دهد به وسیله فرشتگانی ثبت و ضبط شده و در روز حساب (روز قیامت) به پرونده‌های اعمال انسان رسیدگی می‌شود.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

... عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْدُرُ وَإِنَّمَا تُفْحَصُ فِي الْأَعْمَالِ وَكُثُرٌ فِيَهِ الرِّزْلُ إِلَّا وَتُشَيَّبُ فِيهِ
الْأَظْفَالُ، أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ عَلَيْكُمْ رَصْدًا مِنْ أَنْقِسْكُمْ وَغَيْرُونَا مِنْ جَوَارِ حَكْمٍ
وَحُفَاظَ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ أَعْمَالَكُمْ، وَعَدْدَ أَنْفَاسِكُمْ، لَا تَشْتُرُ كُمْ مِنْهُمْ ظُلْمَةً
لَيْلٍ دَاجِ لَوْلَيْكُمْ مِنْهُمْ بَاتٌ دُورِتَاجٍ وَإِنَّهُمْ مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ....

... ای بندگان خدا! بر حذر باشد از روزی که اعمال مورد بررسی قرار می‌گیرد ولرزشها و تنشها فراوان است و کودکان [از ناراحتی] پر می‌شوند.^۱ ای بندگان خدا! بدانید که مراقبهایی از خودتان بر شما گماشته شده و دیده بانی از اعضای پیکرتان ناظر شما هستند.^۲ و نیز بدانید که حسابگران راستگو

۱. نهج البلاغة فيض الإسلام، خطبة ۱۵۶.

۲. اشاره به این آیه شریفه است که می‌فرماید:

فَكَيْفَ تَتَعَوَّنَ إِنْ كَفَرْتُمْ بِنَمَا يَبْعَثُ اللَّهُ أَنْشِيَّاً (مزمل / ۱۷).

شما اگر کافر شوید چگونه خود را [از عذاب شدید الهی] برکار می‌دارید در آن روز که کودکان را پیر می‌کند؟^۳

۳. این بخش از فرمایش امیر المؤمنان علیه السلام اشاره به یکی از شواهد و گواهان روز قیامت است که به نفع یا به ضرر انسان شهادت می‌دهند، زیرا در آن روز گذشته از اینکه خدای متعال و انباء و اوصیاء و فرشتگان و زمین و... برای کارهای نیک و یا بد انسان شهادت می‌دهند، اعضاء و جوارح هر کس نیز به منفعت یا به زیان او گواهی خواهند داد و قرآن مجید صراحتاً این مطلب را بیان فرموده است. در یک جا می‌فرماید:

يَوْمَ تَشَهَّدُ عَلَيْهِمْ أَلْيَتْهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَتَعَلَّمُونَ (نور / ۲۴).

در آن روز که زیانها و دستها و پاهایشان علیه آنها به اعمالی که مرتکب می‌شدند گواهی می‌دهد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

اعمال شما را ثبت می‌کنند و حتی عدد نفس‌هایتان را نگه می‌دارند؛ نه ظلمت شب تاریک شما را از آنها پنهان می‌دارد و نه درهای محکم و بسته [و خلاصه هر کجا باشید به همراه شما هستند]. و به راستی فردا به امروز نزدیک است...

ه. محاسبه و بررسی اعمال از موضوعات بسیار حساس روز قیامت است که هیچ کس را از آن گریزی نیست. خداوند متعال می‌فرماید:

وَقِفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ.

آنها را باز دارید که بایستی مورد بازجویی قرار گیرند.

مسئله بحدی مهم است که حتی پیامبران الهی نیز باز پرسی می‌شوند:

فَلَتَشَلَّنَ الَّذِينَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَلَتَشَلَّنَ الْمُرْسَلِينَ.

ما حتماً، هم از اعمال امتهای وهم از پیامبران آنها پرسش خواهیم کرد.

روز قیامت پنجاه موقف دارد که هر موقفی هزار سال طول می‌کشد و در

وَيَوْمَ يُخْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى التَّارِقَةِمْ بِرَّ عَوْنَ، حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُهَا شَهَدَ عَلَيْهِمْ سَقْعَهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَقَالُوا لِجَلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْنَمْ عَلَيْنا أَنْفَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقُكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (فصلت ۲۱-۱۹) (فصلت ۲۱-۱۹)

به خاطر بیاورید روزی را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می‌برند و صوف پیش رانگه می‌دارند تا صفحه‌ای بعد به آنها ملحق بشوند. وقتی به آن می‌رسند گوشها و چشها و پوستهای تیتان به اعمال آنها گواهی می‌دهد. آنها به پوستهای تن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ جواب می‌دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نقط درآورده، ما را گویا ساخته است. و او شما را در آغاز آفرید و بازگشتن به سوی اوست. مربوی به این منابت می‌گوید:

هم ز خود هر مجرمی رسوا شود
بر فداد او به پیش مستعوان
لب بگوید من چنین پرسیده ام
گوش گوید کرده ام غمزه حرام
که دروغش کرد هم اعضای خویش
(مشوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۱۲۱)

روز محشر هر نهان پیدا شود
دست و پا بدهد گواهی با بیان
دست گوید من چنین دزدیده ام
چشم گوید کرده ام غمزه حرام
پس دروغ آمد زرتا پای خویش

هر موقفی از چیزی پرسش می کنند.
امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَلَا قَحَّاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوا إِنَّ فِي الْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ
مَوْقِفٍ مِثْلُ الْأَلْفِ سَتَةٍ مِمَّا تَعَذَّوْنَ ثُمَّ تَلَاهِذُهُ الْأَيَّةُ «... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَتَةٍ...».^۱

ای مردم! پیش از آنکه شما را مورد محاسبه قرار دهند خودتان به حسابات
رسیدگی کنید، زیرا در روز قیامت پنجاه موقف است که هر موقفی هزار سال
طول می کشد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «... روزی که مقدار آن پنجاه
هزار سال است...».

موضوع محاسبه بقدرتی دقیق است که حتی از تصمیمات و نیتیهای قلبی
انسان نیز پرسش می شود. می فرماید:

... وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوا مَا يَحْسِنُونَ يَهُ اللَّهُ...^۲

... اگر آنچه را که در دلهایتان هست آشکار یا پنهان کنید خداوند طبق آن
شما را مورد محاسبه قرار خواهد داد....

یکی از اسامی پروردگار «سریع الحساب» و یکی از نامهای روز قیامت
«یوم الحساب» است و این هردو، دلالت بر اهمیت حساب و محاسبه می کند. در
یکجا می فرماید:

... وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.^۳

... آنان که به آیات خدا کافرشوند، بدانند که او بزودی به حسابها خواهد
رسید.

و در جای دیگر می فرماید:

... إِنَّ الَّذِينَ يَضْلُلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.^۴

۱. بخار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷ / ص ۱۲۶؛ روضه کافی، ص ۱۴۳، حدیث ۱۰۸.

۲. بقره / ۲۸۴.

۳. آل عمران / ۱۹.

۴. ص / ۲۶.

مُفْتَنَةٌ

... آنان که از راه خدا گمراه شوند برای آنها عذاب سختی در پیش است
به خاطر آنکه روز حساب را فراموش کردند.

پس، بذا به حال کسانی که آن روز را فراموش کنند که فراموش کردن
دو چیز موجب بدبختی و خسaran ابدی است: فراموشی خدا و فراموشی روز جزا.
... رَيَّنا لَا تُؤَاخِذُنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا....
... خدایا! بر ما مگیر اگر فراموش کرده یا مرتکب خطای شده ایم....

و. اصل مجازات از اصول مسلمه عالم خلقت و از ضروریات دین مبین
اسلام است. هر عملی عکس العملی و هر حرکتی بازتابی خواهد داشت و به قول
شاعر:

از مكافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو
خداآوند در این باره تأکید فراوان دارد که هیچ عملی بدون مجازات و
پاداش و کیفر نخواهد ماند، و می فرماید:
... ثُمَّ ثُوَّقِي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُنَّ لَا يُظْلَمُونَ.^۲
... هر کس آنچه کسب کرده بدون کم و کاست باز خواهد یافت بی آنکه به
او ستمی وارد شود.

و باز می گوید:

كُلُّ نَفْسٍ يَمَا كَسَبَتْ رَهِيَّةٌ.^۳

هر کس در گرو عمل خویش است.

ی. اصل توبه نیز از اصول سازنده و انسان ساز اسلام است. توبه وسیله
آشتی و بازگشت به سوی خدا و جبران مافات است. اصولاً اصل محاسبه بدون
امکان توبه بیهوده و عیث است؛ بدین جهت خداوند مکرر بندگان خود را به توبه و

۱. بقره / ۲۸۶

۲. بقره / ۲۸۱

۳. مدثر / ۳۸



بازگشت امر می‌کند و به آنها نوید رحمت و مغفرت می‌دهد.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَشْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَعْفُورُ
الذنوبَ جَمِيعاً...^۱

بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند
نامید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد....

محاسبه نفس در روایات

در احادیث نیز به محاسبه نفس اهمیت زیادی داده شده است که تنها به ذکر دو روایت اکتفا می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از وصایای خود به ابوذر غفاری فرمود:
يا آبادَرْ حايسَتْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحاسَبَ فَإِنَّهُ أَهْوَنُ لِحِسابِكَ غَدَأَ وَرِنْ نَفْسَكَ
قَبْلَ أَنْ تُؤْزَنَ وَتَجْهَزَ لِلتَّعْرِضِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ تُعَرَضُ لَا تَخْفِي عَلَى اللَّهِ خَافِيَةً... يَا
آبادَرْ لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّسِينَ حَتَّىٰ يُحاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدُّ مِنْ مُحاسبَةِ
الشَّرِيكَ شَرِيكَهُ فَيَقْلِمُ مِنْ أَيْنَ قَطْعَمَهُ وَمِنْ أَيْنَ مَشَرَبَهُ وَمِنْ أَيْنَ مَلْبَسَهُ أَمِنَّ
خَلَلٌ أَوْ مِنْ حَرَامٍ. يَا آبادَرْ مَنْ لَمْ يُبَالِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ الْمَالَ لَمْ يُبَالِ اللَّهُ مِنْ
أَيْنَ أَذْخَلَهُ التَّارَ.^۲

ای اباذر! پیش از آنکه مورد محاسبه قرار گیری به حساب نفس خود رسید گی کن، زیرا این کار حساب قیامت تورا آسان‌تر می‌کند، و قبل از آنکه تورا ارزیابی کنند خود را ارزیابی کن و خویش را برای روز قیامت - که در آن روز هیچ چیز پنهان نمی‌ماند - آماده کن.... [آنگاه فرمود:] ای اباذر!
هیچ کس از پرهیزکاران محسب نمی‌شود جز اینکه نفس خود را محاسبه کند، سخت‌تر از حسابرسی شریک از شریک خود، تا در نتیجه این محاسبه بداند که خوردنیها و نوشیدنیها و پوشیدنیهاش از کجا است. آیا از حلال به دست آورده است یا از حرام؟ [سپس فرمود:] ای اباذر! کسی که به قوانین و

مقررات الهی اعتنا نکند و پروا نداشته باشد که از چه راهی مال کسب می‌کند خدا هم باک ندارد که از چه راهی اورا وارد جهنم کند.

در حدیث دیگری از آن بزرگوار می‌خوانیم:

حَاسِبُوا أَنفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبُوْا وَرِثُوا قَبْلَ أَنْ تُرِثُوْا وَتَجَهَّرُوا لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ.^۱
پیش از آنکه به حساب شما برسند خود حسابگر خویش باشد و قبل از اینکه اعمال شما را بسنجد اعمال خود را وزن کنید و برای روز قیامت خویشن را آماده سازید.

از چه سؤال می‌شود؟

۱. محبت اهل بیت.

در حدیثی از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:
أَوَّلُ مَا يُسَأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۲

نخستین چیزی که بنده خدا نسبت به آن مورد سؤال قرار می‌گیرد محبت ما اهل بیت است.

در حدیث دیگری از آن بزرگوار نقل شده است:

لَا تَرُوْلُ قَدْمًا عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يُشَلَّ عَنْ أَرْبَعَ، عَنْ غُمْرَهٍ فِيمَا أَفْنَاهُ، وَشَابِيهٍ فِيمَا أَبْلَاهُ وَعَنْ مَا لِهِ مِنْ أَيْنَ كَسْبَةٌ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ؟ وَعَنْ حُبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۳

هیچ بنده‌ای در روز قیامت قدم از قدم برنمی‌دارد تا درباره چهار چیز مورد بازجویی قرار گیرد: نخست از عمرش که در چه راه آن را سپری کرده است؛ دوم جوانی اش راچگونه و در چه راهی تمام کرده است؛ سوم از ثروتش که از کجا به دست آورده و در چه راهی آن را مصرف کرده است؛ چهارم از محبت ما اهل بیت.

۱. محاسبة النفس، ص ۱۳.

۲. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷ / ص ۲۶۰، حدیث ۸.

۳. همان، ص ۲۵۸، حدیث ۱.



۲. نماز: سؤال دیگری که از انسان می شود، درباره نماز است.

ابی بصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

أَوَّلُ مَا يُحَاسِبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ إِنْ قُبِّلَتْ فَبِلَّ مَاسَوَاهَا.^۱

نخستین چیزی که بنده خدا درباره آن مورد محاسبه واقع می شود نماز است.

اگر نماز قبول شود بقیه اعمال پذیرفته می شود.

بنابراین، انسان باید از این سرمایه ای که خدا در اختیار او قرار داده است

بهترین استفاده را ببرد و آن را در راه طاعت و عبادت پرورد گار مصرف کند.

حضرت سجاد علیه السلام به پیشگاه خدا عرض می کند:

... وَعَيْتُنِي مَا كَانَ عُمْرِي بِذَلِّهِ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مُرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ

فَأَفْبِضْنِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَفْتُكَ إِلَيَّ أُوْيَسْتَخِيمَ عَصَبُكَ عَلَيَّ.^۲

خدایا! تا آن روز که بتوانم به عبادت توب بخیزم و عمرم را در راه طاعت تو

به کار گیرم مرا زنده نگه دار، اما اگر عمر من به گونه ای سپری شود که

چراگاه شیطان باشد و از راه راست مرا منحرف کند، هر چه زودتر مرا به سوی

خویش فراخوان و جان مرا از خطر شقاوت وارهان پیش از آنکه مستوجب قهر

و خشم تو گردم.

بدین جهت، در قسمت دیگری از این دعا از خدا می خواهد تا او را برای

رسیدگی به اعمال و محاسبه نفس خویش موفق بدارد و این گونه از خدا تقاضا

می کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي إِلَاهِيَّاتِمْ بِهِ وَاسْتَعِينُنِي بِمَا

تَشَلَّنِي غَدَّاً عَنْهُ وَاسْتَغْرِفْ آتَامِي فِيمَا خَلَقْتَنِي لَهُ....^۳

۱. همان، ص ۲۶۷، حدیث ۳۳. نکته شایان ذکر این است که تقدیم و تأخیر و اولیت و آخریت در این

گونه امور نسبی، و بیان کننده اهمیت موضوع مورد سؤال است. جهت اطلاع پیشتر دایین بازه که در روز

یامیت از چه چیزهایی سؤال می شود رک. بخارالاتوار، ج ۷/ ص ۲۵۳، باب محاسبه العباد به بعد و

دیگر کتب مربوطه.

۲. صحیفة مجاذه، دعای ۲۰.

۳. همان، دعای ۲۰.

پروردگارا! به روان محمد و آل محمد رحمت فرست و در مشکلات زنا، گی
یار و یاور من باش. کمک کن تا این بار سنگین بر شانه های من فشار نیاورد
و مرا به خویشتن مشغول ندارد. خدای من! فردا که به روز رستاخیز از خاک
برخیزم در پیشگاه عدل و انتقام تو از گفتار و کردام بازخواست خواهم شد.
مقدر فرمای که هم امروز به فردای خود بیندیشم و مسئولیت خویش را
آنچنانکه تو خواهی ایفا کنم.

کیفیت محاسبه

در مقام محاسبت چند چیز را باید رعایت کرد:

الف. باید دانست که نفس امارة و غریزه خودخواهی، انسان را فربی
می دهد و رشتیها را زیبا و زیباییها را رشت می نماید. بنابراین، در حسابرسی باید
کاملاً خود را از خویشتن تخلیه نمود؛ یعنی باید خود را به جای دیگری فرض کرد
و مورد محاسبه قرار داد. در احادیث آمده است: مؤمن باید در مقام محاسبه، خود
را همانند شریکی که از شریکش حساب می کشد زیر ذره بین حساب قرار دهد، و
به دیگر سخن، تمام حرکات و خاطرات و اندیشه ها و برخوردها را در برابر خویش
مجسم نموده و بدون ذره ای اغماض و چشم پوشی، اعمال خود را بررسی کند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَسَدَ مِنْ مُحَاسِبَةِ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ وَ

السَّيِّدِ عَبْدَهُ.

هیچ بنده ای مؤمن نیست تا آنکه سخت تر از آن گونه که شریک نسبت به
شریک و مولا نسبت به بنده اش محاسبه می کند خود را مورد محاسبه قرار دهد.

و در حدیث دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام کیفیت محاسبه به تفصیل

آمده است:

سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ يُحَاسِبُ الرَّجُلُ نَفْسَهُ؟ قَالَ إِذَا أَضْبَحَ ثُمَّ

أَفْسَى رَجَعَ إِلَى نَفْسِهِ وَقَالَ يَا نَفْسُ إِنَّ هَذَا يَوْمٌ فَضِيلٌ غَلَبْتِكِ لَا تَبُوءُ إِلَيْكِ
أَبْدًا، وَاللَّهُ سَائِلُكِ عَنْهُ فِيمَا أَفْتَيْتُهُ فَمَا الَّذِي عَمِلْتَ فِيهِ؟ أَذْكَرْتَ اللَّهَ أَمْ
حَمْدَتَهُ؟ أَفْضَيْتَ حَقَّ أَخِي مُؤْمِنِ؟ أَنْفَقْتَ عَنْهُ كُرْبَتَهُ؟ أَحْفَظْتَهُ بِظَاهِرِ الْغَيْبِ فِي
أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ؟ أَخْفَفْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ فِي مُخْلَفِيهِ؟ أَكْفَقْتَ عَنْ غَيْبَةِ أَخِي مُؤْمِنِ
بِفَضْلِ جَاهِكِ أَأَعْنَتْ مُسْلِمًا؟ مَا الَّذِي صَنَعْتَ فِيهِ؟ فَيَذْكُرُ مَا كَانَ مِنْهُ فَإِنْ
ذَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْهُ خَيْرٌ حَمْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَبَرَةُ عَلَى تَوْفِيقِهِ، وَإِنْ ذَكَرَ مَغْصَبَةً
أَوْ تَقْصِيرًا إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَعَزَّمَ عَلَى تَرِكِ مُعاَوَدَتِهِ وَمَحِيِّ ذِلْكَ عَنْ نَفْسِهِ
بِتَجْدِيدِ الصَّلْوةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الظَّابِيَّينَ... .

شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: چگونه انسان خود را می‌حاسبه کند؟ فرمود: وقتی انسان شب را به روز و روز را به شب می‌آورد، شبانگاه باید به خویش بازگردد و به خود بگوید امروزت گذشت و دیگر بازنمی‌گردد و خداوند از تو پرسش خواهد کرد که این روز را چگونه سپری کردی و چه کاری در آن انجام دادی؟ آیا خدا را یاد کردی؟ آیا حمد و سپاس اورا بجای آورده‌ی؟ آیا حق برادر مؤمنت را ادام نمودی؟ آیا گرفتاری او را زیر گردی؟ آیا در نبودش از حانواده و فرزندانش نگهداری کردی؟ آیا با مایه گذاردن از آبرویت دیگران را از بدگویی نسبت به برادر مؤمنت بازداشتی؟ آیا مسلمانی را یاری کردی؟ بالاخره چه کردی در این روزی که گذشت؟ پس تمام اعمال خود را به یاد آورد. اگر کار خیری از او سرزده خدا را سپاس گوید و او را بر این توفیق تکریم و تعظیم کند، و چنانچه در میان اعمالش به گناهی یا تقصیری برخورد کند از خدا آمرزش بخواهد و تضمیم بگیرد که دیگر گرد گناه

۱. بحار الانوار، ج ۶۷ / ص ۳۷۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱ / ص ۳۷۹ با اندکی اختلاف.

<p>نور بودیم و شدیم از کارناهنجار نار داشتیم اریک هنر، بودش قرین هفتاد عار کاش می‌کردیم عمر رفته را روزی شمار خانه روشن گشت اما خانه دل ماند تار از پی یک سبب بشکستیم صدها شاخار سنگ بر سر زن هوس را تا نگشتی سنگار هیچ دانستی در این مکتب که بعد آموزگار پند گفتند و نپذرفتی یکی را از هزار</p>	<p>هفته‌ها کردیم ماه و سالها کردیم پار یافتنیم اریک گهر، همنگ شد با صد خZF گاه سلث و غره بشمردیم و گاهی روز و شب شمع جان پاک را اندر سفاک افرخ وختیم صد حقیقت را بکشیم از برای یک هوس دام در ره نه هوی راتانی فتادی به دام سالها شاگردی عجب و هوی کردی به شوق ره نمودند و نرفتی هیچگه جز راه کج</p>
--	---

نگردد و به وسیله تجدید صلوات بر محمد و خاندان پاکش آئینه دل را صفا
بخشد و آن را از زنگار گناه بزداید....

ب. در مقام محاسبه، نخست به واجبات و محرمات پردازد تا بداند که
آیا اوامر و نواهی الهی را کاملاً رعایت کرده است یا نه. سپس به مستحبات و
خدمات و کارهای نیک پردازد.

ج. پس از آنکه بررسی تمام شد چنانچه نتیجه آن مثبت بود خدای را
شکر گزارد و از او توفيق بیشتر بخواهد، و چنانچه منفی بود از خداوند متعال طلب
آمرزش کند و آماده جبران مافات گردد و نواقص و کمبودها را به وسیله حسنات و
اعمال شایسته از میان بردارد. خدای تعالی می فرماید:

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَّ السَّيِّئَاتِ ...^۱

... کارهای نیک بدیها و رشتیها را از میان می برد....

و در جای دیگر می فرماید:

... وَيَدْرَوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ ...^۲

... خردمندان آن کسانی هستند که بدیهارا باخوبی دفع می کنند...

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهم السلام فرمود:

يَا هِشَام! لَيْسَ مِنْ أَنْ لَمْ يُحَايِبْ تَفْسِيْهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ قَإِنْ عَمِيلَ حَسَنَةً اسْتَرَادَهُنَّهُ
وَإِنْ عَمِيلَ سَيِّئَةً اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ.^۳

ای هشام! از ما نیست کسی که هر روز خود را مورد محاسبه قرار ندهد که
اگر کار نیکی انجام داده در افزایش آن بکوشد و چنانچه کار زشتی کرده از
خدا آمرزش بخواهد و به سوی او باز گردد.

و در حدیث دیگر از امام باقر علیه السلام آمده است:

۱. هود / ۱۱۴.

۲. رعد / ۲۲. معنای دیگر آیه آن است که: بدیهای مردم را به خوبیها پاسخ می گویند. یعنی در برابر بدی دیگران خوبی می کنند.

۳. تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۲۹۲، چاپ مکتبه بصیرتی، ص ۲۹۵.

...مَا أَحْسَنَ الْحَسَنَاتِ بَعْدَ السَّيِّئَاتِ وَمَا أَفْيَحَ السَّيِّئَاتِ بَعْدَ الْحَسَنَاتِ.^۱

...چقدر زیبا است اعمال خوب پس از کارهای بد، و چقدر رشت است کارهای بد پس از اعمال خوب.

چرا به محاسبه نفس اهمیت نمی دهیم؟

۱. فراموشی خدا و از خود بیگانگی:

تردیدی نیست که منشأ عدم توجه به این موضوع مهم غفلت از خدا است و کسی که خدا را فراموش کند از خود بیگانه می شود و آن کس که از خود بیگانه شد تابع هوی و هوس می گردد و آن کس که تابع هوای نفس شود از حقایق دور می ماند و دیگر نمی تواند به آینده خویش بیندیشد.

قرآن می فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسُهُمْ....^۲

همانند کسانی نباشد که خدای را فراموش کردند، پس خدا آنها را از خود بیگانه کرد [تا آنجا که خود را فراموش کردند و از مرحله بندگی و انسانیت سقوط نمودند] و تنها در مقام ارضای غرایز حیوانی هستند....

و می فرماید:

...وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَأَتْيَقَهُ هَوْيَهُ....^۳

...از کسانی که قلبشان را ازیاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، که پیروی هوای نفس کردنند....

به هر حال، هوای نفس و یاد خدا با یکدیگر دریکجا جمع نمی شوند؛ نور و ظلمت با یکدیگر سازگار نیستند.

هوای نفس خود بشکن، خدا را مده ره پیش خود صاحب هوا را

۱. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴ / ص ۳۲۰.

۲. حشر / ۱۹.

۳. کهف / ۲۸.

۲. غرور و امید بیجا:

یکی دیگر از عوامل ترک محاسبه غرور و خودفریبی است.

حضرت علی علیه السلام در ذیل آیة شریفه «یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرِّيَّكَ الْكَرِيمِ»^۱ به انسانهای غافل و خفته که در خواب گران غفلت بسرمی برند هشدار می‌دهد و برای اینکه آنان را به مسئولیتها خویش متوجه سازد، می‌فرماید:

أَذْحَضْ قَسْئِيلٌ حُجَّةً وَأَقْطَعْ فُغْرٌ مَفْدِرَةً لَقَدْ أَبْرَخَ جَهَاهَةً يَنْفِسِيهِ....

این انسان مغرون، مسئولی است که پاسخ وی بی‌پایه تراز همه و عذرش در مقام توجیه و پوزشخواهی ناپذیراتر است؛ با این حال، او برنادانی خویش مصراست و دست از جهالت و غروربرنی دارد.

... يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ، وَمَا غَرَّكَ بِرِّيَّكَ وَمَا أَنْتَكَ بِهَلَكَةِ نَفِسِكَ؟ أَمَا مِنْ دَائِكَ بُلُونٌ أَمْ لَيْسَ مِنْ تَوْقِيتِكَ يَقْتَلَهُ؟ أَمَا تَرْحَمُ مِنْ تَقْسِيكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ عَيْرِكَ؟...

.... ای انسان! چه چیز تورا به گناهت جرأت داده و چه چیز تورا در برابر پروردگاری مغور ساخته و چه چیز تورا بر هلاکت خویش علاقه‌مند کرده است؟ آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ آیا این خوابت بیداری ندارد؟ چرا همان گونه که به دیگری رحم می‌کنی به خود رحم نمی‌کنی؟...

... فَلَرَّئِمَا تَرَى الضَّاحِيَ مِنْ حَرِ الشَّمْسِ فَتُظْلِلُهُ، أَوْ تَرَى الْمُبْتَلِي بِالْيَمِ يُمْضِي جَسَدَهُ فَتَبَكِي رَحْمَهُ لَهُ! فَمَا صَبَرَكَ عَلَى دَائِكَ وَجَلَدَكَ عَلَى مُصَابِكَ وَ غَرَّاكَ عَنِ الْبُكَاءِ عَلَى نَفِسِكَ وَهَيَ أَغْرِيَ الْأَنْفُسِ عَلَيْكَ! وَكَيْفَ لَا يُؤْنِظِكَ حُوفُ يَاتِيَّتِيْ نِفْمَهُ وَقَدْ تَوَرَّطْتَ بِمَعَاصِيهِ مَدَارِجَ سَطْوَاتِهِ؟...

.... تو که هرگاه کسی را در دل آفتاب سوزان بیابی بر او سایه می‌افکنی و هرگاه بیماری را بیینی که سخت ناتوان گشته از روی ترجم بر او گریه می‌کنی، پس چه چیز تورا از گریه بر خویشن تسلي داده در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از خودت نیست، و چگونه ترس از فرود آمدن بلای



ناگهانی تو را بیدار نکرده در حالی که با نافرمانی خدا خود را تباہ ساخته و در پنجۀ
قهرش انداخته ای؟ ...

... فَتَدَاوِيْنَ داءُ الْفُتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَرِيمَةٍ وَمِنْ كَرَى الْغَفْلَةِ فِي ناظِرِكَ يَقْظَةً
وَكُنْ لِّلَّهِ مُطِيعًا وَبِذِكْرِهِ أَنِسًاً....

.... پس این بیماری [دوری از خدا] را با داروی تصمیم و عزم راسخ درمان
کن! و این خواب غفلتی که چشمت را فرا گرفته با بیداری برطرف ساز!
مطیع خدا باش و به یاد او انس گیر ...

... فَتَحَرَّرَ مِنْ أَمْرِكَ مَا يَقُولُ يَهُ عَذْرِكَ، وَتَثْبُتُ يَهُ حَجَّتَكَ وَخُذْ مَاتِيقَنِيْ لَكَ
إِمَّا لَا تَقْبَلُ اللَّهُ وَتَسْرِهِ لِسَفَرِكَ وَشُمْ بَرَقَ النَّجَاهِ، وَأَرْخَلْ مَطَايَا الشَّمَرِ.^۱

... بنابراین، در جستجوی چیزی باش که عذر خویش را با آن توجیه کنی [تا اذر
تو را بذیرند] و دلیل خود را با آن استوار سازی... و از این ماندنی
نیستی توشه‌ای ماندنی و پایدار برای خویش برگیر و وسیله‌ای برای سفر [آخرت]
آماده کن و به برق نجات چشم بدوز و بار و توشه‌این سفر را محکم برپشت مرکب
بینند.

نتیجه بحث

از مجموع آیات و روایاتی که گذشت، ضرورت محاسبه نفس بخوبی
روشن می شود که سرمایه گرانبهای عمر را بی حساب و کتاب مصرف کردن
موجب خسران غیرقابل جبران است.

حضرت هادی علیه السلام فرمود:

الَّدُنْيَا سُوقٌ رَّيْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَخَسِيرٌ الْخَرُونَ.^۲

دُنْیا بازاری است که گروهی در آن سود می بردند و گروهی زیان می بینند.

۱. نهج البلاغه صبح صالح، خطبة ۲۲۳.

۲. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۵/ ص ۳۶۶.

پس انسان تا زنده است بایستی به حساب خود برسد، زیرا هنگامی که از دنیا رفت دیگر تقاضای بازگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها پذیرفته نخواهد شد.
قرآن می‌فرماید:

**حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونَ لَعَلَّيْ أَعْقَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكَتُ كَلَّا
إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ فَاثِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمٍ يُنْعَيْنُونَ.**

تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرارسد می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردان، شاید در آنچه از خودباقی گذارده ام عمل صالحی انجام دهم.^۱ [به او می‌گویند:] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردبرنامه اش همچون سابق است] و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

پس عمری که خدا به انسان داده است روز قیامت مورد سؤال واقع خواهد شد که در چه راه آن را به کاربرده است و به همین جهت باید بکوشد از این نعمت بخوبی بهره برگیرد و از هر لحظه آن برای روز قیامت استفاده کند و هر روز و شب به فکر محاسبه نفس باشد و بداند در روز محشر در حضور خداوند متعال مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت و از وی سؤال خواهد شد که از سرمایه عمر چگونه استفاده کردی؟! وکسی که از این سرمایه بخوبی بهره برداری نکند زیان خواهد کرد.

خداوند متعال در قرآن پس از سوگند به عصر و زمان می‌فرماید:
**... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ أَقْتَلُوا وَأَعْيَلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَلُوا بِالْحَقِّ
وَتَوَاصَلُوا بِالصَّابِرِ.**^۲

... جنس بشر همه و همه در حسرانند مگر کسانی که چهار خصلت داشته باشند: ایمان، عمل صالح، دعوت مقابل به حق، سفارش به صبر و استقامت در راه اقامه حق.

۱. مؤمنون / ۹۹ و ۱۰۰.

۲. در ترجمه این آیه بعضی گفته‌اند: «پروردگار! ای فرشتگان خدا! مرا بازگردانید». یعنی اول توجه به خدا می‌کند و پس ملاٹکه موکل را می‌بیند و از آنها تقاضای بازگشت می‌کند، و شاهد بر این تغیر صیغه جمع در «ارجمون» است که مخاطب آن باید جمع باشد.

۳. عصر / ۲ و ۳.

خسران یعنی چه؟

خسaran از بین رفتن اصل سرمایه است و آن سرمایه، عمر انسان است که هر لحظه‌ای که از آن می‌گذرد قسمتی از سرمایه زندگی از بین می‌رود و دیگر باز نمی‌گردد، مگر آنکه این سرمایه در مسیر ایمان و عمل صالح و طرفداری از حق و جهاد در راه آن صرف شود و در غیر این صورت هر لحظه از عمرت که به غفلت بگذرد دیگر قابل جبران نیست و آنچه از عمرت باقی مانده وظایف و مسئولیتی خاص برای خود دارد که بر فرض توفیق می‌توانی تنها حق آن را ادا کنی.

خلاصه انسان باید در دنیا به حساب خود رسیدگی کند تا در روز قیامت سرافکننده نباشد.

چون قیامت پیش حق صفها زده
ایستاده پیش یزدان اشکریز
حق همی گوید چه آوردی مرا
عمر خود را در چه پایان برده‌ای
گوهر دیده کجا فرسوده‌ای
چشم و گوش و هوش و گوهرهای عرش
دست و پا دادمت چون بیل و کلنده
همچنین پیغامهای دردگین
نعمتت دادم بگوشکرت چه بود

در حساب و در مناجات آمده
بر مثال راست خیز رستخیز
اندرین مهلت که دادم من تو را
قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای
پنج حس را در کجا پالوده‌ای
خرج کردی چه خریدی توز فرش
من ببخشیدم ز خود آن کی شدند
صد هزاران آید از حضورت چنین
دادمت سرمایه هین بنمای سود^۱

نتیجه آنکه این همه تأکید نسبت به محاسبه نفس در آیات و احادیث برای آن است که مردم از خسواب غفلت بیدار شوند و برای زندگی سرای دیگر که سرای جاودانی است توشه‌ای برچیتند و زادی بردارند و تا فرصت از دست نرفته است عمل خیری برای خود ذخیره کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

عِبَادُ اللَّهِ الْأَنَّ فَاعْمَلُوا وَالْأَلْسُنُ مُظْلَفَةٌ وَالْأَبْدَانُ صَحِيقَةٌ وَالْأَعْضَاءُ لَذَّةٌ

وَالْمُنْقَلَبُ فَسِيعٌ وَالْمَعْجَالُ غَرِيبٌ قَبْلَ إِزْهاقِ الْفَوْتِ وَخُلُولُ الْمَوْتِ فَحَقِيقُوا
عَلَيْكُمْ تُرْؤَةً وَلَا تُشَرِّفُوا قُدْوَةً^۱

ای بندگان خدا! از هم اکنون به هوش باشید، زیرا هنوز زبانها آزاد، بدنشا سالم، اعضاء و جوارح آماده، محل رفت و آمد وسیع و مجال بسیار است. به هوش باشید پیش از آنکه فرصت از دست برود و مرگ فرارسد. آمدن مرگ را مسلم و تحقق یافته شمارید، نه آنکه منتظر آن باشید [که در عمل مستی و تأخیر کنید].

جز بنایی که عملهای تودروی بنا است
و آن بنا کز عملی زشت یکی غار بلاست
باری امروز کن آن توبه که طوق فرداست^۲

از پس مرگ سرایی که تو بخشینی نیست
آن بنا کز عمل خیر، یکی کاخ بلند
ترسمت فرصت توفیق به فردا ندهند

معاتبه (انتقاد از خویش)

پس از آنکه از محاسبه و بازنگری در اعمال روزانه فراغت حاصل شد و انسان در محکمه وجدان از خود دادخواهی کرد و خود را مقصر شناخت، حال نوبت می‌رسد به معاتبه یعنی انتقاد از خود.

در این مرحله انسان باید شخصاً خود را مورد عتاب و خطاب و سرزنش قرار دهد و بدین وسیله خویشن را برای جبران و ترمیم نواقص آماده سازد.

ضمیراً باید توجه داشت که در موقع محاسبه لازم است انسان به عیوب خود بپردازد و با عیب‌جویی از دیگران در مقام تبرئه خویش برزیاید. برخی از افراد با عیب‌جویی از دیگران ناخودآگاه خود را تبرئه کرده و گناه را به گردن دیگران می‌اندازند و شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنند. خوشابه حال آنان که ازوادی خودخواهی و خودپسندی بیرون آمده و برای خود در درون خویش واعظی دارند، و بدابه‌حال کسانی که در وادی خود خواهی باقی مانده و نصیحت‌پذیر نیستند و

۱. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبة ۱۸۷.

۲. کلیات دیوان مرجوم شهریار، ج ۵ / ص ۳۳۰.

هیچگاه در خود عیبی نمی‌بینند.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ حَاسَبَ نَفْسَةً وَقَتَ عَلَىٰ عِيُوبِهِ وَاحْاطَ بِذُنُوبِهِ، وَاسْتَقَالَ الذُّنُوبَ وَأَضْلَعَ الْعِيُوبَ.^۱

هر کس خود را زیر ذره بین حساب قرار دهد بر عیبهای خویش آگاه واز گذاهان خود مطلع می‌شود. چنین فردی سرانجام در زدودن گناه و اصلاح عبوب خود موفق خواهد شد.

و نیز آن حضرت فرمود:

مَنْ ذَمَّ نَفْسَةً أَضْلَحَهَا^۲، مَنْ مَدَحَ نَفْسَةً ذَبَحَهَا.^۳

هر کس از خود بدگویی و انتقاد کند خود را اصلاح کرده و هر کس خودستایی نماید خویش را تباہ کرده است.

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

... طَبَوْبِي لِمَنْ شَغَلَةَ عَيْنَهُ عَنْ غُنْوَبِ النَّاسِ....^۴

... خوشابه حال آن که عیها یاش او را از عیوب دیگران باز دارد....

یعنی آنقدر گرفتار عیوب خویش باشد که دیگر فرصتی برای پرداختن به عیبهای مردم نداشته باشد.

باید دانست که معاتبه دو مرحله دارد: مرحله انتقاد از خود، و مرحله توبه و جبران مافات.

در مرحله اول باید از نفس «لوامه»^۵ الهام گرفت و خود را توبیخ و سرزنش کرد. این مرحله، مرحله خشم و تنبیه است. اولیای خدا به منظور تنبیه و

۱. شرح غرر، چاپ دانشگاه، ج/۵ ص/۳۹۹، حدیث ۸۹۲۷.

۲. همان، ص ۴۴۵، شماره ۶۱۰۳.

۳. همان، ص ۴۴۶، شماره ۶۱۰۴.

۴. نهج البلاغه صحیح صالح، خطبه ۱۷۶؛ وسائل الشیعه، ج/۱۱ ص/۲۲۹ با این تفاوت که عبارت: «عن عیوب المؤمنین من اخوانه» به جای «عیوب الناس» آمده است.

۵. اشاره است به آیه شریفه «وَلَا أَفِيمُ بِالْقِسْطِ الْوَاقِتِ» (قیامت/۲).

تأدیب خویش تکالیف و تضییقاتی بر خود الزام می‌کردند از قبیل شب زنده داری و گرسنگی و روزه داری، کم گویی و اشتغال به اوراد و اذکار مأثوروه از معصومین علیهم السلام، خدمت به بندگان خدا و اطعم و انعام و... تا بدین وسیله نفس سرکش را رام سازند، که امیر المؤمنان علیهم السلام فرمود:

من لَمْ يَئُسْ نَفْسَهُ أَضَاعَهَا.^۱

هر که نفس خود را سیاست و تأدیب نکند آن را تباہ کرده است.

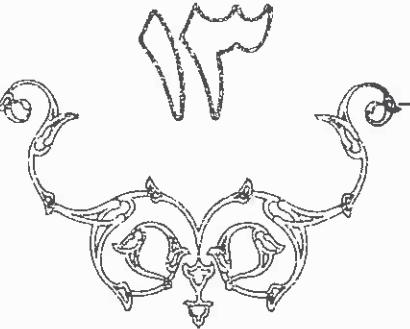
در حالات مرحوم آیة الله بروجردی رضوان‌الله‌علیه نقل شده که ایشان هرگاه نسبت به طلب پرخاش می‌کردند علاوه بر اینکه از آن شخص عذرخواهی می‌نمودند نذر داشتند که برای جبران این عمل، فردای آن روز را روزه بگیرند. این اندازه تنبیه و تأدیب با سیره معصومین علیهم السلام و موازین شرع انور کاملاً انتباط دارد و درستن وارده مشابه این گونه امور برای تنبیه و تأدیب نفس یافت می‌شود. اما آنچه از برخی مشایخ صوفیه و عرفان نقائش شده که در مقام تنبیه و توبیخ، خود را می‌سویزاندند و یا خوبشتن را به اعمال شاقه و موهنه وامی داشتند و یا آنکه از مردم کناره گیری نموده و یا سکوت مطلق مادام العمر اختیار می‌کردند، اینها مطالبی است که ظاهراً از دایره دستورهای شرع انور و سیره اولیای وحی علیهم السلام بیرون است و دلیلی برآن درکتاب و سنت دیده نمی‌شود. والله العالم.

اما مرحله دوم که راجع به توبه و استغفار و جبران مافات است درباره آن

مفصل بحث بکردیم.^۲

۱. فهرست غرر، ص ۳۸۹، شماره ۸۱۹۳.

۲. ممکن است کسی بگوید که مرحله توبیخ و مرحله توبه از یکدیگر جدا نیستند و تفکیک یکی از دیگری دلیل درستی ندارد، زیرا هردو لازم و ملزم هستند. در پاسخ این اشکال می‌توان گفت اگرچه اپدرو از یکدیگر جدا نیستند ولی مرحله توبیخ و سرزنش بر توبه تقدیم رتبی دارد، زیرا تا انسان از خود انقاد نکند برای استغفار و توبه آماده نمی‌شود. والله العالم.



نیت، حنفی

و پرہیز از شکر و ریا و نفاق

نیت، روح عمل

از آنجا که اخلاق اسلامی براساس تزکیه و تعویت بنیه معنوی و فضایل نفسانی و ارزش‌های والای انسانی نهاده شده است، بدین جهت، در کلیه اعمال اعم از قلبی و بدنی — به ویژه عبادات — اصالت با نیت است.^۱ نیت تا آن درجه

۱. هرچند بحث نیت، از مباحث گسترده و دامنه دار و دارای ابعاد مختلف است ولی به طور اختصار به بررسی و تحلیلی در این باره می‌پردازیم:

همان گونه که یادآور شدیم پایه و اساس هرکار و معیار ارزش هر عبادتی نیت است. در کتابهای فقهی و اخلاقی نیت به دو معنی اطلاق می‌شود:

الف. نیت به معنای قصد محقق عنوان عمل.

ب. نیت به معنی انگیزه و داعی بر عمل.

توضیح اینکه عناوین و خصوصیات اعمال بر دونوع است:

— عناوین قصدیه

— عناوین غیرقصدیه

قسم اول (عناوین قصدیه) عناوینی است که بدون قصد و عنایت خاص محقق نمی‌شود، مانند احترام و تکریم و تجلیل و اقتدا در نماز جماعت، وضو، غسل، نماز و... به طور مثال، در مورد احترام



مؤثر است که چنانچه عملی غیرعبادی و مباح با صبغة الهی و قصد قربت انجام شود عنوان عبادت به خود می گیرد و دارای اجر و ثواب می شود. مثلاً اگر غذا

و اکرام به اشخاص تنها سلام کردن و برخاستن کافی نیست، زیرا گاهی سلام و قیام به عنوان تمسخر انجام می پذیرد و هیچ گونه احترامی در آن ملحوظ نمی شود. سلام و قیام در صورتی تحیت و احترام است که با این قصد انجام گیرد. همچنین اقتضا در نماز جماعت به صرف شرکت در جماعت محقق نمی شود بلکه باید به قصد اقتدائی به امام جماعت باشد. همین طور وضو و غسل و نماز، که صرف شستشو یا صرف خواندن حمد و سوره در تحقق وضو و نماز کافی نیست بلکه باید شتن اعضاً وضو و غسل به قصد وضو و غسل، و خواندن حمد و سوره به قصد نماز باشد و تنها به وجود یک سلله اعمال و حرکات مقصود محقق نمی شود. پس در این گونه اعمال و عبادات نیت معتبر است یعنی قصد عنوان عبادت در مقام عمل باید به طور جذی ملحوظ گردد.

اما نیت به معنی داعی و انگیزه بعمل، یعنی پیش از آنکه انسان برای ادای نماز برخیزد این سوال پیش می آید که انگیزه انجام نماز چیست؟ همچنین کسی که در برابر استاد به عنوان احترام قیام می کند این سوال مطرح می شود که با چه انگیزه ای به استاد احترام می کند؟ سایر اعمال و عبادات نیز این گونه است. خلاصه، بحث در این است که انگیزه واقعی یعنی آنچه انسان را ودادار به عمل می کند، چیست. آیا خالصانه و مخلصانه این عادات را انجام می دهد یا آنکه ریا و ظاهر و مایر مقاصد دنیوی و دواعی غیرالهی او را ودادار به انجام عمل یا عبادات کرده است؟ آیا احترام به استاد برای این است که حقوق استادی و معلمی را ادا کرده باشد یا به خاطر این است که روز امتحان نمره خوبی بگیرد و یا حدائق برای اینکه همنگ جماعت شود در برابر استاد می ایستد و احترام می کند؟ و همچنین آیا شرکت در نماز جماعت برای اطاعت از دستور خداوند و حفظ وحدت مسلمین است یا برای ظاهر و خدای ناکرده برای دور وی و نفاق و جاموسی و...؟

با توجه به این مقدمه باید داشت که نیت به هردو معنا مقوم اعمال و عبادات است و اینکه در کتابهای فقه و اخلاق ذکر کرده اند که در عبادات نیت معتبر است، هر دو معنی منظور است. به این جهت می بینیم در کتابهای فقهی می گویند: «النَّيْتُ هِيَ الْقُصْدُ إلَى الْفَعْلِ مَعَ كُوْنِ الدَّاعِيِ امْرَأَ اللَّهِ تَعَالَى» (عروة الوثقى، کتاب الطهاره) یعنی نیت همان قصد عنوان عمل به ضمیمه انگیزه اطاعت از امر خدا است. که انگیزه انسان در انجام عمل تنها باید اطاعت امر الهی و تقریب به او باشد.

نکته دیگر که توجه به آن ضرورت دارد این است که آنچه در صدر بحث در مورد نیت گفته شد شامل هردو بعد آن (قصد و انگیزه) می شود. یعنی خلقیات انسان، هم در مورد انتخاب عناوین اعمال و تنوع آن و هم در مورد انگیزه ها و تنوع دواعی، مؤثر است و مثال معروف «از کوزه همان بیرون تراوید که در اوست» در هر دو مورد صدق می کند. یعنی انتخاب این گونه عناوین با چنین انگیزه هایی همه و همه متأثر از خلقیات و ملکات انسان است. یک انسان مادی نماز را از دیدگاه ورزش و تحریک جسمی توجیه می کند، ولی انسان مؤمن آن را از بعد عبادی و ملکوتی می پذیرد و برای هریک از شرایط و ارکان و افعال و اذکار نماز اسراری معنوی و ماوراء تصور می کند.

خوردن یا استراحت را با این قصد انجام دهیم که با خوردن غذای خوب و استراحت کافی بتوانیم بهتر عبادت کنیم و یا بیشتر در خدمت مردم باشیم آن غذا خوردن و استراحت عبادت محسوب می‌شود و حال آنکه این گونه اعمال ذاتاً عبادت نیست. پس، با این وضع می‌توان گفت که نیت، روح عمل و حقیقت آن است. به تعبیر دیگر، آنچه در اسلام اهمیت دارد جنبه باطنی و حقیقی عمل است که ارزش و قبولی اعمال به آن بستگی دارد. در این مورد توجه شما را به چند حدیث جلب می‌کنیم:

رسول خدا اعلی‌الله علی و آله وسلم فرمود:

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالْيَتَاتِ وَإِنَّمَا لِكُلِّ افْرِيَءٍ مَانُوِيٌّ فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الدُّنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ افْرِأَةٌ يُتَرَوَّجُهَا فَهِيجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ.

همانا اعمال وابته به نیت است و برای انسان همان است که قصد کرده و هدف قرار داده. هر کس به خاطر خدا و رسول هجرت کرده هجرتش به سوی خدا و رسول است و هر کس به خاطر زنی که با او ازدواج کند و یا به خاطر ثروتی که به چنگ آورد هجرت کرده است هجرتش به سوی همان خواهد بود.

ونیز فرمود:

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّتِهِ.

نیت مؤمن از عمل او بهتر و نیت کافر از عمل او بدتر است، و هر کس طبق نیتش کار می‌کند.

- سنن ترمذی، چاپ بیروت، ج ۱/ ص ۱۷۹، کتاب فضائل الجہاد، باب ۱۶، حدیث شماره ۱۶۴۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲/ ص ۱۴۱۳، کتاب الزهد، باب النیت، حدیث ۴۲۲۷؛ مند احمد حنبل، ج ۱/ ص ۲۵ و ۴۳؛ صحیح بخاری، ج ۱/ ص ۱؛ منیة المرید، ص ۴۲؛ صحیح مسلم، ج ۲/ ص ۱۰۳؛ الترغیب والترھیب، چاپ بیروت، ج ۱/ ص ۵۶.
- وسائل الشیعه، چاپ اسلامیه، ج ۱/ ص ۳۵؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷/ ص ۱۸۹؛ اصول کافی، چاپ اسلامیه، ج ۲/ ص ۸۴، حدیث ۲؛ منیة المرید، چاپ خیام قم، سال ۱۴۰۲ هـ ق، ص ۴۳.



امام چهارم حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:
لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِتَّةٍ.^۱

هیچ عملی بدون نیت پذیرفته نمی شود.

پیامبر اکرم علیه وآلہ وسلم در حدیثی فرمود:
إِنَّمَا يُعَثِّثُ النَّاسُ عَلَىٰ نِيَاتِهِمْ.^۲

در روز قیامت مردم طبق نیات خود برانگیخته می شوند.

و در حدیث دیگری فرمود:
يُخَشِّرُ النَّاسُ عَلَىٰ نِيَاتِهِمْ.^۳

مردم طبق نیتها خود در روز قیامت محشور می شوند.

ونیز در حدیثی از امام صادق علیه السلام دراین باره می خوانیم:
إِنَّ اللَّهَ يُخَشِّرُ النَّاسَ عَلَىٰ نِيَاتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۴

پروردگار متعال در روز قیامت مردم را بروفق اندیشه ها و نیتها قلبی آنها
محشور خواهد کرد.

نیت و خلود

در حدیثی از امام صادق علیه السلام دراین باره که چرا باید دوزخیان برای
همیشه در دوزخ و بهشتیان نیز برای همیشه در بهشت باشند نقل شده است که:
إِنَّمَا حُلِيدَ أَهْلُ التَّارِيفِ التَّارِيَلَأْنَ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْخَلَدُوا فِيهَا أَنْ

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / صص ۱۸۵ و ۲۰۴ و ۲۰۷؛ وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۱ / ص ۳۳، احادیث ۳-۱ (و در ص ۳۴ حدیث ۹ نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم این حدیث نقل شده است)؛ اصول کافی، ج ۲ / ص ۸۴ چاپ اسلامی.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۲ / ص ۱۴۱۴، کتاب الزهد، حدیث ۴۲۲۹؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / ص ۲۴۹؛ منیة المرید، ص ۴۲؛ الترغیب والترهیب، ج ۱ / ص ۵۷.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۲ / ص ۱۴۱۴.

۴. وسائل الشیعه، چاپ اسلامی، ج ۱ / ص ۳۴، حدیث ۵؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / ص ۲۰۹.

٥

يَغْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا
أَنْ لَوْرَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فِي الْيَتَامَىٰ خُلِدَ هُولَاءِ وَهُولَاءِ ثُمَّ تَلَاقُهُ
عَالَىٰ: «فَلَنْ كُلُّ يَعْمَلٌ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ».^۱

دوزخیان به این دلیل باید همیشه در دوزخ بسر برند که نیتهای آنان این بود که اگر برای همیشه در دنیا بمانند خدا را معصیت کنند، وبهشتیان به این جهت برای ابد در بهشت می مانند که نیتهای آنان این بود که اگر همیشه در دنیا زنده باشند خدا را اطاعت کنند. و هر دو گروه به خاطر نیاتشان در بهشت و دوزخ جاویدانند. آنگاه این آیه را تلاوت کرد که خدای متعال می فرماید: «بِگُوْهِرْکَسْ طَبَقْ رُوشْ [وَخَلْقْ وَخَوْيْ] خُودْ عَمَلْ مَیْ کَنْدْ».

تأثیر نیت در ثواب و عقاب

تأثیر نیت تا آن حد است که انسان به صرف هواداری از گروهی در ثواب و عقاب با آنها شریک می شود. هنگامی که خدای متعال امیر المؤمنین علیه السلام را در جنگ جمل پیروز ساخت یکی از یاران آن حضرت گفت: چه خوب بود برادرم همراه ما بود و پیروزی شما را بر دشمن می دید و در فضیلت این جهاد شرکت می کرد.

... فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهُوَ أَخِيكَ مَعْنَا؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: فَقَدْ شَهَدْنَا، وَلَقَدْ
شَهِدْنَا! فِي عَشْكُرِنَا هُذَا أَفْوَامٌ فِي أَضْلَابِ الرِّجَالِ وَأَزْحَامِ التِّسَاعِ، سَيِّرْعَفْ
بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقُوْيُ بِهِمُ الْأَيَمَانُ.^۲

... امام علیه السلام پرسید: آیا برادرت از هواداران ما است؟ آیا داش با ما هست؟ عرض کرد: آری. فرمود: پس او هم در این مرکه با ما بوده است. [نه تنها او بلکه] آنان که در صلب پدران و ریسم مادران با ما هم عقیده و

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / ص ۲۰۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۳۶؛ اصول کافی، چاپ اسلامیه، ج ۲ / ص ۸۵؛ علل الشرایع، چاپ نجف، ج ۲ / ص ۵۲۳، باب ۲۹۹؛ معالم الزلفی، چاپ سنگی، ص ۳۶ با اندکی تفاوت.

۲. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبة ۱۲



همانگ هستند نیز در این جنگ با ما شریک اند. بزودی گذشت زمان آنها را به دنیا خواهد آورد و دین و ایمان به وسیله آنان نیز خواهد گرفت.

ابن ابی الحدید پس از بیان این خطبه می نویسد: «ابوالاسود دئلی می گوید: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در جنگ جمل پیروز شد به همراه گروهی از مهاجرین و انصار که من نیز در میان آنها بودم در شهر بصره وارد بیت المال شد. وقتی چشم آن حضرت به اموال زیادی که در بیت المال بود افتاد آنها را مخاطب قرارداد و گفت: ای درهم و دینار، غیر مرا فریب دهید! سپس دستور داد به هر کدام از یاران آن حضرت پانصد درهم بدنهند. وقتی که تمام آن درهمها را بین اصحاب تقسیم کردند ابوالاسود گفت: با اینکه تعداد افراد دوازده هزار تن بود به خدایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری مبعوث کرد حتی یک درهم کم و زیاد نشد. گویی امیر مؤمنان از مبلغ و میزان پولها باخبر بود».

سپس ابن ابی الحدید می نویسد: «شخصی به نام حبہ عرنی گفت: پس از اینکه امام علیه السلام بیت المال را در میان اصحاب خویش تقسیم کرد و خود او نیز همانند دیگران پانصد درهم برداشت، فردی که در جنگ شرکت نکرده بود خدمت آن بزرگوار رسید و گفت: ای امیر مؤمنان! گرچه من از نظر جسمی همراه شما نبودم و نتوانستم در جنگ شرکت کنم اما دل من با شما بود و مایل بودم که در این جنگ با شما همگام باشم. به من هم از این پول چیزی عنایت فرما. امام علیه السلام قسمت خود را به او داد و چیزی برای خویش باقی نگذاشت».^۱

این مطالب بیان کننده این است که اگر کسی از کار دیگران راضی باشد با آنان شریک خواهد بود.

نتیت و ساختار شخصیت انسان

همان گونه که نتیت در کیفیت عمل و ارزش آن مؤثر است در ساختار

نیت، اخلاص، ...

شخصیت انسان نیز تأثیر بسزایی دارد. اگر بخواهیم مراتب شخصیت افراد را بشناسیم باید آن را در لابلای انگیزه‌ها و اهداف آنان جستجو کنیم. آیا آن کس که تنها برای سیر کردن شکم خود فریاد می‌کشد با آن کس که برای نجات عامه مردم تلاش می‌کند برابر است؟ و آیا آن کس که برای غنیمت به جبهه می‌رود با آن کس که برای رضای خدامی جنگ مساوی است؟ این برابری و نابرابری با شخصیت روحی افراد و مقاصد آنها در ارتباط است نه با اعمالشان، که عمل به حسب ظاهریکی است و با هم فرقی ندارد. هردو فریاد می‌کشند و یا هردو می‌جنگند، ولی تفاوت در انگیزه فریاد است و با این مقیاس و میزان، امام صادق علیه السلام بندگان خدا را به سه گروه تقسیم می‌کند و هر دسته را متناسب با انگیزه‌ای که در پرستش دارند به عنوان خاصی توصیف می‌فرماید:

إِنَّ الْمُعْبَدَةَ تَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَوْفًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَبَّاً
تَبَارِكَ وَتَعَالَى طَلَبُ التَّوَابِ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبَّاً
لَهُ فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ وَهِيَ أَفَضَلُ الْعِبَادَةِ.

بندگان خدا سه دسته‌اند: گروه اوی آنها که از ترس عقاب و آتش دونخ خدا را عبادت می‌کنند؛ این گونه پرستش، عبادت برگان است. گروه دیگر کسانی هستند که به خاطر اجر و ثواب خدا را می‌پرستند؛ عبادت اینان عبادت نوکران و مزدبگیران است. و قشر سوم آنها بی هستند که چون خدا را دوست دارند اورا می‌پرستند؛ و این عبادت آزادگان است، یعنی کسانی که نه اجیرند و نه برده، بلکه به خاطر علاقه به خدا و از روی خلوص عبادت می‌کنند و این بالاترین عبادت است.

ملاحظه می‌کنید که چگونه امام صادق علیه السلام بندگان خدا را به تناسب نیت و اهدافشان تقسیم می‌کند و هر گروه را با شخصیتی متناسب با انگیزه و هدفی که در پرستش خداوند متعال دارد از گروه دیگر متمایز می‌سازد.

طاغتی کز بهر امید است و بیم خودپرستی باشد ای مرد سلیم

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / ص ۲۵۵؛ اصول کافی، ج ۲ / ص ۸۴، باب العبادة، حدیث
روایتی به همین مضمون از امام صادق علیه السلام در امالی صدوق (ص ۱۴)، حدیث ۴، مجهول



از خداجویی بسی دور است آن
تا ازاین جوآوری مرجان و در
طاعت احرار از اینها برتر است
اینکه در نیت بجز معبد نیست
طاعت او زین سبب بگزیده‌اند
طاعت آزادگان باشد هنرا

طاعت مزدور مجبور است آن
طاعت احرار جوای مرد خر
خویشن بینی در اینها اندر است
طاعت آزادگان دانی که چیست
چون که او را اهل طاعت دیده‌اند
بنده باید بودن اما ای پسر

نیت و پیوندهای اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و ملی

نیت علاوه بر آنکه نمودار شخصیت فردی («من» فردی) انسان است از پیوندهای اعتقادی، اجتماعی و ملی («من» اجتماعی) تیز حکایت دارد. در منابع اسلامی اشاراتی در این زمینه دیده می‌شود که مجموعه آنها را در سه جمله می‌توان خلاصه کرد:

۱. هر کس به عملی راضی باشد مانند کسی است که آن را انجام داده است.
۲. هر کس به عمل قومی (گروهی) راضی باشد از آنها است.
۳. هر کس نسبت به گروهی هوادار باشد با آنها در ثواب و عقاب شریک است.^۲

از حضرت علی علیه السلام در این باره جمله جالب و جامع الاطرافی آمده که جامع هرسه مضمون است:

...إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضاً وَالسُّخْطُ...^۳

یعنی با اینکه مردم هر کدام به کاری مشغول‌اند و از نظر زندگی و آداب و

۱. طاقدیں، صص ۲۲۷ و ۲۲۸.
۲. گرچه عنوان بحث در این گونه احادیث رضا و سخط و احیاناً حب و بنض است ولی باید دانست که ارتباط رضا و حب و بنض با نیت از قبیل ارتباط علت و معلول و لازم و ملزم است و میان ها پیوندی تنگاتنگ وجود دارد و نیت نمودی است از حب و بنضها و خشنودی و ناخشنودیها. بنابراین، آنچه در مورد رضا و سخط صادق است در مورد نیت نیز صدق می‌کند.

۳. نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۲.

رسوم و شکل و رنگ باهم تفاوت دارند، اما تنها چیزی که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد و به صورت یک جامعه و یک ملت و یک گروه درمی‌آورد، رضا و سخط (خشنودیها و ناخشنودیها) یعنی وحدت در عقیده و آرمان و هدف است.

این ضابطه حاکی از یک خصیصه جمعی و نشانه روح اجتماعی است که افراد را از نظر عقیده و عمل با یکدیگر مرتبط می‌سازد و از نظر اجتماعی و فرهنگی و ملی به آنها وحدت می‌بخشد. از دیدگاه حضرت علی علیه السلام یگانه ملاک وحدت یک ملت، خشنودی و ناخشنودیها است و معیارهای دیگر از قبیل نژاد و زبان و رنگ و محیط جغرافیایی باید به عنوان عوامل جنبی مطرح شود؛ یعنی اشتراک در حب و بغض که حکایت از نوعی اشتراک در عقیده و فرهنگ و هدف در زندگی می‌کند تنها عاملی است که افراد را به صورت ملت یگانه و پیکر واحد درمی‌آورد و سرنوشت آنها را به یکدیگر گره می‌زند و اما بقیه، عوامل جنبی و فرعی است.

در اینجا ذکر چند نکته لازم است:

۱. مقصود از رضایت و نارضایی در این بحث، تمایلات و هوسهاي سطحی و مقطعي نیست که تحت تأثیر احساسات زودگذر در انسان پدید می‌آید و به سرعت زایل می‌گردد بلکه مقصود آن گونه تمایلاتی است که از نوعی ارتباط فکری و ایدئولوژیکی و وحدت منافع حکایت می‌کند، یعنی تمایلات برخاسته از طبیعت و شاکله انسان که در رویه و منش وی اثر می‌گذارد و او را با همگنان خود همخواهی می‌سازد. بازتاب این گونه تمایلات ریشه دار، در عمل انسان تا آن اندازه مؤثر است که اگر مقتضی موجود و مانع مفقود باشد انسان بی‌درنگ همزنگ جماعت می‌شود و انجام می‌دهد کاری را که دیگران می‌کنند. فردی که راضی به عمل دیگران است گرچه عملاً با آنها همکاری نکرده و فعلانیز تصمیم به انجام آن ندارد اما انگیزه عمل در عمق جانش مانند آتش زیر خاکستر است و تنها یک جرقه می‌خواهد تا مشتعل شود و محیط را شعله ور سازد؛ یعنی اگر زمینه فراهم شود او نیز همان عمل را با همان انگیزه انجام خواهد داد.

با این توضیح می‌توان گفت که وجود چنین انگیزه‌هایی در عمق وجود انسان، شخصیت گروهی («من» اجتماعی) او را می‌سازد و در حقیقت،



شخصیت او را با شخصیت دیگران و اندیشه او را با اندیشه و اعتقاد دیگران پیوند می‌زند و در نتیجه آنچه آنها دارند متعلق به اوست و آنچه آنها انجام می‌دهند به حساب او گذاشته می‌شود و خلاصه سرنوشت او به سرنوشت گروه گره خورده و در نتیجه آثار اعمال و تبعات کردار آنان گریبانگیر وی نیز می‌شود.

۲. ممکن است گفته شود که از لحاظ حقوقی چنین تابعیتی برخلاف موازین عدالت است و قرآن کریم با صراحة می‌گوید:

... وَلَا تَرِرُوا زِرَّةً وَزْرَ أُخْرَى. ۱

... وهیچ کس به جرم دیگری مؤاخذه نمی‌شود.

و نیز می‌فرماید:

كُلُّ تَقْضِيٍّ بِمَا كَتَبَتْ رَهِيَّةً. ۲

هر کس در گرو رفتار و کردار خویش است.

علاوه بر این، در علم حقوق قصد ارتکاب جرم، جرم محسوب نمی‌شود. پس چگونه است که به صرف رضایت، بدون هیچ گونه اقدام عملی، انسان محکوم به تبعات اعمال دیگران باشد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: درست است که در موازین حقوقی نیت گناه جرم نیست و صرف خشنودی نسبت به عمل دیگران به عنوان جرم یا اعانت بر جرم، مورد مؤاخذه واقع نمی‌شود اما مقصود از بحث در این مسئله بازتابهای اخلاقی و اجتماعی قضیه است که خواهی نخواهی به عنوان آثار وضعی گریبانگیر انسان می‌شود. مثلاً کسی که به کشتن انسان بیگناهی رضایت می‌دهد مسلمًاً با قاتل یا قاتلان هم خواهد بود و در این جهت با آنها که در قتل شرکت داشته اند فرقی ندارد هر چند عملاً با آنها همکاری نداشته و فعلًاً هم قصد ارتکاب چنین عملی را ندارد؛ ولی این تابعیت قهری در آثار وضعی یک سنت طبیعی و یک قانونمندی اجتماعی است که خواه ناخواه هر اجتماعی محکوم

به آن است و افراد جامعه از آن مستثنی نخواهند بود، چنانکه اموری مانند پیروزی و شکست، بلا و نعمت، فراوانی و خشکسالی و حوادثی از این قبیل اموری نیستند که به هنگام وقوع افراد را گلچین کنند و گروهی را شامل شوند و برخی را استثناء نمایند. برفرض که عده‌ای از حادثه کنار بوده و جان سالم به دربرند ولی از بازتابهای آن بی نصیب نخواهند ماند، زیرا زیانهای مالی و خسراهای فرهنگی و معنوی و از بین رفتن منابع علمی و اقتصادی و اجتماعی در این گونه حوادث چیزهایی نیست که آثار منفی آن متوجه عده خاصی بشود، چنانکه می‌فرماید:

وَأَنْهَا فُتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الدِّينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً....^۱

از فته‌ای که تنها ظالمان را شامل نمی‌شود بهراسید و خود را حفظ کنید....

ممکن است انسان در مسائل حقوقی به انحصار مختلف از قبیل انکار، عدم وجود دلایل کافی برای اثبات جرم، و عفو و گذشت، از چنگال مجازات بگریزد ولی در سنن آفرینش فرار غیرممکن است، که: «وَلَا يُفْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمِكِنَّ».

خداآوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَيَخُشَّنَ الَّذِينَ لَوْرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِيَّةً ضِعَافًا خَافِرًا عَلَيْهِمْ....^۲

اگر نسبت به آینده فرزندان خود بینناکید [که مبادا پس از شما گرفتار بی مهری دیگران شوند] نسبت به کودکان بی سر پرست مردم بی مهری نکنید....

ملاحظه می‌فرماید که بی مهری پدران در گذشته چگونه دامنگیر فرزندانشان در آینده می‌شود و حال آنکه فرزندان هیچ گونه تقصیری ندارند، زیرا این ناموس خلقت و سنت آفرینش است که در نظام هستی به صورت سنن ثابت ولایتغیر مقرر گردیده است و بررسی و آئین دادرسی آن با آئین دادرسی دادگاههای معمولی فرق دارد و مفهوم حق و عدالت در این دادگاه بسیار وسیع تر از دادگاههای معمولی است.^۳

۱. افال / ۲۵

۲. نساء / ۹

۳. در توضیح این مسئله علاقه‌مندان می‌توانند به نوشته‌های استاد علامه طباطبائی و کتابهای انسان و سرنوشت و عدل الهی مرحوم استاد شهید مطهری مراجعه کنند.



۳. عملی که مورد رضایت واقع می‌شود دوگونه است: فردی و گروهی.

عمل فردی آن است که تنها خواست فرد در آن دخیل است و اراده و خواست مردم در آن نفیاً و اثباتاً هیچ گونه دخالتی ندارد؛ اما عمل اجتماعی آن است که با خواست اجتماع تحقق می‌پذیرد هرچند ممکن است مباشر عمل یک نفر باشد. مثلاً پی کردن ناقه صالح پیامبر علیه السلام و کشتن آن گرچه به دست یک نفر اتفاق افتاد ولی چون خواست عموم در آن دخالت داشت خداوند متعال آن را به قوم ثمود نسبت داده و می‌فرماید:

... فَعَرُوهَا فَنَدَقَمَ عَلَيْهِمْ رَتْهُمْ يَذْنِيهِمْ فَسَوِّيَاهَا.^۱

قوم ثمود ناقه را کشتد و بدین سبب همه گرفتار عذاب الهی شدند.

بنابراین، تابعیت در عمل اجتماعی متوقف بر حضور فیزیکی و همکاری عملی نیست و تنها هم‌عقیده بودن و رضایت قلبی در آن کفايت می‌کند، زیرا عامل در عمل اجتماعی به نمایندگی از جمع و با پشتیبانی آنها دست به چنین عملی زده و در حقیقت خواست آنها را پیاده کرده است. اگر آنها نمی‌خواستند، ممکن نبود یک نفر بتواند چنین کاری را انجام دهد. امکانات و پشتیبانی اجتماعی دست عامل را برای ارتکاب چنین جنایتی باز می‌گذارد و بدین جهت عمل او حقیقتاً به حساب جامعه گذاشته می‌شود.

در فرهنگ اسلامی در این مشارکت مقارنت زمانی و مکانی نیز معتبر نیست. یعنی در این تابعیت اجتماعی، آیندگان با گذشتگان همسان خواهند بود؛ به این جهت در روابطها و تضادهای اجتماعی، آیندگان توان اعمال گذشتگان را می‌پردازند. چرا؟ به خاطر آنکه در عقیده و هدف با آنها مشترک اند و نسبت به اعمال و رفتارشان اظهار رضایت می‌کنند و در یک جمله در حب و بعض با آنان اشتراک دارند. با این توضیح، فلسفه تابعیت در اعمال جمعی و گروهی روشن گردید و اتفاقاً بیشتر روایات و آیات ناظر به همین جهت است، یعنی ناظر به تابعیت در عمل گروهی است نه فردی، که فرموده‌اند: «مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ...»^۲ یا

۱. شمس/ ۱۴.

۲. سفينة البحار، ج/ ۲ ص/ ۶۲۹.

«الرَّاضِي بِفَعْلِ قَوْمٍ كَالَّذَا خَلِيلَ فِيهِ مَعَهُمْ»^۱.

در این احادیث عمل قوم (گروه) مطرح است نه فرد، و تابعیت در اعمال گروهی تا حدودی روشن شد، اما در اعمال فردی مطلب قدری دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا با فرض اینکه رضایت و عدم رضایت دیگران در عمل فردی بی‌تأثیر است، چگونه صرف اظهار رضایت نسبت به عمل آن فرد به منزله ارتکاب آن عمل محسوب می‌شود؟

پاسخ این مطلب را می‌توان از مطالب گذشته استبطاط کرد، زیرا چنانکه گفتیم ضابطه اصلی در تابعیت، خشنودی و ناخشنودی نسبت به عمل است که از نوعی ارتباط روحی و فرهنگی میان شخص عامل و فرد راضی حکایت می‌کند و در این جهت فرقی میان عمل فردی و گروهی دیده نمی‌شود. یعنی همان طور که این ارتباط در میان یک ملت کاشف از نوعی وحدت فکری و فرهنگی و آرمانی است، در عمل فردی نیز مسئله به همین ترتیب است. تنها فرق موجود این است که دایرۀ تابعیت در عمل فردی محدودتر از دایرۀ تابعیت در عمل اجتماعی است.

بی‌تردید، رضایت و نارضایت نسبت به هر عمل یعنی پذیرش و عدم پذیرش نسبت به بازتابها و آثار آن عمل، و شک نیست که یکی از آثار عمل، ثواب و عقاب مترتب بر عمل است. پس رضایت به فعل قهرآ رضایت به ثواب و عقاب آن است هرچند در وجود آن خودآگاه چنین چیزی احساس نمی‌شود، اما وجود آن انسان بسیار وسیع است و در این مرحله خلاصه نمی‌شود.

۴. نکته چهارم بازتابهای روحی و اخلاقی نیت است. چگونه ممکن است حب و بغضها و انگیزه‌های خوب و بد در ساختار روحی و معنوی انسان مؤثر نباشد و شقاوت و سعادت انسان را پیش‌بینی نکند.

امام صادق علیه السلام در پاسخ شخصی که می‌پرسد آیا حب و بغض از ایمان است می‌فرماید:

وَهَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَالْبَغْضُ^۲.

آیا ایمان جز حب و بغض است؟

۱. فهرست غرر، ص ۱۴۰، اشاره ۲۰۸۵.

۲. اصول کافی، ج ۲/ ص ۱۲۵، حدیث ۵.

این حدیث گرچه در مورد حب و بغض آمده است ولی - چنانکه قبل اشاره رفت - نیت و خوب و بعض از یکدیگر جدا نیستند و در احکام و آثار اشتراک دارند، چون نیت نشانه حب و بغض و حب و بغض مبین ایمان و ایمان نشان دهنده ایده و عقیده و عقیده و باور انسان شاکله او و شاکله به معنی صورت باطنی و فصل ممیز انسان است پس، در واقع، نیت از اجزاء این ساختار است.

۵. علمای اصول در باب تجری فرموده اند نیت معصیت در صورتی که منتهی به اقدام نشود معفو است و گناهی برای آن نوشته نمی شود. طرفداران این فکر بر اثبات مدعای خود روایاتی را گواه آورده اند که در کتابهای اصول و منابع اصلی حدیث موجود است.^۱

□ سؤال:

آیا این مطلب با آنچه قبل افتد گفتیم که معیار حسن و قبح و ثواب و عقاب نیت است و اینکه صرف تمایل قابی نسبت به عمل دیگران انسان را در ثواب و عقاب با آنها سهیم می کند، منافات ندارد؟

در پاسخ این پرسش دانشمندان اسلامی توجیهاتی دارند که از نظر شما می گذرد.

الف. تجری (قصد گناه) بر دو گونه است: صورت اول آنکه قبل از انجام عمل پشمیان شود و تحت تأثیر عوامل درونی و به اختیار خود از ارتکاب گناه صرف نظر کند؛ صورت دوم آنکه تا مرز عمل پیش برود ولی موانع خارجی او را از انجام آن بازدارد. در صورت اول (نیت گناه) مورد عفو واقع می شود زیرا پشمیانی و انصراف، دلیل برپا کی طبیعت و صفاتی روح اوست و چنین شخصی سزاوار عفو است؛ اما در صورت دوم عفونمی شود زیرا چنین فردی که تا مرز گناه پیش رفته به خاطر روح طغیان و بی پرواپی نسبت به وی نعمت خود (خدای متعال) مستحق مذمت و کیفر است. چون او به خودی خود از ارتکاب گناه منصرف نشده بلکه

۱. در این مورد ریک. اصول کافی، ج ۲/ ص ۴۲۸، باب من یهم بالحسنۃ والثیۃ وسائل الشیعہ، ج ۱/

موانع خارجی او را بازداشتہ است.

ب. تجری (قصد گناه) گاهی مجرد و گاهی منتهی به اقدام می شود؛ یعنی با نوعی اقدام مناسب (ولو با شروع در مقدمات کار) همراه است. قسم اول در پرونده انسان به عنوان گناه ثبت نمی شود، اما قسم دوم حرام است و صاحب آن مستوجب مذمت و کیفر؛ زیرا نیت در صورتی که با اقدام همراه شود، دلیل بر طغیان و تمرد و بی پرواپی است برخلاف قسم اول (نیت مجرد) که تنها یک قصد است و هیچ گونه اقدامی که دلیل بر تمرد باشد با آن همراه نیست.

ج. به نظر نویسنده تجری را به گونه دیگری نیز می توان تقسیم کرد، زیرا نیت بر دو قسم است: نیت متزلزل (گذران) و نیت ثابت.

— نیت متزلزل نیتی است که در اثر طغیان غراییز در لوح نفس پدید آمده و ریشه اعتقادی و اخلاقی ندارد. این گونه نیتها به صورت خاطره، آرمان، هوسهای آنی و هیجانهای احساسی و زود گذر پدیدار شده و با عکس العمل عوامل دیگر سریعاً زایل می گردد و جای خود را به انگیزه های خوب و مثبت می دهد؛ مانند آنکه شخصی در ماه رمضان با دیدن غذای لذیذی قصد افطار و شکستن روزه اش را می کند ولی بلا فاصله از این قصد منصرف می شود.

— نیت ثابت نیتی است که از عمق جان برخاسته و از اعتقادات و خلقيات و ملكات انسان نشأت می گیرد. این گونه نیت نمودار شخصيت و منش واقعی انسان است که در قرآن کریم از آن به «شاکله» تعبیر شده است:

فَلَمْ يَقْرُئْ عَلَى شَاكِلَةٍ...^۱

بگو هر کس طبق شاکله خویش عمل می کند....^۲

اما قسم اول (نیت متزلزل) چون عکس العمل غراییز بوده و حاکی از تجری و بی پرواپی و سوء سریره نیست قابل عفو و اغماض است و ظاهراً مقصود از اخبار عفو نیز این گونه نیتها است، و مؤید این مطلب، احادیثی است که در تفسیر

۱. اسراء / ۸۴

۲. و در حدیث از امام صادق علیه السلام آمده که: مقصود از شاکله «نیت» است (اصول کافی، ج ۲ ص ۸۵).



آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَيْرَ الْأُنُمْ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَّا إِنَّ رَّبَّكَ وَاسِعُ الْغَفِيرَةِ...»^۱ از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

در این احادیث آمده که مقصود از «لم» قصد گناهی است که گهگاه اتفاق افتاده و ناشی از طبیعت و عادت نمی باشد.^۲

با توجه به این تفسیر، این گونه گناهان (بدان جهت که دلیل بر عناد و طغیان فاعل آن نیست) مشمول رحمت و مغفرت واسعه الهی می شود. وقتی یک عمل با این کیفیت مشمول عفو شود، به طریق اولی، نیتی که همین کیفیت را دارا باشد نیز مشمول عفو خواهد بود زیرا هردو عاری از روح تمرد و طغیان است.

اما قسم دوم (نیت ثابت): این گونه نیتها عموماً منجر به اقدام و عمل خواهد شد و اگر احياناً منجر به عمل نشود، در اثر عوامل و موانع خارج از اختیار شخص عامل است. در این صورت، چون نیت با طغیان و تمرد همراه است گناه محسوب شده و موجب کیفر و ملامت خواهد بود. با توجه به این تقسیم که در مورد نیت گفته شده و اگر احیاناً منجر به عمل نشود، در حدیث «نَيْتُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِّنْ عَمَلِهِ وَنَيْتُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِّنْ عَمَلِهِ»^۳ نیز همان قسم دوم (نیت ثابت) باشد؛ یعنی آن نیتی که در مؤمن از روح ایمان و در کافر از طبیعت کفر و الحاد ناشی می شود، و به دیگر سخن، نیتها ریشه دار مؤمن بهتر از عملش و نیت ریشه دار کافر بدتر از عملش می باشد، چون این گونه نیت در مؤمن نشانه نورانیت و صداقت و ایمان و در کافر نشانه عناد و کفر و طغیان است.

با این توجیه، جایگاه حب و بغض در روایات «مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أَشَرَّكَ...» و «الرَّاضِي بِفَعْلِ قَوْمٍ...» کاملاً مشخص می گردد؛ یعنی معلوم می شود که مقصود از حب و بغض و رضایت و نارضایی، احساسات سطحی و زود گذر

۱. نجم / ۲۲: کسانی که از گناهان بزرگ و زشتیها اجتناب می کنند - جز آنکه گناهی کوچک از آنها سرزنش - بدانند که آمرزش پروردگار تو وسیع است...

۲. تفسیر المیزان، ج ۱۹ / ص ۴۵؛ اصول کافی، ج ۲ / ص ۴۴۲، باب اللَّمَّ، احادیث ۳۰۶. در این باب چند حدیث از امام صادق علیه السلام آمده که در تمام آنها «لم» به قصد گناهی یا به گناهان اتفاقی تفسیر شده است.

۳. اصول کافی، ج ۲ / ص ۸۴.

وجوب و حرمت فقهی و حقوقی ممتاز می‌سازد حیثیت حکم است نه اصل آن. بنابراین، حرام اخلاقی از حیث اخلاقی حرام است گرچه ممکن است از لحاظ حقوقی حرمت نداشته باشد و بی‌تردید حرمت و وجوب اخلاقی آثار مناسب با خود را دارد چنان‌که حرمت و وجوب حقوقی آثار خود را. بنابراین، کسی که راضی به قتل مظلومی باشد از نظر اخلاقی شریک در قتل است، یعنی در پیشگاه پروردگار مسئول است هر چند از نظر حقوقی شریک در قتل شمرده نمی‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

... وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي الْفُسُكُمْ أَوْ تُحْفَوْهُ يُحَايِنُكُمْ يٰ إِلَهٰ...^۱

... آنچه در دل دارید چه آشکار و چه پنهان خداوند آن را به حساب شما می‌گذارد....

پس تمایلات و انگیزه‌ها نیز جزء اعمال انسان به حساب می‌آید و در پیشگاه حضرت حق – جلت عظمت‌هـ – مورد بررسی قرار خواهد گرفت و اینکه در پاره‌ای از احادیث آمده است: «برای کسی که راضی به گناه باشد یک گناه و برای آن که وارد عمل شود دو گناه نوشته می‌شود» ظاهرًاً مقصود آن است که گناه عامل، دو برابر گناه راضی است، زیرا آن که رضایت دارد تنها قبل ام مرتكب گناه شده ولی عامل قبلیاً و عملاً گناهکار است، پس باید کیفر بیشتری را تحمل کند. پس از این توضیحات، لازم است به برخی از آیات و روایات که در این بحث مورد استناد واقع شده است توجه فرمایید.

نمونه‌هایی از قرآن مجید

● آیاتی درباره بنی اسرائیل:

قرآن کریم درباره بنی اسرائیل می‌فرماید:

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ إِلٰهٍ فِرْعَوْنَ يَسُوفُّوكُمْ سُوءَ العِذَابِ يُذَّتَحُونَ أَبْنَائَكُمْ وَ

نیست بلکه صعود آن گونه حالات نفسانی است که منبعث از عمق جان و آمیخته با منش و سخیحت انسان باشد. در این صورت، شخصی که نسبت به عمل دیگران خشنود است در واقع با آنها همسو و همخواست و در آثار وضعی عمل قهراً با آنها شریک خواهد بود.

۶. در معیارهای اخلاقی هرچند عمل بی اثر نیست اما اصالت با نیت و انگیزه است، برخلاف معیارهای حقوقی که نیت امری جانبی محسوب می شود و اصالت با عمل است.^۱

مثالاً اگر کسی را با انگیزه خصومت شخصی به قتل برسانند و سپس معلوم شود که مقتول مهدورالدم بوده است دراینجا از نظر حقوقی چیزی از «قصاص و دیه» به عهده قاتل نیست ولی از نظر اخلاقی چنین شخصی مستحق ملامت و عقوبت است زیرا گرچه عمل از نظر فعلی قبیح نبوده اما از نظر فاعلی رشت و ضد ارزش محسوب می شود و قاتل از این جهت مستحق سرزنش و تنبیه و تأدیب است و احتمالاً علت اینکه بعضی از فقهاء عامل را در این گونه موارد مستحق تعزیر و تأدیب می دانند از لحاظ اخلاقی و تربیتی است نه از لحاظ حقوقی، زیرا حقوق اخلاقی میان مسائل حقوقی و اخلاقی در فقه ما امری است طبیعی، زیرا حقوق اسلامی از اخلاق آن تفکیک ناپذیر است و چنانکه قبل از تفکیک علوم به دلیل تنظیم و سهل الوصول شدن صورت گرفته است نه به خاطر جدایی آنها از یکدیگر در مقام اجتهاد و عمل.

با این توضیح، جایگاه هریک از مسائل اخلاقی و حقوقی مشخص گردیده و معلوم می شود که عدم مسئولیت از نظر حقوقی دلیل بر عدم آن از نظر اخلاقی نیست و نیز معلوم می شود که حرمت و وجوب اخلاقی مفهومی جز حرمت و وجوب شرعی ندارد.^۲ تنها نکته قابل توجه که وجوب و حرمت اخلاقی را با

۱. البته جنبی بودن نیت در مسائل حقوقی در مواردی است که منتهی به اقدام نشود، ولی در صورتی که منتهی به اقدام شود در بیاری از اوقات نقش اصلی با نیت است.

۲. این نکته شایان دقت است و اگر در برآراء آن بیشتر بررسی کنیم معلوم خواهد شد که تخلف از واجبات اخلاقی به منزله ترک امور مستحبه نیست چنانکه در السنّه معروف است، مگر آنکه موضوع از مستحبات اخلاقی باشد، زیرا در اخلاق مانند فقه واجب و مستحب وجود دارد.

يَسْتَحِيُونَ نِسَائُكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ.^۱

و به خاطر بیاورید آن زمان که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم که همواره شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند. پران شما را سرمی بریدند و زنان شما را [برای کنیزی] زنده نگه می داشتند و در این جریان، آزمایش بزرگی از طرف پروردگار برای شما بود.

و در جای دیگر می فرماید:

وَإِذْ قَرَأْنَا بِكُمُ الْبَعْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا أَلَّا فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظَرُونَ.^۲

و [به خاطر بیاورید] هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم و شما تماشا می کردید.

و نیز در مورد دیگری می فرماید:

وَإِذْ وَاعْدَنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِبْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ.^۳

و [به خاطر بیاورید] هنگامی را که با موسی چهل شب و عده گذاردیم [او در این چهل شب از شناسنی اسرائیل دور شد و به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد]، سپس شما گوساله را [معبد خود] برگزیدید درحالی که با این انتخاب ستمکار شدید.

و نیز در جای دیگر می فرماید:

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الدِّينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَعْنَبَاءُ سَتَكْتُبُ ما قَالُوا وَقَتَلْهُمُ الْأَنْبِيَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ.^۴

هر آینه خداوند شنید سخن آنها را که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیاز، ما آنچه را که آنها گفتند خواهیم نوشت و [همچنین] کشتن آنها پیامبران را با حق می نویسیم و به آنها می گوییم بچشید عذاب دونخ سوزان را.

۱. بقره / ۴۹

۲. بقره / ۵۰

۳. بقره / ۵۱

۴. آل عمران / ۱۸۱

و فرمود:

الَّذِينَ قَاتَلُوا إِنَّ اللَّهَ عَاهَدَ إِلَيْنَا أَنَّا لَأَتُؤْمِنَ لِرَسُولِنَا حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ فَلَنْ
قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَاتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ.^۱

آنها که گفتند خداوند از ما پیمان گرفته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا قربانی بیاورد که آتش [: صاعقه آسمانی] آن را بخورد! بگو پیامبرانی پیش از من با دلایل روشن و با آنچه شما می خواستید برای هدایت شما آمدند. پس چرا آنها را کشید اگر راست می گوید؟

□ پرسش:

چگونه این آیات متوجه بنی اسرائیل معاصر پیامبر اسلام ملی الله عليه و آله وسلم شده و حال آنکه یهودیان زمان آن حضرت مرتب چنین اعمالی نشده بودند و اصولاً موضوع ومصداق آن جریانات نبوده اند زیرا نعمتها، بلاها، قتلها، غارتها، آزارها و اذیتها نسبت به پیامبران گذشته و کشتن آنها^۲ همه و همه مربوط به پدران آنها بوده است. پس چرا خداوند آنها را به خاطر این اعمال مورد خطاب و عتاب قرار داده است؟

□ پاسخ:

جواب این سؤال این است که چون یهودیان عصر پیامبر ملی الله عليه و آله وسلم به اعمال نیاکان و گذشتگان خود راضی بودند و نسبت به آن اظهار خرسندی می کردند در مسئولیت با آنان شریک و در گناهشان نیز سهیم بودند.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

۱. آل عمران / ۱۸۳.

۲. در این باره که بنی اسرائیل پیامبرانی مانند زکریا، یحیی و دیگر انبیاء علیهم السلام را به قتل رسانده اند به تفاسیر زیر مراجعه شود: تفسیر صافی، چاپ اسلامی، ج ۱ / ص ۳۱۸؛ تفسیر العیزان، ج ۴ / ص ۸۶ به بعد؛ تفسیر فخر رازی، چاپ جدید، ج ۹ / ص ۱۲۲؛ تفسیر جوامع الجامع، چاپ تبریز، ص ۷۶؛ تفسیر مجتمع البیان، چاپ بیروت، ج ۲ / ص ۵۴۹؛ تفسیر قرطیبی، جزء ۴ / ص ۲۹۴؛ تفسیر اصفی، ص ۹۸

٦

كَانَ يَئِنَ الْقَاتِلِينَ وَالْقَاتَلِينَ خَمْسَمَأْةً عَامٍ فَأَلْزَقُهُمُ اللَّهُ الْقُتْلَ بِرِضَاهُمْ بِمَا فَعَلُوا.^۱

فاصله زمانی میان یهودانی که می‌گفتند خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم... با آنها که پیامران را کشته بودند پانصد سال بوده است، لکن خداوند آیندگان را به جرم گذشتگان توصیف و توبیخ می‌کند زیرا اینان از کار نیاکان خود خشنود بودند.

● آیاتی درباره قوم ثمود و ناقه صالح:

مورد دیگری که قرآن مجید راضی بودن به کار دیگران را یادآور شده است و نیت و رضایت قلبی انسانها را (نسبت به کار دیگران) در خوشبختی و بدبختی و عزّت و ذلت آنان سرنوشت‌ساز می‌داند، سرگذشت قوم ثمود و پی کردن ناقه صالح پیامبر است که می‌فرماید:

وَالَّى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمٍ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِهِ...^۲

ما به سوی قوم [تمود] برادرتان صالح را فرستادیم. گفت: ای قوم من! الله را پرستش کنید که معبدی جز او برای شما نیست....

۱. تفسیر صافی، چاپ اسلامیه، سال ۱۳۹۳ هـ، ج ۱ / ص ۳۲۸؛ تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۳۲۸؛ تفسیر المیزان، ج ۴ / ص ۸۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱ / ص ۴۱۲.

همچنین برای اطلاع بیشتر از آراء و نظرات برخی از مفسران که آنان نیز معتقدند چون بنی اسرائیل زمان پیامبر از کار پیشینیان خود راضی بودند در گناه آنان شریک اندوازین جهت قرآن آنها را مورد خطاب قرارداده است، به تفاسیر زیر مراجعه شود: تفسیر جلالین، چاپ بیروت، ص ۹۸؛ تفسیر روح المعانی، چاپ بیروت، جزء ۴ / ص ۱۴۴؛ تفسیر اصفی فیض کاشانی، ص ۹۸؛ تفسیر تبیان، چاپ نجف، ص ۶۸، تفسیر طبری، ج ۷ / ص ۴۴۶؛ مجمع البیان، چاپ صیدا، ج ۱ / ص ۵۴۸. در ضمن، طبری مفسر معروف، این طلب را (که گاهی فرزندان به خاطر اعمال پدرانشان مورد عتاب و خطاب قرار می‌گیرند) در بخش‌هایی از تفسیر خود مورد بررسی قرارداده است که جهت اطلاع بیشتر رک.: ج ۲ صص ۲۳، ۲۲، ۲۴، ۳۸، ۴۱، ۳۹، ۴۱، ۳۹، ۴۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۹۹، ۲۴۵، ۳۰۲، ۲۹۹، ۳۵۲ و ۴۰۹.

۲. فخر رازی می‌گوید فاصله بین یهودیان زمان پیامبر و یهودیانی که انبیاء را کشتند هفت‌صد سال بوده است (التفسیر الكبير، چاپ جدید، ج ۱۰ / ص ۱۱۹).



اما مخالفان صالح دعوت او را نپذیرفته و او را تکذیب کردند و گفتند:

... آنهاینا آنْ تَغْيِيدُمَا يَغْبُدُّ أَبَاوْنَا وَإِنَّا لَنَفِ شَكٍ مِّتَانَ تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ.^۱

... آیامی خواهی مارا از پرستش خدایان پدرانمان نهی کنی؟ و ما جذبه دعوت تو سخت بدگمان و بی عقیده هستیم.

حضرت صالح آنگاه که دید قومش علاوه بر اینکه او را تصدیق نکرده تکذیب هم می‌کنند تصمیم گرفت از راه معجزه آنان را به سوی خدا دعوت کند و از این راه (اعجاز) حقانیت دعوت خویش را برای آنها به اثبات برساند. به این جهت گفت:

وَيَا قَوْمٍ هُذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ أَيَّهَا فَذَرُوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ.^۲

ای قوم من! این ناقه خداوند است که برای شما دلیل و نشانه‌ای است. بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچ گونه آزاری به آن نرسانید. پس اگر آزارش دهید بزودی عذاب خدا شما را فرا خواهد گرفت.

اما اصرار و تأکیدهای بیش از حد صالح پیامبر، کوچکترین اثری در آنها نکرد تا آنکه گروهی از سرکشان قوم ثمود که وجود حضرت صالح را مزاحم منافع خود می‌دیدند تصمیم گرفتند ناقه را از پای درآورند و سرانجام به این نیت شوم خود جامه عمل پوشاندند و ناقه را پی کردند، که قرآن می‌فرماید:

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَغَنَوْا عَنْ أَفْرِيزِهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحَ ائْتِنَا بِمَا تَعْدُنَا إِنْ كُنْتَ
مِنَ الْمُرْسَلِينَ.^۳

سپس ناقه را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: ای صالح! اگر تو از فرستادگان خدا هستی آنچه ما را به آن تهدید می‌کنی بیاورا!

پس از اینکه ناقه را پی کردند صالح به آنها فرمود:

.۶۲ / هود .۶۲

.۶۴ / هود .۶۴

.۷۷ / اعراف .۳



... تَقْسِعُوا فِي دَارِكُمْ تَلَأَّةً أَيَامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ.^۱

[مهلت شما تمام شد.] سه روز تمام در خانه‌های خود از هر نعمتی می‌خواهید بهره‌مند شوید و بدانید پس از این سه روز عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید. این یک وعده‌حتمی و راست است.

فَعَقَرُوهَا فَأَضْبَطُهُوا نَادِمِينَ، فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ.^۲

[قوم شمود] پس از پی کردن ناقه از کرده خود پشیمان شدند [اما این پشیمانی سودی نداشت] و پس از سه روز عذاب خدا آنها را فراگرفت. در این حادثه برای مردم آیت و نشانه‌ای است ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

و به هر حال، آنچنان به عذاب خدا گرفتار شدند که قرآن در یک جا می‌فرماید:

فَأَخَذَنَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَضْسَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ.^۳

سرانجام، زمین لرزه آنها را فراگرفت و مسجدگاهان [نهایا] جسم بیجانشان در خانه‌هاشان باقی مانده بود.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَأَخَذَا الَّذِينَ ظَلَمُوا الصِّحَّةُ فَأَضْبَطُهُوا فِي دِيَارِهِمْ جَائِمِينَ.^۴

و آنها را که ستم کرده بودند صیحة [آسمانی] فرا گرفت و در خانه‌هایشان به روی افتادند و مردند.

ملاحظه کنید به خاطر گناه و معصیتی که یک نفر از آنان انجام داد و ناقه صالح را از پای درآورد، خدای متعال تمامی آنان را در این گناه سهیم دانسته و همه آنها را ظالم معرفی کرده آنجا که می‌فرماید:

۱. هود / ۶۵

۲. شعراء / ۱۵۷ و ۱۵۸

۳. اعراف / ۷۸

۴. هود / ۶۷



... وَاتَّيْنَا نَمُوذَالنَّاقَةَ مُبِصِّرَةً فَظَلَمُوا بِهَا...^۱

... ما به قوم شمود ناقه داديم، معجزه اي که روشن کننده بود، اما آنها بر آن ستم کردند و ناقه را به هلاکت رساندند....

با اینکه ناقه را یک نفر کشت اما چون دیگران از گناه او راضی بودند سرانجام همه گرفتار عذاب خدا شدند و از میان رفتند و نابود شدند، که قرآن می فرماید:

كَأَنْ لَمْ يَقْتُلُوهُ فِيهَا أَلَا إِنَّ نَمُوذَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّنَمُوذَ.^۲

آنچنانکه گویی هرگز ساکن در آن دیار نبودند. بدایید که قوم شمود نسبت به پروردگارشان کفر ورزیده و ناسپاسی کردند. دور باد قوم شمود [از رحمت پروردگار]!

وبدين گونه ریشه آنان قطع گردید، چنانکه فرمود:

فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۳

و [به این ترتیب] دنباله [زندگی] جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد. و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است [که ریشه ستمکاران را قطع کرد].^۴

نظری به روایات

در روایاتی که از پیشوایان دینی ما رسیده به این مسئله مهم توجه بسیاری شده است که چند نمونه از آن را می خوانیم:

امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن سخنان خود به داستان ناقه شمود اشاره کرده

و می فرماید:

... أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ، وَإِنَّمَا عَقْرَنَاقَةَ نَمُوذَ رَجُلٌ وَاحِدٌ

۱. اسراء / ۵۹.

۲. هود / ۶۸.

۳. انعام / ۴۵.

۴. تفصیل داستان قوم شمود و ناقه صالح در روضه کافی (ص ۱۸۵ به بعد) آمده است.

فَعَمِّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَا عَمِّوْهُ بِالرِّضا فَقَالَ سُبْحَانَهُ «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِين» فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ خَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْخَتْفَةِ خُوازِ الْسَّكَنِ الْمُخْمَاهِ فِي الْأَرْضِ الْخَارَةِ....^۱

ای مردم، تنها چیزی که مردم را به یکدیگر پیوند می دهد [و آنها را در سرنوشت اجتماعی مشترک می سازد] همان رضا و سخط [: خشنودی و زاختنودی یعنی اشتراک در عقیده و هدف] است. ناقه شمود را یک نفر بیشتر پی نکرد، اما عذاب و کیفر آن همه قوم شمود را فرا گرفت، زیرا همه به عمل او راضی بودند. خداوند سبحان می فرماید: «آن را پی کردند ولی سرانجام پس از نزول بلا پشمیان شدند». سرزمین آنان همچون آهن گداخته ای که در زمین نرم فرو رود یکباره فریادی برآورد و فروکش کرد! و به این طریق کیفر اعمال خلاف خود را دیدند.

در حدیثی دیگر، شخصی به نام عبدالسلام بن صالح هروی می گوید: خدمت امام هشتم علی بن موسی الرضا عنیه السلام عرض کردم: نظر شما درباره این مطلب که از امام صادق عنده السلام روایت شده است که: «وقتی حضرت قائم عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف ظهور کند فرزندان قاتلان امام حسین عله السلام را به خاطر کاری که پدران آنان انجام داده اند خواهد کشت» چیست؟ حضرت فرمود: مطلب همین طور است. گفتم: بنابراین، آیه شریفه قرآن که می فرماید: «هیچ گنهکاری بارگاه دیگری را برسوی نمی کشد»^۲ چگونه معنا می شود؟ فرمود: صدق الله في جميع أقواله، ولكن ذراري قتلة الحسين عليه السلام يرثون بفعال ابايهيم ويغتربون بها ومن رضي شيئاً كان كمن أناه، ولو أن رجلاً قيل بالشرق فرضي بقتله رجلاً بالغرب لكان الراضي عنده الله عزوجل شريك القاتل، وإنما يقتلهم القائم عليه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل ابايهيم.^۳ تمام آنچه خدای فرموده درست است، اما چون ذریته و فرزندان قاتلان امام

۱. نیچ البلاعه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۲.

۲. «وَلَا تَرُرْ وَازِرَةٌ وَرَزَّاخِرَى» (انعام/ ۱۶۴)، فاطر، ۱۸، اسراء/ ۱۵، زمر/ ۷، نجم/ ۲۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱ / ص ۴۰۹؛ تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۵۶۸؛ عيون اخبار الرضا، چاپ تحقیق، ج ۱ / ص ۲۱۲.



حسین علیه السلام به کار پدران خود و کشتن امام حسین علیه السلام راضی بودند و به آن مبارکات و افتخار می کردند در گذاه با پدرانشان شریک اند، زیرا کسی که راضی باشد به کار دیگران مانند کسی است که آن عمل را انجام داده است. [سپس فرمود:] هرگاه کسی در مشرق کشته شود و دیگری در غرب به قتل او راضی باشد او نیز در پیشگاه خدا شریک قاتل است و علت اینکه حضرت مهدی علیه السلام ذریه و فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را خواهد کشت این است که آنها از کردار پدرانشان خشنود و راضی هستند.^۱

و در حدیث دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

مَنْ أَخْبَطَ عَمَلَ قَوْمٍ أَشْرَكَ فِي عَمَلِهِمْ.

کسی که کار گروهی را دوست داشته باشد در عمل آنان شریک است.

و نیز فرمود:

مَنْ شَهِدَ أَفْرَاً فَكَرِهَهُ كَانَ كَمْنَ غَابَ عَنْهُ وَمَنْ غَابَ عَنْهُ أَفْرِقَ رِضْيَهُ كَانَ كَمْنَ شَهِدَهُ.

کسی که حاضر و ناظر کاری باشد اما قلنا از آن کار متنفر باشد همانند کسی است که از آن غایب بوده و در آن شرکت نداشته است، و کسی که در برنامه ای غایب بوده اما در قلب خود به آن رضایت داشته همانند کسی است که حاضر و شریک بوده است.

و در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود:

الرَّاضِيُّ يَفْعُلُ قَوْمًا كَالذَّاكِلِ مَعَهُمْ فِيهِ، وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِيمَانٌ إِلَّمُ

۱. البه مسائلی که مربوط به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و کیفیت حکومت آن حضرت است با روشهای حقوقی معقول منطبق نیست؛ به این جهت می توان گفت که این امور مانند بسیاری از خصوصیات آن حضرت از امتیازات حکومت جهانی ایشان است.

۲. سفينة البحار، ج ۲ / ص ۶۲۹. این جمله قسمی از روایت معروفی است که عظیه عوفی هنگام ورود به کربلا جهت زیارت حضرت امام حسین علیه السلام برای جابر بن عبد الله انصاری نقل کرد که تفصیل آن روایت در همین مدرک (سفینه) آمده است.

۳. وسائل الشبه، ج ۱۱ / ص ۴۰۹؛ تفسیر قرطبي، جزء ۴ / ص ۲۹۴، ذیل آية ۱۸۳ سوره آل عمران.

نیت، اخلاص، و...).

وَقَنْ أَرَادَ الْأُخْرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ....^۱

نیت و سعی و کوشش در صورتی مفید است که با ایمان و اخلاص همراه باشد....

رسول خدا علی الله علیه وآلہ وسلم فرموده است:

مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الشَّهَادَةَ بِصِدْقٍ مِّنْ فَلَيْهِ بَلَغَةُ اللَّهِ مَنَازِلِ الشُّهَدَاءِ وَإِنْ ماتَ عَلَى
فِرَاشِهِ.^۲

کسی که از روی حقیقت و راستی از خدای متعال بخواهد که شهادت را نصیب او کند پروردگار متعال او را منزلت شهدا عنایت فرماید هر چند در بستر بمیرد.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

... وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ الْيَتَمَّ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
الْجَنَّةَ.^۳

... خداوند سبحان کسانی از بندگانش را که بخواهد، به خاطر صدق نیت و باطن پاک داخل بهشت می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لِيَقُولُ: يَارَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَكَذَا مِنَ الْبَرِّ وَ
وُجُوهِ الْخَيْرِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأُخْرِ
مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْعَيْلَةً، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ.^۴

۱. اسراء / ۱۹.

۲. صحیح مسلم، ج / ۲ ص ۱۰۳؛ سنن ابن ماجد، ج / ۲ ص ۵۳۹، حدیث ۲۷۹۷. در سنن ترمذی (چاپ بیروت، ج / ۴ ص ۱۸۳، حدیث ۱۶۵۴) روایتی از رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم به این عبارت نقل شده است که:

مَنْ سَأَلَ اللَّهَ الشَّهَادَةَ فِي سَبِيلِهِ صَادِقًا أَعْطَاهُ اللَّهُ أُخْرَ الشَّهَادَةَ.

کسی که از روی صدق نیت از خدا بخواهد که شهادت در راه اوصیبیش گردد خدا مزد و پاداش شهادت به او عطا کند.

۳. نهج البلاغة صبحی صالح، حکمت ۴۲.

۴. اصول کافی، چاپ اسلامی، ج / ۲ ص ۶۹؛ سفينة البحار، ج / ۲ ص ۶۲۸؛ وسائل الشیعه، ج / ۱ ص ۳۵.



مؤمن فقیری عرض می‌کند: خدایا! وسیله‌ای برای من فراهم کن تا کارهای خوبی انجام دهم. [آنگاه امام صادق علیه السلام می‌فرماید:] اگر خدا بداند که این درخواست از روی صدق و اخلاص است اجر و پاداش آن کار نیک را در نامه اعمال او می‌نویسد، و به راستی خداوند بی نیاز و کریم است.

وقتی این شرایط در نیت جمع شد به چند دلیل می‌توان فهمید که چرا نیت مؤمن از عملش بهتر است:

اول آنکه نیت علت و اساس عمل است و علت اشرف از معلول است؛ دوم آنکه نیت روح عمل و جان آن است و جان بالاتر از جسم است؛ سوم آنکه در نیت ریا راه ندارد ولی در عمل ممکن است ریا و ظاهر نفوذ کند؛ چهارم آنکه ممکن است مؤمن از روی اشتباه عملی را انجام دهد که به ضرر خود یا دیگران باشد، در این صورت در عمل او خیری دیده نمی‌شود ولی چون در نیت صادق بوده است پاداش نیک به او می‌دهند؛ پنجم آنکه مؤمن با همت بلندی که دارد چیزهایی را می‌خواهد که برتر از حداقتوان اöst. ^۱ پس نیت مؤمن من حيث المجموع بهتر و بالاتر از عمل است. زید شحام می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: از شما شنیده‌ام که فرمودید نیت مؤمن از عمل او بهتر است. چگونه می‌شود که نیت از عمل بهتر باشد؟ فرمود:

لَأَنَّ الْعَقْلَ رِبُّا كَانَ رِيَاءً لِلْمُخْلُقِينَ، وَالْيَتَّى خَالِصَةُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ فَبَعْطَى
غَرَّ وَجْلَ عَلَى الْيَتَّى مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعَقْلِ. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْعَبْدَ
لَيَتَّنَوِي مِنْ تَهَارِهِ أَنْ يُصْلَى بِاللَّئِلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنَهُ فَيَنَامُ، فَيُبَثِّتُ اللَّهُ أَكَلَهُ وَ
يَكْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِيحًا وَيَجْعَلُ نَوْقَةً عَلَيْهِ صَدَقَةً.^۲

برای اینکه گاهی انسان کاری را برای ریا و خودنمایی انجام می‌دهد که مردم از او تعریف و تمجید کنند اما نیت [چون امر قلبی و] خالص برای پروردگار عالمیان است ریا بردار نیست. در نتیجه، خداوند به خاطر نیت

۱. این مطلب مفاد حدیثی است که از معصوم علیه السلام در کتاب مستدرک الوسائل (ج ۱/ ص ۹۲) نقل شده است.

۲. علل الرابع، چاپ نصف، ج ۲/ ص ۵۲۴، باب ۳۰، حدیث ۱.

پاداشی به انسان می‌دهد که برای عمل عطا نمی‌کند. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: چه بسا بنده‌ای که در روز تصمیم می‌گیرد شب هنگام نماز شب بخواند اما به علت اینکه از خواب بیدار نشده است در زانه عمل او ثواب نماز شب ثبت می‌شود و نفسهاش تسبیح و خوابش صدقه محسوب می‌گردد.

بنابراین، کسی که نیت کاری را دارد هیچ کس غیر از خدا از نیت او و آنچه در قلبش می‌گذرد آگاه نیست. پس در ظرف نیت هیچ وقت ریا پیدا نمی‌شود، چرا که نیت را غیر از خدا کسی نمی‌داند اما همین که به مقام اجرا و عمل رسید ممکن است با ریا و تظاهر الوده شود. به همین دلیل گفته‌اند «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست».

مرحوم نراقی حدیث «نیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِّنْ عَمَلِهِ» را به نظم آورده و می‌گوید:

نیت سبب فرمود آن شاه اجل	زان سبب فرمود آن شاه اجل
نیت معنی بود کردار اسم	زانکه او جان است و اعمال تو جسم
دل بی‌پرداز زیاد آن و این	آن کش‌آند دل سوی دل آفرین
از برای جسم توباشد کمال	این تنست را بازدارد از وسایل
این و آن رادر دل کس راه نیست	جزیکی از کار دل آگاه نیست
کس بجز از اون خواهد زان ^۱	کار دل چون باشد از جز اونهان

اما اینکه چرا نیت کافر از عملش بدتر است، سرش آن است که کافر امکان دارد کاری را انجام بدهد که ذاتاً خوب و مفید باشد اما چون انگیزه و نیت او در کارهای خوب معمولاً تظاهر، خدعاً، نیرنگ، سود طلبی و منافع مادی است از این جهت عملش بهتر از نیت اوست، زیرا از عمل او خیری عاید مردم می‌شود ولی خودش نصیبی جزو زر و بال نخواهد برد. علاوه براین، کافر به مقتضای کفرش انگیزه‌های بدی در دل دارد که توان انجام آن را ندارد. پس من حیث المجموع نیت کافر بدتر از اعمالی است که انجام می‌دهد.^۲

۱. طاقدین ملا احمد نراقی، ص ۸۴.

۲. گرچه این بحث (نیت مؤمن و نیت کافر) از مباحث مهم و ارزشمند است اما به احادیثی که از نظر زان گذشت بسته می‌کنیم و کسانی که می‌خواهند اطلاع بیشتری دراین باره داشته باشند به مرآۃ العقول (ج/۸ صص ۹۳-۱۴) مراجعه فرمایند که مرحوم علامه مجلى در معنای این حدیث قول از دانشمندان نقل نموده و درباره آن به تفصیل بحث گرده است.



اخلاص در عبادت

چنانکه از آیات و اخبار برمی آید، اخلاص اساس عبادت و حقیقت آن است و در واقع اخلاص روح عبودیت و بندگی است و عبادت جز با اخلاص مصدق و مفهومی ندارد و به همین جهت امام صادق علیه السلام می فرماید:

... وَالْتَّيَّةُ أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ أَلَا وَإِنَّ التَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ.^۱

... نیت برتر از عمل است و آگاه باشید که نیت حقیقت عمل است.

بنابراین، بهترین عمل آن است که خلوص آن بیشتر باشد.

اخلاص چیست؟

اخلاص پاک کردن نیت از شرک و ریا است (چنانکه تزکیه و تهدیب نفس زدودن روح از صفات ناپسند و کدورتهای معنوی، و تطهیر پاک کردن ظواهر جسم و بدن از نجاسات و آلودگیهای ظاهری است) و چون اخلاص امری قلبی و وجودانی است نمی توان آن را با ظاهر زیبا و حجم کار ارزیابی کرد. امام صادق علیه السلام فرمود:

لَيْسَتِ الصَّلَاةُ قِيَامَكَ وَقَعْدَكَ إِنَّمَا الصَّلَاةُ إِخْلَاصُكَ وَأَنَّ ثُرَيْدَ يَهَا اللَّهُ وَحْدَهُ.^۲

نماز قیام و قعود و نشستن و برخاستن نیست بلکه نماز اخلاص و خداخواهی توست.

یعنی حقیقت نماز همانا اخلاص نمازگزار است و اخلاص آن است که نماز را تنها برای رضای خدا بجای آورد. و در حدیث دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است:

۱. اصول کافی، ج ۲/ ص ۱۶، حدیث ۴.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱/ ص ۳۲۵.

... وَالْعَقْلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَخْمَدَ كَعَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَ .^۱

عمل خالص آن است که در آن جزاً خداوند عزوجل انتظارستایش نداشت
باشی.

اخلاص دارای مراتبی است که نخستین مرتبه آن عبارت است از اینکه عبادت از ریا و تظاهر و خودنمایی خالص باشد. بنابراین، اگر کسی به قصد ثواب و یا برآورده شدن حاجت، عبادت کند عملش صحیح است و انضمام این گونه مقاصد با اصل اخلاص منافات ندارد، زیرا چنانکه گفته‌یم اساس اخلاص برترک ریا و خودنمایی استوار است. بدیهی است کسی که برای خداوند نماز می‌گزارد و در ضمن از او حاجت می‌خواهد و یا انتظار پاداش و ثواب دارد، ریاکار نیست. البته چنین شخصی اخلاصش کامل نیست زیرا اخلاص کامل آن است که بنده جز خدا نخواهد و در دلش چیزی جزاً نباشد، چنانکه امام صادق علیه السلام فرموده است:

مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَىٰ عَبْدٍ أَجْلَىٰ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ قَعْدَةٌ لِلَّهِ غَيْرُهُ.^۲

هیچ نعمتی بالاتر از این نیست که در دل بنده چیزی جز خدا نباشد.

و در حدیث دیگری فرمود:

الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ فَالَّهُ وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَرٌّ
أوْشَكٌ فَهُوَ سَاقِطٌ....^۳

۱. اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۶ ، حدیث ۴.

۲. متندرک الوسائل، ج ۱ / ص ۱۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۶ ، حدیث ۵.

حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در مورد نیت می‌فرماید: «وباید دانست که نیت از اهم وظایف قلیه است که صورت کمالیه عبادات به آن است و نسبت آن به صورت اعمال نسبت باطن به ظاهر و روح به بدنه و قلب به قالب است و از اهم وظایف و اشد شرایط آن بر عالمه تخلیص آن است و کمتر نیتی اخلاص حقیقی تواند داشت بلکه خلوص مطلق از اعلی مدارج اولیای کتل است، زیرا اخلاص عبارت از تصفیه عمل از مطلق شوب غیرحق است. و آن در عبادات عالمه تصفیه از شرک جلی و خفی است از قبیل ریا و عجب و افتخار. آللَّهُ الذِّيُّ الْخَالِصُ، و در عبادات خواص تصفیه آن است از شوب طمع و خوف که در ملک آنها شرک است، و در عبادات اصحاب قلوب عبارت است از تصفیه از شوب اینائیت و اینیت که در ملک اهل معرفت شرک اعظم و کفر اکبر است (ما در بعثها بُت نفس شمات) و در عبادات کتل عبارت از تصفیه آن از شوب رؤیت عبودیت و عبادت بلکه رؤیت کون، چنانکه امام علیه السلام فرمود:



قلب سليم آن است که خدای را دیدار کند در حالی که در دلش کسی جزا و نباشد. [سپس فرمود:] هر دلی که در آن شرک یا شگی باشد آن دل ساقط و تباہ است....

اخلاص از شرایط عمومی تمام عبادات است که فقیهان آن را شرط صحت عمل، حکیمان شرط قبول و عارفان شرط وصول دانسته‌اند. ^۱ تا عمل صبغه الهی و آسمانی نداشته باشد به سوی خدا بالا نمی‌رود و موجب قرب به محبوب نمی‌شود. اعمال ریایی با خداوند و ملکوت هیچ گونه سنخیتی ندارد تا وسیله ارتباط میان بند و خداوند متعال باشد.

قرآن و اخلاص

قرآن مجید در این باره می‌فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ...^۲

به آنها جز این دستور داده نشده که خدا را با اخلاص [؛ خالی از هر گونه شائبه شرک و ربا] پرستش کنند....

و در آیه دیگر می‌فرماید:

... فَقُنْ كَانَ يَرْجُو الْقَاءَ رَبِّهِ فَلَيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُثْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَخْدًا.^۳

→ قلب سليم آن است که ملاقات کند حق را و در آن احدی سوی حق نباشد. پس وقتی سالک الى الله قدما بر فرق حظوظ خود بلکه خود و عالم نهاد و خود را یکسره خالص کرد از رؤیت غیر و غیریت و در قلب او جز حق جایگزین نشد و بیت الله را از بتها به دست ولایت پاک کرد... دین او و عمل او و باطن و ظاهر او برای حق خالص شود....» (معراج السالکین وصلوة العارفین)

۱. شرایط بر دو قسم است: شرایط صحت و شرایط قبول. بعضی از شرایط تنها شرط قبول عبادت است نه شرط صحت، مانند حضور قلب در نماز؛ چون آثار واقعی نماز که تقریب به خدا و معراج مؤمن است بثون حضور قلب وجود ندارد. اما پاره‌ای از اعمال شرط صحت عمل است، مانند وضو و نیت که نماز بدون وضو و نیت باطل است، حتی اگر کسی سهوا بدون وضو و نیت نماز گزارد باید نماز را دوباره بجای آورد.

۲. بیته/۵. هر چند گفته می‌شود که این آیه و امثال آن مربوط به اصنوف دین و توحید عبادی و در مقام نقی شرک و بت پرستی است و ربطی به مسئله ریا ندارد ولی با توجه به اینکه شخص ریا کار غیر خدا را در عبادت منظور می‌دارد، نوعی شرک در عمل او موجود است و بدین جهت در احادیث ریا را شرک خفی نامیده‌اند.

... هر کس امید لقای پروردگارش را دارد باید عمل صالح انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.

قسمت آخر آیه اشعار دارد براینکه عمل صالح آن است که در آن هیچ گونه شرک وریا وجود نداشته باشد. پس اگر دیگران را در عبادت خدا شریک کنیم اخلاص از بین می رود و تنها جنبه صوری و ظاهری آن باقی می ماند و موقعی که عمل محتوای واقعی خود را از دست داد، نتیجه ای عاید انسان نخواهد شد، همان گونه که در شأن نزول این آیه می خوانیم:

جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: إِنِّي أَتَصَدِّقُ وَأَصِلُّ
الرَّحْمَ وَلَا أَضْطَعُ ذِلِّكَ إِلَّا إِلَّهٌ فَيَدْكُرُ ذِلِّكَ مِنِّي وَأَخْمَدُ عَلَيْهِ فَيُسْرِئِي ذِلِّكَ وَ
أَغْبِبُ يَهُ، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا فَرَأَتْ
الآيَةُ....^۱

شخصی خدست رسول‌عندما منی اشتبه و آله و سلم آمد و عرض کرد: یا رسول الله! من در راه خدا انفاق می‌کنم و صلة رحم بجامی آورم و این اعمال را فقط به خاطر خدا انجام می‌دهم، اما هنگامی که مردم از این اعمال سخن می‌گویند و مرا ستایش می‌کنند مسورو و خوشحال می‌شوم؛ این اعمال من چگونه است؟ پیامبر سکوت کرد و سخنی نفرمود تا اینکه این آیه [«فَقَنُ كَانَ يَرْجُوا...»] نازل شد....

● بندگان مخلص:

خداآوند متعال بندگان صالح را به صفت اخلاص می‌ستاید. برای مثال، آنگاه که حضرت یوسف علیه السلام را می‌ستاید، با صفت «مُخلص» از او یاد می‌کند و می‌فرماید:

وَلَقَدْ هَمَتْ يَهُ وَهَمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذِلِكَ لِتَضِيرَ قَنْهُ الْسُّوءَ

۱. تفسیر فرتیبی، چاپ بیروت، سال ۱۹۶۵-۱۹۶۶، جزء ۱۱/ ص ۶۹؛ تفسیر مجتمع ایان، چاپ بیروت، ج ۶/ ص ۴۹۹؛ بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷/ ص ۲۲۲؛ عده الداعی، چاپ بیروت، ص ۲۲۳.



وَالْفَحْشَاءِ إِنَّمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ. ^۱

آن زن قصد او را کرد، و اونیز—اگر برها نپروردگار را ندیده بود—قصد وی را می نمود. ما اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او بگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

و درباره حضرت موسی عليه السلام می فرماید:

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّمَا كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. ^۲

در این کتاب [قرآن] از موسی یاد کن که او مخلص بود و رسول و پیامبر والامقامی بود.

نکته‌ای جالب وقابل توجه

مخلص به فتح «لام» به صورت اسم مفعول یعنی خالص شده، پروردگار عالم در مقام معرفی این دوپیامبر (موسی و یوسف) می فرماید آنها از مخلصین (به فتح لام) یعنی خالص شده‌ها بودند و میان مخلص (به فتح لام) و میخلص (به کسر لام) فاصله زیادی وجود دارد، زیرا واژه مخلص (به کسر لام) به کسانی که دارای اخلاص موسمی و گذرا هستند نیز اطلاق شده است. مثلًا درباره کسانی که در میان امواج دریا از وسائل مادی ناامید شده و آنگاه خدای را می خوانند کلمه اخلاص آمده است، چنانکه می فرماید:

فَإِذَا رَجَبُوا فِي الْقُلُكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا تَجْلَبُوهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ. ^۳

هنگامی که سوار بر کشتی شوند خداوند را با اخلاص می خوانند [وغیر او را فراموش می کنند]، اما همین که خدا آنها را نجات داد و به ساحل رساند دوباره مشرک می شوند.

.۱. یوسف / ۲۴

.۲. مریم / ۵۱

.۳. عنکبوت / ۶۵



همچنین درباره گروهی دیگر از این افراد می فرماید:

وَإِذَا أَغْشَيْهُمْ مَوْجَ كَالظَّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ قَمِنُهُمْ
مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْتَحِدُ بِأَيْاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَارٍ كَفُورٍ.^۱

وهنگامی که موجی همچون ابرهای سیاه [در سفرهای دریایی] آنها را پوشاند [وبالای سر آنها قرار گیرد] خدا را با اخلاص می خوانند، اما همین که خداوند آنها را به خشکی نجات داد بعضی از آنان به راه میانه می روند [وبه ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که برخی دیگر فراموش می کنند و راه کفر در پیش می گیرند]. و آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنای کفران کننده انکار نمی کند.

و نیز در جای دیگر فرمود:

هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلُكِ وَجَرَنَّ بِهِمْ بِرِيحٍ
طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَلَّوْا أَنْهَمُ
أَحْيَطُ بِهِمْ، دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَسْكَوَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ. فَلَمَّا أَنْجَيْهُمْ إِذَا هُمْ يَتَّهَوْنَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا
يَغْيِيْكُمْ عَلَىٰ أَنْقَيْكُمْ مَنَعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَمَّا أَتَيْنَاكُمْ رِحْمَنَا فَتَنَيْيِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ.^۲

او کنسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا آنگاه که در کشتی قرار گرفتید و بادهای موافق سرنیشیان کشته را [به سوی مقصد] حرکت داد و آنها خوشحال شدند، ناگهان طوفان شدیدی و زیدن گرفت و امواج از هرسوبه سراغ آنها آمد و گمان کردند که در لابلای امواج فرو رفتند و هلاک خواهند شد. درین موقع خدا را از روی اخلاص می خوانند که اگر ما رانجات دهی به طور حتم از سپاسگزاران خواهیم بود. اما همین که خداوند آنها را راهی بخشید [دوباره] در زمین، بناحق، ستم می کنند. ای مردم! استمهای شما به زیان خود

شما است. بهره‌اند کی ارزندگی دنیا [می‌برید]، سپس بازگشت شما به سوی ما است و ما شما را به آنچه انجام داده‌اید آگاه خواهیم ساخت.

از این آیات استفاده می‌شود که کلمه مخلص (به کسر لام) دارای مفهوم عامی است که شامل شاگردان کلاس اول مدرسه اخلاق نیز می‌شود و حتی مشرکان بت پرست و متکی به مظاہر فرینده دنیا را (که در اثر گرفتاری در امواج متلاطم دریا از تمام وسائل مادی نامید شده و به خدای یگانه روی می‌آورند) نیز در برمی‌گیرد و حال آنکه ساعتی بعد که به ساحل می‌رسند خداوند یگانه را فراموش کرده و دوباره مشرک می‌شوند. طبیعی است آنها که در مراحل نخستین راهنمادر برابر وساوس شیطانی و هوای نفسانی آسیب پذیرند و آنها که بتوانند در برابر این خطرها ایستادگی نمایند و خود را از گناه حفظ کنند بسیار اندکند. ولی مخلصین (به فتح لام) — یعنی خالص شده‌ها — کسانی هستند که مدارج اولیه کمال را بخوبی پیموده و به مقام عصمت نائل شده و از ولایت شیطان و نفس امراه بیرون رفته و در ولایه الله گام بر می‌دارند. یوسف پامبر از این گروه است، زیرا یوسف در آن موقعیت حساس و حالت بحرانی که برای او پیش آمده بود همچون کوه ایستاد و هرچه آن زن از او تمنای کامجویی کرد و تمام درها را محکم بست تا یوسف نتواند فرار کند، اما یوسف در جواب او گفت معاذ الله (به خدا پناه می‌برم) و با قاطعیت هرچه تمامتر خواسته نامشروع اورارد کرد و برای اینکه خود را از شر او برهاند با سرعت به سوی دردوید و درسته به روی او گشوده شد و خدا اورا مشمول امدادهای غیبی خویش گردانید.

یافت یوسف هم ز جنبش منصرف
چون توکل کرد یوسف بر جهید
خیره یوسف وار می‌باید دوید
سوی بیجا بی شما را جا شود^۱

گرزی خابست درها هر طرف
بازشد قفل در و شده پدید
گرچه رخنه نیست عالم را پدید
تا گشاید قفل و ره پیدا شود

بی شک، رسیدن به این مرحله از تهذیب و تزکیه علاوه بر توفیقات الهیه و امدادهای غیبیه مبارزه‌پی گیر با هوای نفس لازم دارد و کسی که نتواند از خواسته‌های درونی خود چشم بپوشد و هرچه دلش خواست انجام بدهد، هرگز به این مقام نمی‌رسد.

نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد	اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
همه کدورت دل را صفا توانی کرد	و گر به آب ریاضت برآوری غسلی
تونازنین جهانی، کجاتوانی کرد	ولیک این عمل رهروان چالاک است

خلاصه اینکه دلی می‌تواند صفا و نورانیت پیدا کند که خواست پروردگار را بر هوای خویش مقدم دارد و جزا هوایی دیگر در سرنپروراند. و به دیگر سخن، کسی می‌تواند در زمرة مخلصین قرار گیرد که تمام اعمالش تنها برای خدا باشد، چنانکه خاتم پیامبران سلی اللہ علیہ وآلہ وسعۃ ابلاغ و اعلام این نکته مأمور بوده که فرمود:

فَلْ إِنَّ عَسْلُوْنِي وَسُكُّونِي وَسَخْيَانِي وَسَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذِلِّكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ.^۲

بگونماز و تمام عبادات و زندگی و مرگ من همه برای خداوند پروردگار جهانیان است، که شریکی برای او نیست و به همین اخلاص کامل دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم.

اخلاص در احادیث

در روایات و احادیث ائمۀ معصومین سلام‌الله‌علیہم درباره اخلاص تأکید فراوانی دیده می‌شود، زیرا—چنانکه گفته شد—مسئله اخلاص بسیار دقیق و ظریف است و قبولی اعمال بستگی به مقدار خلوص انسان دارد و هرچه اخلاص بیشتر و

۱. کشکول شیخ بهایی، ج ۲ / ص ۲۶۷.

۲. انعام / ۱۶۲ و ۱۶۳.



کاملتر باشد عمل ارزشمندتر است. اخلاص یک پدیدهٔ تصوری و تخیلی و تحمیلی نیست که با تصور و خیال و یا با بازی با الفاظ بتوان آن را ایجاد کرد بلکه یک واقعیت و حقیقت قلبی است که تنها با استمداد از عنایت الهی و ریاضت نفسانی حاصل می‌شود. چه بسا افرادی که به گمان خود مخلص اند ولی، در واقع، با اخلاص فاصلهٔ بسیار دارند و غرق در هوی پرستی و خودپرستی هستند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل به من خبر داد که خداوند

عزوجل فرموده است:

أَلِّيَّ خَلَاصُ سِرِّيْ مِنْ أَسْرَارِي إِسْتَوْدَعَتْهُ قَلْبَ مَنْ أَخْبَثَتْ مِنْ عِبَادِي.^۱

اخلاص سری از اسرار من است که آن را در دل بندگانی که دوستشان می‌دارم به امانت می‌سپارم.

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود:

مَنْ أَضَعَدَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَالِصَ عِبَادَتِهِ أَهْبَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَفْضَلَ مَضْلِحَتِهِ.^۲

هر کس که عبادت خالص خود را به سوی خدا بالا بفرستد خدای عزوجل بالا ترین مصلحت را برایش فرمی فرستد.

از امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است که

فرمود:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ يَقُولُ: طَوْبِي لِمَنْ أَخْلَصَ اللَّهُ الْعِبَادَةَ وَالدُّعَاءَ وَلَمْ يَشْفَلْ قَلْبَهُ بِمَا تَرَى عَيْنَاهُ وَلَمْ يَنْسَ ذِكْرَ اللَّهِ بِمَا تَشْعَعُ أَذْنَاهُ وَلَمْ يَخْرُنْ صَدْرُهُ بِمَا أُعْطِيَ غَيْرَهُ؟^۳

امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته می‌گفت: خوشابه حال کسی که عبادت و دعاایش را برای خدا خالص کند و دلش را به آنچه می‌بیند مشغول ندارد و به خاطر آنچه گوشش می‌شنود خدا را فراموش نکند و برای آنچه به دیگران

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷ / ص ۲۴۹، حدیث ۲۴؛ منیۃ المرید، ص ۴۳.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷ / ص ۲۴۹.

۳. اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۶، باب الاخلاص، حدیث ۳.

داده اند اندوهگین نباشد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیة شریفه «... لَيَئِلُوكُمْ أَيْكُمْ أَخْتَنُ عَقْلًا...»^۱

فرمود:

لَيَسْ يَعْنِي أَكْثَرُكُمْ عَمَلًا وَلَكِنْ أَضْوَأُكُمْ عَمَلًا وَإِنَّا إِلَاصَابَةَ خَحْثَةُ اللَّهِ
وَالْيَتَّيْهُ الصَّادِقَةُ وَالْخَشِيَّةُ ثُمَّ قَالَ: الْبَقَاءُ عَلَى الْعَتَلِ حَتَّىٰ يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ
الْعَمَلِ....^۲

مقصود خداوند از «أَيْكُمْ أَخْتَنُ عَقْلًا» کسی است که صحیح تر عمل می‌کند نه
آنکه بیشتر عمل می‌کند، و عمل صحیح آن است که با خداترسی و صدق نیت
همراه باشد. سپس فرمود: نگهداری عمل [از آیدگی] سخت تر از خود عمل
است....

البته، باید دانست که تحصیل اخلاص و تشخیص آن بسیار دشوار و دقیق
است و سفر دراین وادی ریاضت و کوشش فراوان لازم دارد، چنانکه رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

الشِّرِّكُ أَخْفَىٰ فِي أَقْتَنِي مِنْ ذَبِيبِ النَّفَلِ عَلَى الصَّفَا.^۳

در امت من شرک از راه رفتن مورچه بر سنگ خارا پوشیده تراست.

احادیثی که درباره اخلاص وارد شده به سه بخش تقسیم می‌شود:

بخش اول: نشانه‌های اخلاص

بخش دوم: عوامل و اسباب اخلاص

بخش سوم: آثار و فواید اخلاص

۱. ملک/۲: تا بیازمایدتان که کدامیک از شما در عمل نیکوتر است....

۲. اصول کافی، ج/۲/ص ۱۶؛ تفسیرالمیزان، ج/۲۰/ص ۱۱؛ بحارالانوار، چاپ بیروت، ج/۶۷
ص ۲۳۰؛ الاخلاق شیر، ص ۱۷ با اندکی تفاوت.

۳. مستدرک الوسائل، ج/۱/ص ۱۲.



□ بخش اول:

نشانه‌های اخلاص

در بخش اول، ابتدا روایات را یادآور شده و سپس به جمع‌بندی آنها

می‌پردازیم:

۱. رسول‌خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

... فَإِمَّا عَلَامَةُ الْمُخْلِصِ فَأَزْيَعَهُ: يَسَّلُّمُ قَبْلَهُ وَتَسْلُّمُ جَوَارِحُهُ وَتَدَلُّ خَيْرُهُ وَ

کفَ شَرَّهُ.^۱

... علامت مخلص چهار چیز است: دلش پاک، اعضاء و جوارحش سالم، خیرش مبدول و شرتش مأمون است (یعنی مردم از خیرش بھرمند و از شرّش در امانند).

۲. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

... وَمَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَى الْأُمَانَةَ وَأَخْلَصَ

الْعِبَادَةَ....^۲

... کسی که نهان و آشکار و کردار و گفتارش یکسان باشد، به راستی امانتش را ادا و عبادتش را خالص کرده است....

۳. و فرمود:

تَهَامُ الْإِخْلَاصِ تَجْثُبُ الْمُعَاصِي.^۳

کمال اخلاص اجتناب از گناهان است.

۴. و فرمود:

أَلْرَهْدُ سَجِيَّةُ الْمُخْلِصِينَ.^۴

زهد شیوه مخلسان است.

۱. تحف العقول، ص ۱۶.

۲. نهج البلاغة، نامه ۲۶.

۳. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۴ / ص ۲۱۳.

۴. فهرست موضوعی غرر، ص ۱۴۹.

۵. همچنین فرمود:

الْعِبَادَةُ الْخَالِصَةُ أَنْ لَا يَرْجُوا الرَّجُلُ إِلَّا رَبَّهُ وَلَا يَخافُ إِلَّا ذُنْبَهُ.^۱

عبادت خالص آن است که انسان به کسی جز خدا امیدی نداشته و جز گناهش از چیزی بیناک نباشد.

۶. امام باقر علیه السلام فرمود:

لَا يَكُونُ الْعَابِدُ عَايِدًا لِلَّهِ حَقَّ عِبَادَتِهِ حَتَّىٰ يَنْقِطُعَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِ إِلَّا فَحِبَّتِهِ
يَقُولُ هُذَا خَالِصٌ لِي فَيَقْبَلُهُ يَكْرَمُهُ.^۲

هیچ عابدی خدا را آنچنان که شایسته اوست پرستش نمی‌کند مگر آنکه امیدش از تمام خلق بریده شود. در این هنگام خداوند می‌فرماید: این بندۀ خالص من است. آنگاه او را با لطف و کرمش می‌پذیرد.

۷. امام صادق علیه السلام فرمود:

الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَخْمَدَ كَعَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^۳

عمل خالص آن است که نخواشی کسی جز خدا تورا برای انجام آن ستایش کند.

۸. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

مَا بَلَغَ عَنِّيْ حَقِيقَةُ الْإِخْلَاصِ حَتَّىٰ لَا يُحِبَّ أَنْ يُخْمَدَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ عَمَلٍ
لِلَّهِ.^۴

هیچ بندۀ‌ای به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر آنکه دوست نداشته باشد که مردم او را بر کارهایی که برای خدا انجام داده ستایش کنند.

۹. در حدیث دیگر آمده است:

وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: وَقَدْ سُئِلَ فِيمَا النَّجَاهُ؟ قَالَ أَنْ لَا يَغْمَلَ الْقَيْدُ

۱. همان، ص ۲۲۹.

۲: متدرب الوسائل، ج ۱ / ص ۱۰.

۳. اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۶، حدیث ۴.

۴. عده الداعی، چاپ بیروت، ص ۲۱۷، مشکوک الانوار، ص ۱۱.



بِطَاعَةِ اللَّهِ يُرْبُدُ بِهَا النَّاسَ.^۱

از رسول خدا ملی افسله و آدم سؤال شد که نجات انسان در چیست؟ فرمود: نجات در آن است که عبادت را برای رضای مردم انجام ندهد.

تذکر لازم

در اینجا یادآوری یک نکته ضرورت دارد و آن اینکه خوشحالی و شادمانی از تعریف و تمجید مردم در صورتی به حساب ریا و خودنمایی گذاشته می‌شود که محرك اصلی در انجام کارستایش مردم باشد؛ اما اگر هدف از انجام کار خیر، تنها رضای خدا و امثال امر او باشد ولی با دیدن مردم و ستایش آنان قهرآ خوشحال شود این دلیل بر ریا و تظاهر نیست. طبیعی است که انسان موقتی و خوشنامی را دوست می‌دارد و از بدنامی گریزان است و این حالت دلیل بر ریا و خودنمایی نیست.

حضرت ابراهیم از خدا می‌خواهد:

وَاجْعَلْ لِي لِسَانٍ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينَ.^۲

خدایا! نام را بر زبان آیندگان نیکو و سخن را دلپذیر گردان.

البته، اگر مدح و ذم و ستایش و نکوهش مردم در اصل عمل یا کیفیت آن تأثیر داشته باشد در اینجا مسئله اخلاص مورد تردید واقع می‌شود. زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم شخصی مشغول انجام کار نیکی است و در این حال شخص دیگری او را می‌بیند و از اینکه از کار نیک او آگاه شده است خوشحال می‌شود [آیا این سرور و شادمانی دلیل بر ریا است؟]. حضرت فرمود:

لَا تَأْسِ مَا مِنْ أَخْدِ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ إِذَا لَمْ يَكُنْ

صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ.^۳

۱. عدة الداعي، ص ۲۲۸.

۲. شعراء / ۸۴.

۳. بحار الانوار، ج ۶۹ / ص ۲۹۴؛ وسائل الشيعة، ج ۱ / ص ۵۵.

عیبی ندارد زیرا همه دوست دارند محسن و خوبیهای آنها در میان مردم آشکار شود، البته به شرط آنکه کار خیر را به قصد ستایش و تمجید مردم انجام نداده باشد.

و در حدیث دیگر آمده است که از پیامبر اکرم ملی الله علیه وآلہ وسلم پرسیدند: در برابر عمل نیکی که انسان انجام می دهد و مردم او را ستایش می کنند چه می فرمایید؟ فرمود:

تَلَكَ عَاجِلُ بُشْرَى الْمُؤْمِنِ يَغْنِي الْبُشْرَى الْمُعَجَّلَةُ لَهُ فِي الدُّنْيَا، وَالْبُشْرَى الْأُخْرَى قَوْلُهُ سُبْحَانَهُ: «بُشِّرَكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...».

این مژده دنیای مؤمن است که به صورت نقد نصیب او شده و مژده دیگر مژده آخرت است. خداوند سبحان در این آیه فرموده است که «در روز قیامت آنها را به بهشت‌هایی که از زیر آن نهرها روان است بشارت خواهند داد...».

پس اگر هدف اصلی انسان از عمل تنها تحصیل رضای خدا و امتناع از امر او باشد مدح و ثنای مردم و خوشحالی حاصل از آن امری است خارج از چارچوب هدف و با اخلاص منافاتی ندارد و به اصطلاح فایده عمل است نه هدف از آن. با توجه به این مقدمه، این سوال مطرح می شود که: آیا قصد تشویق و تعلیم دیگران با اخلاص منافات دارد؟

از احادیث استفاده می شود که این گونه امور مؤید و مرجع اخلاص است نه ضد آن، زیرا آنچه در مسئله اخلاص و قصد تقریب اعتبار دارد آن است که عبادت برای تظاهر و خودنمایی انجام نشود. و اما ضمائم راجحه از قبیل دعوت و تشویق و ترغیب دیگران به اعمال صالحه و کارهای خیر و یا ترویج مذهب و عقیده، علاوه بر آنکه با اخلاص منافاتی ندارد بر کیفیت آن نیز می افزاید. شخصی به نام عیید می گوید:

قُلْتُ لِأَبْنَى عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرِّجُلُ يَذْخُلُ فِي الصَّلَاةِ فَيَجِدُهُ صَلَوةً وَيُخْسِنُهَا رَجَاءً أَنْ يَسْتَجِرَ بِعَصْنِي مَنْ يَرَاهُ إِلَى هَوَاهُ؟ قَالَ لَنَسَ هُوَ مِنَ الرَّبِيعِ.

۱. بخار الانوار، ج ۶۹ / ص ۲۹۴.

۲. همان، ص ۳۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۵۶ به نقل از سرائر ابن ادریس.



از امام صادق علیه السلام پرسیدم اگر کسی نمازش را با قرائت زیبا و نیکو بجا آورد به امید آنکه حاضران که او را می بینند مجذوب شده و راه او را در پیش گیرند [آیا به نمازش اشکالی وارد می شود؟] فرمود: این از مصاديق ریا نیست.

و در حدیثی معروف از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: **كُوئُوا دُعَةَ النَّاسِ بِغَيْرِ الْيِسْتِكْمُ لَيَرُؤُ مِنْكُمُ الْوَقْعَ وَالْإِجْتِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالْخَيْرَ فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ.**^۱

مردم را جز از راه زیان و گفتار [به راه راست] دعوت کنید. آنها باید از شما تقو و فداکاری و نمازو و کار خیر ببینند که مؤثرترین وسیله برای تبلیغ اعمال خوب شما است.

از این احادیث برداشت می شود که ضمائم راجحه (یعنی انضمام بعضی مقاصد خوب) در عبادات با اخلاص و قصد قربت منافاتی ندارد بلکه از مرجحات آن محسوب می شود، زیرا هردو قصد دارای جنبه معنوی و السنه است و اغراض شخصی و مادی در آن راه ندارد. در حقیقت، انسان باضمیمه کردن این گونه مقاصد با یک تیر دونشانه می زند؛ یعنی هم وظيفة اصلی خویش را انجام می دهد و هم دیگران را به نیکی و خیر دعوت می کند. از این رو گفته اند آشکار کردن عبادات و صدقات واجب بهتر از پنهان کردن آن است، و برعکس، پنهان کردن مستحبات و تبرعات از آشکار کردن بهتر است؛ زیرا در واجبات شائبه ریا کمتر از مستحبات است، پس چه بهتر آنکه آشکارا انجام شود تا دیگران نیز تشویق شده و با نشاط بیشتر به وظایف خویش عمل کنند. البته مستحبات چون زمینه ریا در آن بیشتر وجود دارد از این رومخفی کردن آن بهتر است مگر آنکه انسان کاملاً به خود مطمئن باشد و برای تشویق و ترغیب دیگران عبادات خود را اظهار نماید.

نتیجهٔ بحث

در صورتی که قصد تعلیم و تشویق جنبهٔ تبعی و فرعی داشته و هدف اصلی و اساسی تنها امثال و اطاعت باری تعالی باشد این گونه مقاصد به اخلاص، زیانی وارد نمی‌کند، و به دیگر سخن، چنانچه آمادگی انسان برای عبادت و اطاعت به گونه‌ای باشد که اگر هیچ نوع انگیزه‌ای جز دستور الهی در میان نباشد، دست از عبادت و انجام وظیفه برنمی‌دارد. در چنین وضعی، ضمائم راجحه (از قبیل قصد تعلیم و تشویق دیگران) مانعی ندارد؛ اما اگر این ضمائم به منزلهٔ جزء علت محسوب شود که با فرض نبود آنها انگیزهٔ جدی برای عبادت باقی نماند، در این صورت، فقهاء فتوا به بطلان عبادت داده‌اند.

به نظر نگارنده چنانچه ضمائم راجحه به کیفیت عبادت، نه اصل آن مربوط باشد به هیچ وجه با قصد قربت و اخلاص منافات ندارد و موجب بطلان عمل نمی‌شود. مثلاً اگر کسی اصل نماز را به قصد اطاعت از امر الهی انجام می‌دهد و در این قصد چیز دیگری مدخلیت ندارد ولی به خاطر تعلیم و ترغیب دیگران در کیفیت قرائت و تجوید و تحسین آن بیشتر دقّت می‌کند یا برای اعلام و تنبیه دیگری ذکری را بلند بگوید، نمازش باطل نمی‌شود. البته، اگر تحسین صوت و تجوید قرائت به منظور خودنمایی و تظاهر باشد، نه به قصد تعلیم و ترغیب دیگران، این از مصاديق ریا در عبادت است و صحّت عبادت در این فرض دشوار به نظر می‌رسد.

نکتهٔ دیگر آنکه انجام عبادت به قصد تحصیل ثواب و فرار از عقاب و یا به قصد برآورده شدن حاجات، با اخلاص منافات ندارد و به این جهت در آیات قرآنیه و احادیث در مقام تشویق و ترغیب بندگان ذکر ثواب و عقاب، فراوان به میان آمده است و محدثان کتابهایی در ثواب اعمال نگاشته‌اند و نیز برای برآورده شدن حاجات، عبادات و اذکار مخصوصی وارد شده است. خلاصهٔ کلام آنکه گدایی از درگاه خداوند و امید به رحمت و مغفرت واسعة الهی هیچ گونه تضادی با اخلاص ندارد بلکه عین اخلاص است.



وسوسة ریا

با اینکه در مسئله اخلاص در عبادت و دوری از ریا باید کمال مراقبت را مبذول داشت اما گاهی از اوقات این مراقبت از حد عادی بیرون می رود و به صورت وسوسه درمی آید و بخصوص آنها که در آغاز راه هستند بیشتر دچار این گونه وسوسه ها می شوند. در اینجا وظیفه آن است که به وسوسه اعتنا نکنیم و همین که از خطور این گونه تصورات و اوهام ناراحت هستیم دلیل برآن است که ریایی در کار نیست و این شیطان است که می خواهد ما را از راه بازدارد.

از رسول خدا ﷺ و آله و سلم نقل شده است:

إِذَا أَتَى الشَّيْطَانُ أَحَدًا كُمْ وَهُوَ فِي صَلَوةٍ فَقَالَ: إِنَّكَ مُرَايَيَ فَلَيْطَلْ صَلَوةً مَا بَدَأَهُ مَالَمْ يَفْتَهْ وَقْتُ فَرِيضَةٍ، وَإِذَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ أُمْرِ الْآخِرَةِ فَلَيَسْتَمْكُثْ مَا بَدَأَهُ وَإِذَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ أُمْرِ الدُّنْيَا فَلَيَتَنْخَبْ....^۱

اگر کسی در نماز باشد و شیطان او را به ریا کاری و وسوسه و متهم کند تا وقت باقی است هر چه می خواهد نمازش را طولانی کند، و نیز اگر مشغول یک کار اخروی است، باز هم به وسوسه شیطان اعتنا نکند و به کار خود ادامه بدهد؛ اما اگر کاری که در دست دارد مربوط به دنیا است بی درنگ آن را رها کند....

و در حدیث دیگر آمده است که راوی می گوید: عرض کردیم ای رسول خدا! بعضی از ما در حال روزه یا مشغول نماز است و شیطان او را وسوسه می کند و می گوید تو ریا کاری. حضرت فرمود:

فَلَيُقُلْنَ أَحَدُكُمْ عِنْدَ ذَلِكَ أَعُوذُ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ وَأَسْعَفُرَجَ لِمَا لَا أَعْلَمُ.^۲

هرگاه چنین شد بگوید: خدایا! پناه می برم به تو از اینکه آگاهانه برای تو

۱. بخار الانوار، ج ۶۹ / ص ۲۹۵.

۲. همان، ص ۳۰۳.

شريكى قرار دهم [يعنى ريا كنم] ونسبت به آنچه ناخودآگاه انجام داده ام
از درگاهات آمرزش می خواهم.

□ بخش دوم:

اسباب و عوامل خلوص

۱. سبب الإخلاصِ أَيْقَنُ.

ایقین منشأ اخلاص است.

۲. الْإِخْلَاصُ ثَمَرَةُ الْأَيْقِنِ.

اخلاص میوه ایقین است.

۳. إِخْلَاصُ الْعَمَلِ مِنْ قُوَّةِ الْيَقِينِ وَصَلَاجُ النِّيَّةِ.

اخلاص عمل از ایقین قوی و نیک اندیشی سرچشمه می گرد.

۴. عَلَى قَدْرِ قُوَّةِ الدِّينِ يَكُونُ خُلُوصُ النِّيَّةِ.

خلوص انسان به اندازه قوت دین اوست.

۵. ثَمَرَةُ الْعِلْمِ إِخْلَاصُ الْعَمَلِ.

اخلاص میوه علم و معرفت است.

۶. أَوْلُ الْإِخْلَاصِيْنِ الْيَائِسُ مِمَا فِي أَيْدِيِ التَّابِعِ.

سرآغاز اخلاص نامیدی از ماسوی الله است.

۱. فهرست موضوعی غرر، ص ۴۳۳.

۲. همان، ص ۹۱.

۳. همان، ص ۹۲.

۴. همان، ص ۹۳.

۵. همان، ص ۹۲.

۶. همان، ص ۴۳۰.



٧. قَلِيلُ الْأَمَانَ تَحْلُصُ لَكَ الْأَعْمَالُ.^١

آرزوهايت را کم کن تا اعمالت خالص شود.

٨. الْإِلْخَاصُ نَزَّةُ الْعِبَادِ.^٢

اخلاص میوه عبادت است.

نتیجه آنکه اخلاص محصول یقین، قدرت ایمان، علم، قطع اميد از مردم،
کم کردن آرزوها و عبادت پروردگار است.

□ بخش سوم:

آثار و فواید اخلاص

١. بصیرت و نورانیست دل:

رسول خدا ﷺ علیه وآلہ وسّلہ فرمود:

ما أَخْلَصَ عَبْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعَنَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ تَبَاعِيْحُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَىٰ
إِسَائِيهِ.^٣

هیچ بنده ای چهل روز متواتی قدم در وادی اخلاص نهاد جز آنکه چشمehای
حکمت و معرفت از قلبش بر زبان او جاری می شود.

جز به ریاضت نتوان یافتن
چون که چهل روز به زندان کنی
یوسف از این روی به زندان نشد
خلوتی پرده اسرار باش^٤

قدر دل و پایه جان یافتن
جثثه خود پاک تراز جان کنی
مرد به زندان شرف آرد به دست
رو به پس پرده و بسیدار باش

١. همان، ص ٢٠.

٢. همان، ص ٩١.

٣. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ٦٧ / ص ٢٤٢؛ عین اخبار الرضا، ج ٢ / ص ٦٨. این حدیث با اندکی
تفاوت در عدّة الداعی (چاپ بیروت، ص ٢٣٢) و بحار الانوار (ج ٦٧ / ص ٢٤٩) والتغییب والترهیب
-- (ج ١ / ص ٥٦) آمده است.

٤. کشکول شیخ بهایی، ج ١ / ص ٧٤، انتشارات شرکت طبع و نشرقم.

۲. حکمت و معرفت:

حکمت و معرفت نیز یکی دیگر از آثار و فواید اخلاص است که این مطلب از روایت فوق بخوبی استفاده می شود.

۳. خضوع تمام هاسوی الله در برابر انسان مخلص:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيَخْشُعَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَيَهَا يَهُ كُلُّ شَيْءٍ ثُمَّ قَالَ: إِذَا كَانَ مُخْلِصاً لِللهِ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّىٰ هَوَامَ الْأَرْضِ وَسَبَاعَهَا وَظَيْرَ السَّمَاءِ.^۱

بی تردید، هر چیز در برابر مؤمن خاش و خاضع است و همه چیز از او هیبت دارد. چنانچه بنده مخلص باشد خداوند ترس او را در دل همه چیز حتی حشرات زمین و پرنده‌گان آسمان قرار می دهد.

۴. کفایت امر و درمانه نشدن در کارها:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا أَكْلِمُ عَلَىٰ قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ مِنْهُ حُبَّ الْإِخْلَاصِ لِطَاعَتِي وَلَوْجَهِي وَأَنْتَغَاءَ مَرْضَاتِي إِلَّا تَوَلَّتُ تَقْرِيمَهُ وَسِيَاستَهُ.^۲

خداوند عزوجل فرمود: اگر بنده خود را دوستدار اخلاص و خداجوی بیابم اداره امور او را شخصاً به عهده می‌گیرم [و کار او را به دیگران واگذار نمی‌کنم].

۵. سعادت و کامیابی:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

... أَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ تَسْعَدُوا.^۳

... اعمال خود را خالص کنید تا سعادتمند شوید.

و فرمود:

الْإِخْلَاصُ أَعْلَىٰ فَرْزِ.^۴

اخلاص بالا ترین کامیابی است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷ / ص ۲۴۸، حدیث ۲۱.

۲. همان، ج ۸۲ / ص ۱۳۶، حدیث ۱۶؛ مصباح الشریعه، باب السجود.

۳. فهرست موضوعی غرب، ص ۹۳.

۴. همان، ص ۹۱.

۶. بالارفتن اعمال و قبولی آن:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَخْلِصُوا أَعْمَالَكُمْ لِلَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِلُ إِلَّا مَا خَلَصَ لَهُ.

ای مردم! اعمالتان را برای خدای متعال خالص کنید زیرا خدا عملی را می‌پذیرد که فقط برای او باشد.

نیکی چه کرده‌ایم که تا روزی
انباز ساختیم و شریکی چند
پروردگار صانع یکتارا
بگذاشتیم لؤلؤلا را

۷. کمال عبادت:

حضرت جواد الائمه علیه السلام فرمود:

أَفَضَلُ الْعِبَادَةِ الْإِخْلَاصُ.

برترین عبادتها اخلاص است.

یعنی اصل عبادت اخلاص است و سایر اعمال در سایه اخلاص عنوان
عبادت پیدامی‌کند و کامل می‌شود.
البته، آثار و فواید دیگری نیز بر اخلاص مترتب است^۳ که اهل تحقیق
در این باره می‌توانند به کتابهای مربوطه مراجعه نمایند.

نتیجه و جمع‌بندی بحث

از روایاتی که گذشت معلوم می‌شود که اسلام به کیفیت عمل بیشتر
اهمیت می‌دهد تا به کمیت آن. به تعبیر دیگر، آنچه در پیشگاه خداوند ارزشمند

۱. تفسیر قرطبي، ج ۵ / ص ۱۸۰ ذیل آية ۳۶ سوره نساء.

۲. بحار الانوار ج ۶۷ / ص ۲۴۹.

۳. برخی از آثار عبارت است از: ۱) قبول ولایت الله و خروج از ولایت شیطان، ۲) آزادی (آزاداندیشی و آزادی از بندگی غیرخدا)، توفیق و برکت، پاکی و طهارت در عمل، علوطیع و بلندی همت، عافیت و عاقبت به خیر شدن، بیمه شدن اعمال و... که از روایاتی که گذشت بخوبی استفاده می‌شود.

است تنها خلوص نیت است و زیاد بودن عمل موجب تقریب نمی شود.
حال که بحث به اینجا رسید مناسب است بخشی از سیره
معصومین علیهم السلام را برای شما بازگو کنیم. امید است که همگان توفیق تأسی
داشته باشیم و به آن بزرگواران اقتدا کنیم.

نمونه‌ای از اخلاص امیر مؤمنان علیه السلام

● انفاق در حال رکوع:

امیر مؤمنان علیه السلام در حال رکوع انگشت‌تری به فقیر داد و آیه نازل شد که:
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْبِلُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكُوْهُ وَهُمْ
 رَاكِعُوْنَ.^۱

ولئن [سپرست و والی] شما تنها خدا و پیامبر او و مؤمنانی هستند که نماز
به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

اگر این آیه درباره آن حضرت نازل شد فقط به این علت بود که آن
بزرگوار تنها برای رضای خدا و جلب محبت او این کار را انجام داد و حتی انتظار
سپاسگزاری نداشت.

● خوابیدن در بستر پیامبر:

هنگامی که رسول خدا ملى الله عليه وآل و سلم تصمیم گرفت از مکه به مدینه
مهاجرت کند و امیر مؤمنان علیه السلام برای حفظ جان آن حضرت و به خاطر رضای
خدا در بستر پیامبر ملى الله عليه وآل و سلم خوابید، آیه نازل شد که:
 وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَيْتَعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ.^۲

۱. مائده/ ۵۵

۲. بقره/ ۲۰۷. در این آیه دونکته جالب دیده می شود: اول آنکه مخلسان واقعی کسانی هستند که تمام
هستی خویش را با رضای خدا معامله می کنند و چیزی جز خشنودی اونمی خواهند، حتی از او
تفاضلی بهشت هم ندارند؛ دوم آنکه از جمله آخر آیه (وَاللَّهُ رَوْفٌ بِالْعِبَادِ) استفاده می شود که لطف و
رأفت الهی نسبت به بندگان اقتضا دارد که چنین انسانهای فداکار و ایثارگری همیشه در میان مردم



بعضی از مردم با ایمان و فداکار [همچون علی علیه السلام در لیله المیت به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم] جان خود را در برابر جلب خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است [یا خداوند نسبت به چنین بندگانی رئوف و مهربان است].

● نزول سوره «هل اتی»:

سوره «هل اتی» که درباره اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآلہ وسلم نازل شده به خاطر خلوص آنان است. ابن عباس در این باره می‌گوید: امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم به همراه جمیع ازیارانش به عیادت آمدند و گفتند: ای ابوالحسن! چه خوب بود برای شفای فرزندانت نذری می‌کردی. سپس علی علیه السلام و فاطمه زهراءسلام‌اش علیها و فضه که خدمتگزار آنها بود، نذر کردند که اگر حسین علیهم السلام بهبودی یابند سه روزه روزه بگیرند.^۱

پس از اینکه کمال حسنین برطرف شد آنان به نذر خود فوا کردند. حضرت علی علیه السلام سه من جو قرض کرد. فاطمه زهراءسلام‌اش علیها یک سوم آن را آرد کرد و به تعداد افراد خانواده، پنج قرص نان پخت کرد. هنگام افطار سائلی به در خانه آمد و گفت: السلام علیکم یا اهل بیت محمد (سلام برشما ای خاندان محمد)! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدھید تا خداوند از غذاهای بھشتی به شما پاداش دهد. آنان همان نانی را که برای افطار خود رسفره داشتند به مسکین دادند و او را بر خود مقدم داشتند و آن شب با آب روزه گشودند و گرسنه خوابیدند.

روز دوم روزه گرفتند. هنگام افطار یتیمی در خانه آمد و تقاضای کمک کرد. آن روز هم ایثار کردند و غذای خود را به او دادند و با آب افطار کردند. در سومین روزی که روزه گرفتند هنگام غروب آفتاب اسیری آمد و درخواست کمک کرد. آنها نیز همانند دو روز قبل غذای خود را به او دادند.

→ باشد که در راه نجات مردم از هیچ چیز درین ندارند. راستی آیا اگر اینها بودند اثری از حق و حقیقت باقی می‌ماند؟

۱. مرحوم بحرانی در تفسیر برهان می‌نویسد: امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز با آنها نذر کردند روزه بگیرند.

صحبگاهان حضرت علی علیه السلام دست حسنین علیهم السلام را گرفت و به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم آورد. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم آنها را دید که از گرسنگی توان از داده اند فرمود: برای من سخت گران است که شما را به این حال می بینم. آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم از جا برخاست و با آنها وارد خانه فاطمه سلام الله علیها شد. دید فاطمه سلام الله علیها در محراب عبادت ایستاده در حالی که از شدت گرسنگی شکمش به پشت چسبیده و چشمانش از ضعف به گودی فرو رفته است. پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم ناراحت شد، که در این حال، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر. خداوند با وجود چنین خاندانی به توهینت می گوید. سپس سوره «هل اتی» را برآن حضرت خواند.^۱

و این همه به خاطر ایثار و اخلاص آنها بود که حتی تصور آن برای ما دشوار است. اهمیت عمل آنان را قرآن این گونه بیان می فرماید:

وَيُطْعِمُونَ الظَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَتَيْمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُظْعِمُكُمْ لِيُوجِدَ اللَّهُ
لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا.^۲

و غذای [خود] را با وجود علاقه و نیاز [و با الحب لله] به مسکین و یتیم و اسیر می دهند [و با زبان حال می گویند]: ما شما را برای خدا اطعم می کنیم و از شما انتظار هیچ گونه پاداش و سپاسی نداریم.

امام هفتم علیه السلام در اینجا نکته دقیقی را متذکر می شوند:
... أَمَا إِنَّ عَلِيَّاً لَمْ يَقُلْ فِي مَوْضِعٍ إِنَّمَا نُظْعِمُكُمْ لِيُوجِدَ اللَّهُ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً
وَلَا شُكُورًا وَلَكِنَّ اللَّهُ عَلِيمٌ أَنَّ فِي قَلْبِهِ أَنَّ مَا أَطْعَمْتُ اللَّهَ فَأَخْبَرَهُ بِمَا يَعْلَمُ مِنْ قَلْبِهِ
مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ.^۳

... امیر المؤمنان [علیه السلام] در هیچ جا نگفت که ما برای خدا به شما غذا می دهیم بلکه خداوند متعال نیت قلبی آن حضرت را بدین گونه آشکار ساخت بی آنکه امیر المؤمنین چیزی بر زبان جاری کرده باشد.

۱. الغدیر، ج ۳ / ص ۱۱. این داستان در تفسیر برهان (ج ۴ / ص ۴۱۲) و غایة العرام (صص ۳۷۱ و ۳۷۲) و امامی صدوق (چاپ بیروت، صص ۲۱۵-۲۱۶) به گونه ای دیگر نقل شده است.

۲. دهر / ۹۸.

۳. تفسیر برهان، ج ۴ / ص ۴۱۲.



به هر حال، این اطعام بقدری مخلصانه بود که به گفته عطار نیشابوری:
گذشته زین جهان وصف ستانش گذشته زان جهان وصف سه ناش

البته، تذکر این نکته لازم است که اگر انسان بخواهد به مرحله ای از خلوص برسد که تمام کارهای او برای خدا باشد بسیار دشوار است و رسیدن به مرحله ای از خلوص که به گفته مولوی: «جزیه باد او نجند میل من / نیست جز عشق احد سرخیل من»^۱ کار هر کسی نیست و هر کس نمی تواند به راستی ادعا کند و بگوید:

تا احباب الله آید نام من	تا که ابغض الله آید کام من
تا که اعطا الله آید جود من	جمله لله ام نیم من آن کس ^۲
بخل من الله عطا الله و بس	

وبرای افرادی که هنوز مراحل نخستین را می گذرانند این گونه ادعاهای لاف و گزار است. البته باید تمرین کرد و مأیوس نشد زیرا - چنانکه گذشت - خودسازی و ریاضت نفسانی همانند ریاضت و ورزش جسمانی است. همان طور که در تربیت بدن تمرین لازم است و از کم باید شروع کرد و به تدریج بالا رفت تا به مرحله قهرمانی رسید، در تهذیب روح نیز باید از کم شروع کرد و ادامه داد تا به مقام اخلاص کامل رسید. و همان گونه که مرتبی ورزش در زنگ برداری از وزن کم شروع می کند و به تدریج برآن می افزاید، معلم و مرتبی اخلاق در مقام تعلیم و تربیت نیز باید از کم شروع کند تا قهرمانانی در میدان عبودیت و اخلاص تربیت نماید و همان طور که ورزشکاران با تمرین و زحمت فراوان و پی گیر به مراحل قهرمانی می رسد سالکان راه عبودیت نیز باید چنین باشند.

آنان که به مراحلی از کمال رسیده اند بدون زحمت و رنج بدین مقام نایل نشده اند بلکه سالها زحمت کشیده و با هوای نفس مبارزه کرده و کوشیده اند تا نیت خود را خالص کنند و فقط برای جلب رضایت پروردگار وظایف خویش را انجام دهند و با استعانت از خداوند متعال سرانجام به مرحله عالی از کمال و

۱. مشوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۹۱

۲. همان، ص ۱۹۲.

فضیلت نائل آمدند. ولی باید گفت:

طی این مرحله بی همراهی خضمکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

انسان باید همیشه از خدا بخواهد که به او توفیق دهد تا پایان کار خلوص خود را حفظ کند، زیرا کسانی که در این راه بخواهند گام بردارند در خطری بس عظیم و بزرگ اند، چرا که در میان راه به موانعی برخورد می‌کنند که گذشتن از آنها و ادامه راه بسیار دشوار است.

مولوی گوید:

تا زخود خالص نگردد او تمام
آن رهد کاو در امان ایزد است
مرغ رانگرفته است او مقنص است
در مقام امن رفت و بر دست
هیچ نانی گنبد خرم نشد
هیچ میوه پخته با کوره نشد
رو چوب رهان محقق نور شو
چونک بنده نیست شد سلطان شدی^۱

زانک مخلص در خطر باشد مدام
زانک در راه است و رهزن بی حد است
آینه خالص نگشت او مخلص است
چونک مخلص گشت مخلص باز رست
هیچ آئینه دگر آهن نشد
هیچ انگوری دگر غوره نشد
پخته گرد و از تغییر دور شو
چون زخود رستی همه برahan شدی

ریا

در پایان، مناسب است به منظور تکمیل بحث، گفتاری کوتاه درباره ریا داشته باشیم.

ریا عبارت از تظاهر و خودنمایی و اظهار عمل به انگیزه جلب توجه و ستایش مردم است.



نشانه های ریا

در آیات و اخبار برای ریا کاران خصوصیاتی دیده می شود که از تجزیه و ترکیب و جمع بندی آنها می توان علاطم زیر را برداشت کرد:

۱. منافق و دو چهره هستند.
۲. در انتظار مردم با نشاط و شوق عبادت می کنند.
۳. در تنها بی نشاط و بی حال اند.
۴. دوست دارند مردم در تمام کارها آنها را بستایند.
۵. هنگامی که آنها را سایش کنند بر عمل می افزایند.
۶. چنانچه مدح و ثنایان نگویند از عمل می کاهمند.
۷. اهل خدعا و فربیانند.
۸. اعمال نیک خود را به رخ دیگران می کشند.
۹. بر دیگران مت می نهند.
۱۰. چشم طمع بر خلق دوخته اند و برخدا توکل ندارند.
۱۱. در ظاهر ذکر خدا می گویند ولی در دل کمتر خدای را یاد می کنند.
۱۲. خود پسند و مغروزند.
۱۳. تن پرور و رفاه طلب اند.

حال، توجه شما را به چند آیه و حدیث جلب می کنیم:

• اما آیات:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتُوا لَا يُبْلِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِيْعِ وَالْأَذْيِعِ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءً
النَّاسُ فَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...!

ای مؤمنان! صدقات و کمکهای خود را با مت و آزار باطل مسازید مانند
کسی که مالش را برای خودنمایی اتفاق می کند و در دل به خدا و روز
rstاخیز ایمان ندارد....

نیت، اخلاص؛ و...^۱

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَاتَلُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسالٍ
يُرَاوِنُ النَّاسَ وَلَا يُذَكِّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.^۲

منافقان در مقابل خدا با خدعا و نیز نگ رفتار می کنند در حالی که خداوند نقشه های آنان را نقش برآب می سازد. آنها هنگامی که به نماز بر می خیزند از روی کسالت و بی حالی به عبادت می ایستند؛ در برابر مردم تظاهر و خودنمایی می کنند ولی در باطن کمتر به یاد خدا هستند.

فَوَنِيلُ لِلْمُصَلِّيِنَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَوةِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَاوِنَ وَيَمْتَهِنُونَ
الْمَاعُونَ.^۳

وای بر نماز گزارانی که از بیاد خدا غافل اند؛ آنان که در عبادت جزریا و خودنمایی انگیزه ای ندارند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرْأً وَرِثَاءَ النَّاسِ....^۴
شم—ای مؤمن!—همانند منافقان نباشد، که آنان نه برای جهاد در راه خدا بلکه از روی غرور و خودنمایی بیرون آمدند و در پنهان مردم را از راه خدا باز می دارند....

• اینک احادیث:

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

... أَتَا عَلَامَةُ الْمُرَائِي فَأَزَيَّهُ: يَخْرِصُ فِي الْعَقْلِ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ
يَكْسِلُ إِذَا كَانَ وَحْدَةً وَيَخْرِصُ فِي كُلِّ أَفْرِهِ عَلَى الْمُخْمَدَةِ وَيُخْسِنُ سَمْقَةَ
يَجْهَدِيهِ!^۵

... در تنهایی کسل و بی حال است، و در انتظار مردم بانشاط و فعال، و در همه

۱. نساء / ۱۴۲

۲. ماعون / ۷-۴

۳. انفال / ۴۷

۴. تحف العقول، چاپ بیروت، ص ۱۷.



کارهایش به مدح و ثنای دیگران حستس و آزمد است و تمام کوشش او براین است که میان مردم وجهه‌ای زیبا و نیکو داشته باشد.

امیرمؤمنان علیہ السلام می فرماید:

ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ لِّلْمُرَايَىٰ: يَتَبَشَّطُ إِذَا رَأَى النَّاسَ وَيَكْتُلُ إِذَا كَانَ وَحْدَةً وَيُحِبُّ أَنْ يُحَمَّدَ فِي جَمِيعِ أَمْوَاهِهِ.^۱

ریا کار سه نشانه دارد: در انتظار مردم با حال و با نشاط می نماید و در تنهایی کل و بی حال، و دوست می دارد که مردم تمام کارهای او را بستایند.

ریا و بطلان عمل

ریا اعمال انسان را نابود و تباہ می سازد، چنانکه در آیه ۲۶۳ سوره بقره — که قبلًا متذکر شدیم — خداوند انفاق ریایی را شبیه انفاق توأم با آزار و مرت، باطل می شمارد. و فقها و بزرگان سیر و سلوک، هیچ چیز را در تباہی و خسaran بدتر از ریا و تظاهر نمی دانند. ریا مانند میکرب جذام (خوره) از درون عمل را می پوساند و آن را بی محظوا می سازد. اعمال ریایی مانند درخت بی ریشه ای است که با یک باد از بین و بین کنده می شود. خدا را خدارا، که از ریا پرهیزید و در این مورد همواره به خدا پناه ببرید و با اشک دیده و توسل، خود را از لغزش مصون بدارید و همیشه با این فقرات از صحیفه سجادیه خدای را بخوانید:

... ثُمَّ خَلَصَ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِئَاءِ الْمُرَايَىٰ وَ سُنْقَةِ الْمُسْعِينَ لَا تُنْهِرُكُ فِيهِ أَخْدَأْ دُونَكَ وَ لَا تَبْتَغِ فِيهِ مُرَادًا سِواكَ.^۲

... خدای ا العبادت ما را از لگه ریا و تظاهر و خودنمایی پاکیزه دار تا در عبادت کسی را شریک نگیریم و جز ذات اقدس مراد و مقصدی نجویم.

کسی دعای تو مستجاب شود تا به یک روی در دوم حرابی

۱. اصول کافی، ج ۲ / ص ۲۹۵، حدیث ۸.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۴۴.

نیت، اخلاص، ...

امام صادق علیه السلام فرمود:

كُلُّ الِّيْرَمَقْبُولٌ إِلَّا مَا كَانَ رِئَاءً.^۱

تمام کارهای نیک مورد قبول خدا است جز عملی که از روی ریا باشد.

در روایت دیگری از آن بزرگوار نقل شده است که فرمود:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا حَيْرُ شَرِيكٍ مَنْ أَشْرَكَ مَعِي غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِيلٌ لَمْ أَفْتَلْهُ^۲

إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا.^۳

خدای عزوجل می فرماید: من بهترین شریکم. [پس — ای بندۀ من! — دیگری را در عبادت من شریک مسااز زیرا] هرکس در عملی که انجام می دهد دیگری را شریک سازد تمام اعمال او را نمی پذیرم جز عملی که خالص برای من باشد.

و نیز فرمود:

كُلُّ رِئَاءٍ شَرِيكٌ إِنَّهُ مَنْ عَمِيلٌ لِلنَّاسِ كَانَ تَوَابَةُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِيلٌ لِلَّهِ كَانَ
تَوَابَةُ عَلَى اللَّهِ.^۴

هرگونه ریایی شرک است، هرکس برای مردم کار کند پاداشش به عهده مردم است و هرکس برای خدا کار کند ثوابش برخدا است.

محمد بن عرفه می گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود:

وَيَحْكَ يَا ابْنَ عَرْفَةَ إِعْمَلُوا لِغَيْرِ رِئَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ، فَإِنَّهُ مَنْ عَمِيلٌ لِغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَّهُ

اللَّهُ إِلَيْ مَا عَمِيلٌ....^۵

وای بر توای پسر عرفه! کار کنید نه به منظور ریا و به گوش مردم رسیدن، زیرا هرکس که برای غیر خدا کار کند خدا او را به کاری که انجام داده وامی گذارد....

۱. تحف العقول، انتشارات بصیرتی، چاپ پنجم، ص ۲۲۳.

۲. اصول کافی، ج ۲/ ص ۲۹۵، باب الرثاء، حدیث ۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱/ ص ۱۲.

۳. اصول کافی، ج ۲/ ص ۲۹۳.

۴. همان، ص ۲۹۴؛ حدیث ۵.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم می خوانیم:

إِنَّ الْمَلَكَ لَيَضْعُدُ بِعَقْلِ الْعَبْدِ مُبْتَهِجًا بِهِ فَإِذَا صَبَعَةً بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ أَعْزَوْهُ
أَجْعَلُوهَا فِي سِجْنٍ إِنَّهُ لَنِسَ إِتَّائِ أَرَادَهَا.

فرشته عمل بنده ای را بالا می برد و از آن خوشحال و مسرور است، ولی چون آن عمل را که به صورت کارهای نیک است بالا می برد خدای عزوجل می فرماید: آن اعمال را در سجن [دیوان اعمال گنهکاران] بگذارید زیرا این اعمال را به خاطر من انجام نداده بلکه برای ریا و خودنمایی بوده است.

ریا پس از عمل

فقهای بزرگوار درباب نیت فرموده اند که ریا پس از عمل موجب بطلان آن نمی شود و این مطلب به مقتضای قواعد اشکالی ندارد، زیرا عمل در جای خود صحیح و کامل انجام شده و ریایی بعدی وضع آن را در ظرف وجودی اش تغییر نمی دهد. اما از بعضی احادیث بر می آید که بازگو کردن اعمال و اظهارش برای دیگران موجب کاهش ثواب آن می شود و در صورت تکرار، حکم ریا به خود می گیرد و عمل را فاسد و تباہ می سازد. بنابراین، باید بسیار مراقب بود که با کوچکترین لغزش زحمات گذشته از میان نرود.

از امام باقر علی السلام آمده است که فرمود:

الإِبْقَاءُ عَلَى الْعَقْلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَبْلَهُ؛ وَمَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَقْلِ؟ قَالَ: يَصِلُّ
الرَّحْمَ بِصِلَةٍ وَيُنْفِقُ لِلَّهِ وَخَدَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتُبَتْ لَهُ سِرَّاً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُنْفَحِي
فَتُكْتَبُ لَهُ غَلَانِيَّةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُنْفَحِي وَتُكْتَبُ لَهُ رِثَاءً.^۲

ابقای عمل و نگهداشتن آن سخت تر از خود آن است. مسئله شد که ابقای عمل چیست؟ فرمود: انسان برای خدای یگانه خالصاً مخلصاً اتفاق می کند و این عمل به عنوان یک حسنہ پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در اثر بازگو کردن آن به عنوان عمل آشکار ثبت می گردد و در مرتبه دیگر که آن را بازگو

۱. همان، حدیث ۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱ / ص ۱۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۵۵.

می‌کند به طورکلی از نامه عملش محو شده و به عنوان ریا در نامه عمل او نوشته می‌شود.

و در حدیث دیگری در ذیل آیه شریفه «... فَلَا تُرِكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ يَعْلَمُ بِمَا
أَنْقَىٰ»^۱ از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تزکیه نفس و خودستایی عبارت است از آنکه انسان نماز و روزه و سایر عبادات و کارهای نیک خود را برای دیگران اظهار کند. سپس فرمود: برخی از مؤمنان در حضور حضرت علی علیه السلام از نماز و روزه و عبادات خود سخن می‌گفتند، حضرت فرمود: اما من [که علی هستم] شب و روز می‌خوابم و چنانچه در این میان وقت می‌داشم بازهم می‌خوابیدم.^۲ این سخن از آن حضرت به صورت کنایه و به قصد نصیحت صدور یافته که انسان مخلص نباید در مقام خودستایی برآید و عبادات و اعمال نیک خود را به رخ دیگران بکشد.

از این رو فرموده‌اند که بهتر است عبادات مستحبه و صدقات و تبرعات در نهان انجام شود، زیرا مستحبات بیشتر از واجبات در معرض ریا و وساوس شیطانی قرار می‌گیرد.

ریا از گناهان کبیره است

ریا علاوه بر آنکه عمل را فاسد می‌کند خود نیز از گناهان بزرگ است، زیرا ریا به منزله شرک است و شرک از گناهان کبیره محسوب می‌شود. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمود:

إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشَّرِكُ الْأَضَعَرُ، قَالُوا وَمَا الشَّرِكُ الْأَضَعَرُ
رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ أَلْرِثَاءُ، يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمُ الْقِيَمَةِ إِذَا جَازَى الْعِبَادَ
بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاوِنَ فِي الدُّنْيَا هُنَّ تَجِدُونَ عِنْتَهُمْ تَوَابَ
أَعْمَالِكُمْ.^۳

۱. نجم / ۳۲: خودستایی نکنید که او [خدای] دانتر است به آنها که تقوا دارند.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱ / ص ۵۴.

۳. عده الداعی، ص ۲۲۸.



بی تردید، مخفوف ترین چیزی که از آن بر شما یعنی اکم شرک اصغر است. پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر کدام است؟ فرمود: ریا. خداوند عزوجل در روز رستاخیز هنگامی که جزای بندگانش را می دهد به ریا کاران می گوید بروید نزد آنان که برای آنها عبادت می کردید و ببینید آیا پاداش اعمال خود را نزد آنها می یابید یا خیر؟

و در روایت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:
 مَنْ صَلَّى صَلَاةً يُرَايِي بِهَا فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ صَامَ صِيَامًا يُرَايِي بِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ.^۱
 کسی که برای خودنمایی نماز بخواند و روزه بگیرد مشرک است.

تورات در نظر اغیار وغیر است اگر در مسجدی آن عین دیر است
 نمازت گردد آنگه قرۃ العین چه ذاتت پاک گردد از همه شین

و در حدیث دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآلہ وسلم آمده است که فرمود:
 إِنَّ النَّارَ وَأَهْلَهَا يَعْجُونَ مِنْ أَهْلِ الرِّئَاءِ فَقَبِيلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْفَ تَعِيْجُ النَّارَ قَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مِنْ حَرِّ النَّارِ الَّتِي يُعَذَّبُونَ بِهَا.^۲

به راسی آتش دوزخ و دوزخیان از دست ریا کاران ناله و فریاد می کنند. پرسیدند: یا رسول الله! چگونه آتش دوزخ ناله می کند؟ فرمود: از شدت گرمی آتشی که ریا کاران به آن معذب می شوند. (شاید مقصود آن است که شدت گرمی آتش ریا کاران باعث خروش آن می شود).

و نیز از آن حضرت آورده اند:
 ... يُقَالُ لِأَهْلِ الرِّئَاءِ صُفْتُمْ وَصَلَّيْتُمْ وَتَصَدَّقْتُمْ وَجَاهَدْتُمْ وَقَرَأْتُمْ لِيَقَالَ
 ذَلِكَ فَقَدْ قَبِيلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هُؤُلَاءِ أَوَّلُ مَنْ تُشَعَّرُ بِهِمُ النَّارُ.^۳

... روز قیامت به کسانی که اعمال خود را از روی تظاهر و ریا انجام داده اند گفته می شود شما نماز خواندید و روزه گرفتید و صدقه دادید و جهاد کردید و قرآن خواندید برای اینکه کارهای شما در میان مردم بازگشود، مردم هم

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱۱/ ص ۷۱ ذیل آیه ۱۱۰ سوره کهف؛ عدۃ الداعی، چاپ بیروت، ص ۲۱۷

بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۶۷/ ص ۲۲۲.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۹/ ص ۱۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱/ ص ۱۱.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۹/ ص ۱۴.

کارهای شما را بازگو کردند. سپس فرمود: اینها اولین کسانی هستند که آتش دوزخ برآنها شعله ورمی شود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است:
الرِّئَاءُ شَرِيفٌ!

ریا شرک به خداوند است.

خلاصة بحث

از مباحثی که گذشت به این نتیجه می‌رسیم که اساس و شالوده و زیربنای سعادت انسان بندگی خالصانه و مخلصانه است و اگر کسی عملی را انجام دهد که بوی ریا و ظاهر از آن به مشام برسد ذره‌ای اثر ندارد و در پیشگاه خداوند متعال پذیرفته نمی‌شود و روز قیامت با دست تهی وارد صحرای محشر می‌گردد؛ چون در دنیا برای خدا کاری انجام نداده است که در سرای دیگر اجر و پاداش آن را از خداوند بخواهد. بنابراین، انسان باید بکوشید هر عملی که انجام می‌دهد برای خدا باشد نه برای مردم. اگر کسی برای خدا در نهان کار نیکی را انجام دهد خداوند در دنیا نیز ذکر خیر او را بر زبانها جاری خواهد ساخت، چنانکه فرمود:

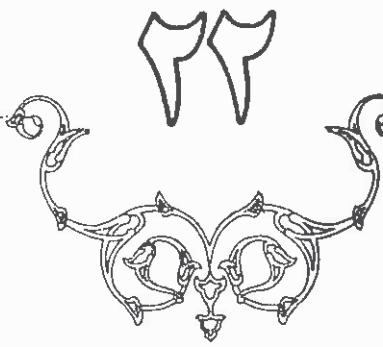
عَلَيْكَ سَرَّهُ وَعَلَى إِظْهَارِهِ.^۱

تو وظیفه داری کار نیک خود را از مردم پنهان داری و بر من است که آن را اظهار کنم.^۲

۱. عترة الداعی، چاپ بیروت، ص ۲۱۸.

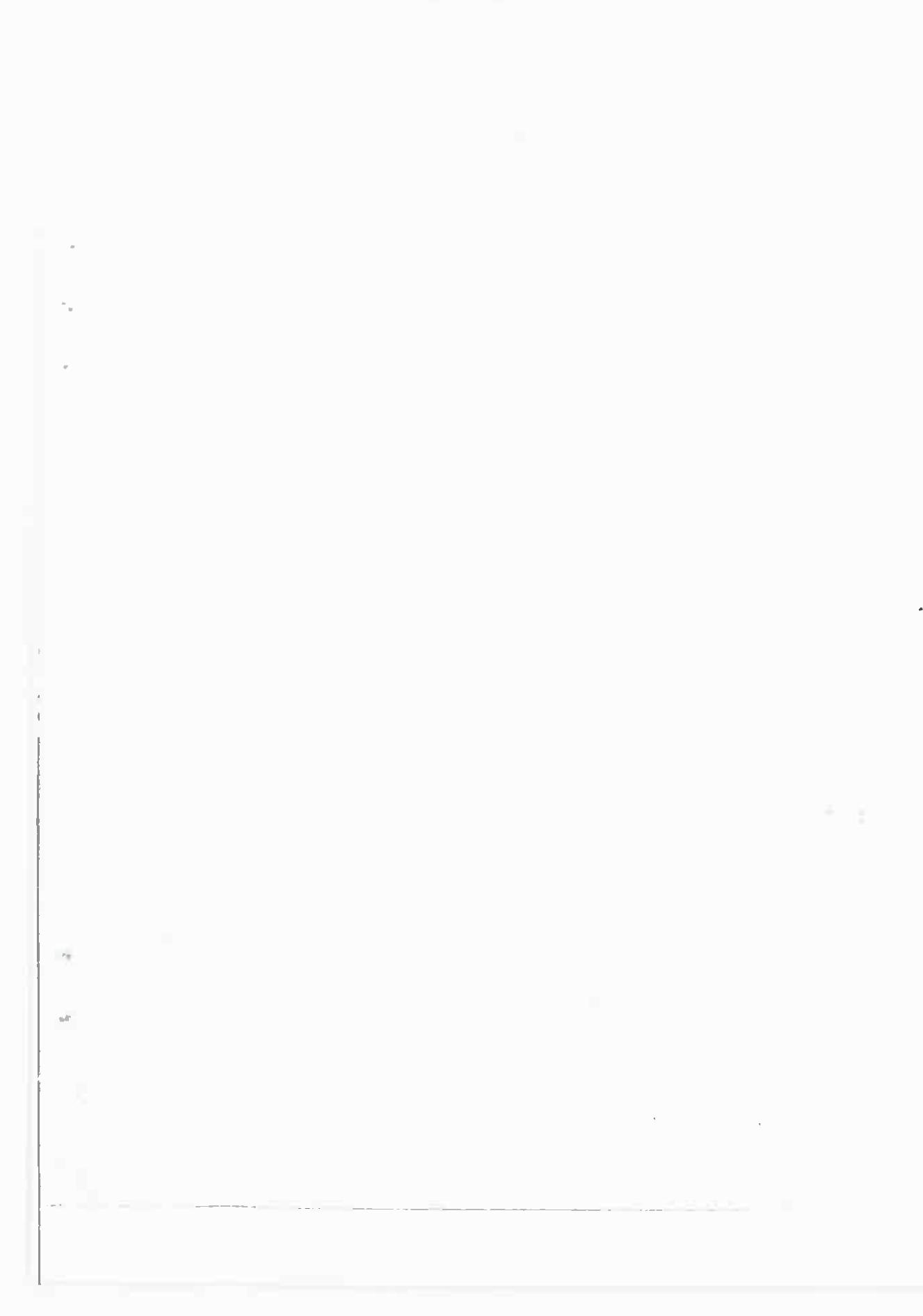
۲. همان، ص ۲۳۰.

۳. ناگفته نماند که حرام بودن ریا تنها در عبادات و اعمال عبادی مسلم است ولی در دیگر اعمال، هر چند عمل را بی ارزش و بی معنی کند، بر حرمت آن دلیلی نیافتم. والله اعلم.



رعيٰيت آداب سُنن

دينی، عرفی و اجتماعی



تواضع

تواضع یکی از این آداب و سنن و ازویژگیها و خصوصیات انسان متخلّق به اخلاق نیکو است. دین مقدس اسلام در این باره تأکید زیادی دارد که اینک به بیان برخی از آیات و روایات مربوط به این موضوع می پردازیم.

قرآن و تواضع

خدای متعال در آنجا که صفات و ویژگیهای بندگان خاص خود را برمی شمارد یکی از آن امتیازات را تواضع می داند و می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنَا وَإِذَا خَاطَبُوهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.^۱



بندگان خداوند رحمان آنها هستند که آرام و بی تکبر بر زمین راه می روند، و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند.

نخستین صفتی که خدای متعال بندگان خاص خود را به آن توصیف می کند، آرامی و وقار در راه رفتن و نداشتن رست غرور آمیز است، زیرا شیوه راه رفتن حاکی از خصلتهای درونی انسان است. برخی از افراد چندان متکبر و مغروزند که از شیوه راه رفتن آنها بخوبی می توان به غرور و نخوشنامان پی برد. از این رو خدای متعال در جای دیگر از قرآن مجید راه رفتن از روی تکبر را با فلسفه خاصی نهی کرده و می فرماید:

وَلَا تَقْسِمِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُلُولًا.^۱

در زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار، چرا که به نیروی خود زمین را نتوانی شکافت و به سربلندی به کوهها نخواهی رسید.

ولقمان حکیم به فرزندش گفت:

وَلَا تُصْعِرْ خَدَّكَ لِلتَّاسِ وَلَا تَنْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ.^۲

[پسرم!] با بی اعتنایی از مردم روی مگردن و مغروزانه بر زمین راه مرو، که خداوند هیچ متکبر مغروزی را دوست ندارد.

تواضع در راه رفتن

حضرت علی علیه السلام در توصیف اهل تقوا فرمود:

... وَقَشْيَهُمُ التَّوَاضُعُ...^۳

۱. اسراء / ۳۷

۲. لقمان / ۱۸

۳. نوح البلاغة صحیح صالح، چاپ بیروت، خطبه ۱۱۳

... از جمله صفات برجسته پرهیزکاران این است که راه رفتن آنان از روی
تواضع و فروتنی است....

تواضع و رفعت مقام

رسول گرامی اسلام صلی الله علیہ وآلہ وسلم تواضع را وسیله سربلندی و عظمت
مقام انسان می داند و می فرماید.

إِنَّ التَّوَاضُعَ يَرْبِدُ صَاحِبَةَ رِقْعَةٍ فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعُكُمُ اللَّهُ....^۱

... تواضع و فروتنی وسیله سربلندی و سرافرازی است. تواضع کنید تا خدای
متعال مقام شما را بلند گردانید....

امام صادق علیه السلام فرمود:

فَالَّقَمَانُ لِإِنِّي لَا عِزَّ إِلَّا لِمَنْ تَذَلَّلَ لِلَّهِ وَلَا رِقْعَةٌ إِلَّا لِمَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ....^۲

حضرت لقمان به فرزندش فرمود: عزت از آن کسی است که برای خدا خضوع
کند و افتخار و بزرگی برای کسی است که برای خدا تواضع کند....

پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود:

مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رِقْعَةً اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ ضَعِيفٌ وَفِي أَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ.^۳

کسی که به خاطر خدا تواضع کند خداوند مقام او را بالا می برد. [آنگاه
فرمود:] شخص متواضع گرچه پیش خود ضعیف و حقیر است [؛ خود را
کوچک می شمارد] ولی در نظر مردم بزرگ است.

ملای رومی گوید:

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۲ / ص ۱۱۹؛ امالی طوسی، ص ۹؛ اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۲۱، حدیث ۱.

۲. مشکوک الانوار، چاپ نجف، ص ۲۲۶.

۳. کنز العمال، ج ۳ / ص ۱۱۳. احادیث دیگری به همین مضمون نقل شده است که برای اطلاع از آنها
رک.: کنز العمال، ج ۳ / ص ۱۱۰، حدیث ۵۷۱۹ و ص ۱۱۳، احادیث ۹۷۳۵ و ۹۷۴۶؛ بحار الانوار،
چاپ بیروت، ج ۷۲ / ص ۱۲۰، حدیث ۸.



آنگه از پستی به بالا بر رود
بعد از آن او خوش‌چالاک شد
بعد از آن سرها برآورده از دفین
زیر آمد شد غذای جان پاک
گشت جزو آدمی حتی دلیر
بر فراز عرش پر ان گشت شاد
باز از پستی سوی بالا شدیم^۱

آب از بالا به پستی در رود
گندم از بالا به زیر خاک شد
دانه هر میوه آمد در زمین
اصل نعمتها زگردون تا به خاک
از تواضع چون زگردون شد به زیر
پس صفات آدمی شد آن جماد
کز جهان زنده زاول آمدیم

تواضع نشانه کمال عقل

امام صادق علیه السلام در ضمن حديث فرمود:
كمال العقل في ثلاث التواضع لله...^۲
كمال عقل در سه چیز است، یکی از آنها تواضع برای خدا است....

تواضع از برترين عبادات

امير مؤمنان علیه السلام در ضمن توصیه های خود به امام حسن مجتبی علیه السلام

فرمود:

...وَالتَّوَاضُعُ فَإِنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْعِبَادَةِ.^۳
... و تواضع راشیو خود قرار ده، چرا که از برترين عبادات است.

تواضع و جلب محبت

امير مؤمنان علیه السلام فرمود:

-
۱. مثنوي معنوی، دفتر سوم، ص ۴۰۴.
 ۲. مستدرک الرسائل، ج ۲ / ص ۳۰۵.
 ۳. امالی طوسی، ص ۵.

تَمَرَّةُ التَّوَاضِعِ الْمَحَبَّةُ .^۱

نتیجه تواضع جلب محبت و علاقه مردم است.

تواضع و پرورش عقل

امام کاظم علیه السلام فرمود:

كَذِلِكَ الْحِكْمَةُ تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تُعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَارِ
إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُعَ أَلَّا يَقْعُلُ وَجَعَلَ التَّكْبِرَ أَلَّا يَجْهَلُ .^۲

و این گونه حکمت در دل انسان متواضع سامان می باید که در قلب انسان متکبر و زورگو جای ندارد، چون خداوند تواضع را ابزار کار عقل قرار داده و تکبر را ابزار جهل.

تواضع و کمال نعمت

حضرت علی علیه السلام فرمود:

... وَبِالْتَّوَاضِعِ تَتَمَّمُ التَّيْغِفَةُ ...^۳
... بِالْتَّوَاضِعِ تَنْعَمُ كَامِلًا شُودًا ...^۴

تواضع از صفات دوستان خدا است

پیامبر گرامی ﷺ علیه وآلہ وسلم فرمود:

أَرْبَعَ لَا يُغْطِيْهِنَ اللَّهُ إِلَّا مَنْ يُجْبِهُ، الصَّفَتُ وَهُوَ أَوَّلُ الْعِبَادَةِ وَالْتَّوْكِلُ عَلَى اللَّهِ وَالْتَّوَاضُعُ، وَالرُّهْدَةُ فِي الدُّنْيَا .^۵

۱. دارالسلام محدث نوری، چاپ سنگی، ۱۳۰۵ هـ، ج ۲/ ص ۱۷۲

۲. بحار الانوار، ج ۷۵ / ص ۳۱۲

۳. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۱۲۴

۴. جامع السعادات، ج ۱ / ص ۳۵؛ احیاء علوم الدین غزالی، چاپ بیروت، ج ۳ / ص ۳۴۱



چهار خصلت است که خدای متعال کرامت نمی‌کند آن را مگر به کسی که او را دوست می‌دارد، ... یکی از آنها تواضع است.

علام و آثار تواضع

بعضی از مردم در مقام ادعای خود را متواضع جلوه می‌دهند اما در مقام عمل میان گفتار و کردار آنها تفاوت فاحشی دیده می‌شود. به گفته مرحوم شیخ بهایی:
آراسته ظاهریم وباطن نه چنان القصه چنانکه می‌نماییم نه ایم^۱

حال، به طور اجمالی به بیان بعضی از علائم تواضع و ویژگیهای اهل تواضع می‌پردازیم، بدآن امید که بتوانیم آن خصوصیات را سرمشق زندگی خویش قرار دهیم، چنانکه امام سجاد علیه السلام در مقام مناجات با خدا عرض می‌کند:

... وَالْيُّنْ جَانِيَ لَهُمْ تَوَاضُعًا.^۲

... خدایا! از تو می‌خواهم که مرا در برابر بندگانیت به نشانه تواضع نرم خو کنی.

یکی از نشانه های تواضع آغاز کردن به سلام است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسْلِمَ عَلَىٰ مَنْ لَقِيتَ.^۳

نشانه تواضع این است که به هر کس برخورد کردی سلام کنی.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

مِنَ التَّوَاضُعِ السَّلَامُ عَلَىٰ كُلِّ مَنْ تَمْرِيَه.^۴

نشانه تواضع این است که به هر کس بگذری بر او سلام کنی.

۱. کلیات شیخ بهایی، ص ۸۸.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۲۶.

۳. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۶، حدیث ۱۲.

۴. تحف العقول، ص ۳۶۶.

این سنت بحدی مهم است که قرآن مجید در موارد متعدد با صراحة به آن امر کرده و در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز درباره آن تأکید اکيد آمده و پاداش زیادی برای آن درنظر گرفته شده و از ترک سلام نکوهش شده است. در این باره به چند حدیث اشاره می‌کنیم.

پاداش سلام کردن

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآلہ وسلم فرمود:

إِنَّ فِي الْجُنَاحِ عُرْفًا يُرِي ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَبَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا يَنْكُنُهَا مِنْ أَقْتَى، مَنْ أَطَابَ الْكَلَامَ وَأَطْعَمَ الظَّعَامَ وَأَفْشَى السَّلَامَ وَصَلَّى بِاللَّئِلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ.^۱

در بهشت خانه هایی وجود دارد که برون آن از درون و درون آن از برون دیده می شود. از اقت من کسانی که سخن خوب بگویند و مردم را اطعم نمایند و به طور آشکار سلام کنند و هنگامی که مردم در خواب هستند به نماز [؛ نماز شب] برخیزند در این خانه ها سکونت خواهند کرد.

ونیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه وآلہ وسلم فرزندان عبدالمطلب را دعوت کرد و فرمود:

يَا بَنِي عَبْدِ الْمُظَلِّبِ أَفْشُوا السَّلَامَ وَصِلُّوا الْأَذْحَامَ وَتَهَجَّدُوا وَالنَّاسُ نِيَامٌ، وَأَطْعِمُوا الظَّعَامَ وَأَطْبِبُوا الْكَلَامَ تَذَلَّلُ الْجُنَاحُ إِسْلَامٌ.^۲

ای فرزندان عبدالمطلب! آشکارا سلام کنید و صله رحم را انجام دهید، و هنگامی که مردم در خواب هستند شب زنده داری کنید و به عبادت خدا پردازید و مردم را اطعم کنید و سخن خوب بگویند تا به سلامت وارد بهشت شوید.

همچنین آن امام بزرگوار در حدیث دیگری فرمود:

۱. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۳ / ص ۲؛ اعمالی صدوق، ص ۲۶۹، حدیث ۵، مجلس ۵۳.

۲. محاسن برقی، ص ۸۷.



إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلَيَتَجَهَّزْ بِسَلَامِهِ، لَا يَقُولُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرْدُوا عَلَىٰ وَلَعْلَهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَلَمْ يُسْمِعُهُمْ فَإِذَا رَدَ أَحَدُكُمْ فَلَيَتَجَهَّزْ يَرْدَهُ وَلَا يَقُولُ الْمُسْلِمُ: سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرْدُوا عَلَىٰ تَمَّ قَالَ: كَانَ عَلَىٰ عَلَيِّ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَضْبِئُ وَلَا تُغْضِبُوا أَفْشُوا السَّلَامَ وَأَطْبِبُوا الْكَلَامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَـا عَلَيْهِ السَّلَامـ عَلَيْهِمْ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمَهِينُ...». ^۱

هرگاه یکی از شما بر دیگری سلام کرد باید بلند سلام کند و نگوید من سلام کردم و جواب مرا ندادند، به خاطر اینکه شاید سلام کرده و آنها نشینیده اند، و هر کس که جواب سلام را می دهد باید بلند جواب دهد تا کسی که سلام کرده نگوید من سلام کردم ولی جواب مرا ندادند. سپس فرمود: همیشه علی علیه السلام می فرمود: خشم نکنید و کسی را به خشم نیاورید، آشکارا سلام کنید، سخن خوب بگویید، شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخوانید تا به سلامت وارد بهشت شوید. آنگاه این آیه را برای آنان تلاوت کرد که «السلام المؤمن»... یعنی یکی از اسماء حسنی خداوند «سلام» است.

امام هفتم علیه السلام نیز فرمود:
أَطْعِمُوا الظَّعَامَ وَأَفْشُوا السَّلَامَ وَصَلُّوا وَالنَّاسُ نِيَامٌ وَادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ.^۲
 مردم را اطعم کنید، آشکارا سلام گویید و هنگامی که مردم در خواب هستند نماز بگزارید [نماز شب] تا به سلامت وارد بهشت شوید.

تحیت یعنی چه؟

در مواردی از قرآن مجید کلمه «تحیت» آمده است که در پاره ای از روایات آن را به سلام تفسیر کرده اند و برای نمونه به دو مورد اشاره می شود.
 در یک جا می فرماید:

۱. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۵، حدیث ۷.

۲. حشر / ۲۳.

۳. اختصاص مفید، ص ۲۵۳.

وَإِذَا حُيَّتُم بِسَجَّيَةٍ فَحَبِّبُوا إِلَيْهِم مِنْهَا أَوْرُثُوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
حَسِيباً.^۱

هنگامی که کسی به شما تحيت گوید با کفیت بهتر با به همان گونه آن را
پاسخ گویید که خداوند حساب همه پیزرا دارد.

و نیز می فرماید:

... فَإِذَا دَخَلْتُمْ يُونَانَ قَاتِلَمُورًا عَلَىٰ الْقَيْسِكُمْ تَعْيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَّةً طَيِّبَةً...^۲

... هنگامی که داخل خانه ای شدید برخویشن سلام کنید، سلام و تحيتی
از سوی خداوند، سلام و تحيتی با برکت و پاکیزه....

یعنی حتی اگر کسی در خانه نبود از جانب خدا به خودتان سلام بگوید
و این دلیل براهمیت سلام کردن است.

از امام باقر و امام صادق علیهم السلام نقل شده است که فرمودند:

إِنَّ الْمُرَادَ بِالسَّجَّيَةِ فِي الْآيَةِ السَّلَامُ وَغَيْرُهُ مِنَ الْأَيَّزِ.^۳

منظور از تحيت در آیه، سلام و هرگونه نیکی کردن است.

هر چند معانی دیگری هم برای این آیه آمده است^۴ که فعلاً مورد بحث ما
نیست ولی همان گونه که مفسران گفته اند یکی از مصاديق روشن «تحیت»،
سلام کردن است و این خودیان کننده اهمیت این وظيفة اسلامی و انسانی است.
تفقید به این سنت اسلامی چندان مهم است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود:

۱. نساء / ۸۶.

۲. نور / ۶۱.

۳. تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۳۹۹؛ تفسیر صافی، چاپ اسلامیه، ج ۱ / ص ۳۷۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱ / ص ۵۲۴.

۴. برای اطلاع بیشتر رک.: تفسیر صافی، ج ۱ / ص ۳۷۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۱ / ص ۲۵۴. نکته قابل توجه در آیه کریمه این است که خداوند می فرماید هنگام ورود به خانه به خودتان سلام کنید. شاید مقصود این است که حتی در صورتی که کسی در خانه نباشد سلام کنید و خودتان را مخاطب قرار دهید و هیچگاه سلام را فراموش نکنید. و ممکن است مقصود به یکدیگر سلام کردن باشد.

مَنْ بَدَأَ بِالْكَلَامِ قَبْلَ السَّلَامِ فَلَا تُجِيبُهُ.^۱
کسی که قبل از سلام شروع به سخن کند پاسخ اورا نگویید.

نکوهش از ترک سلام

امام صادق علیه السلام فرمود که خدای متعال می فرماید:

إِنَّ الْبَخِيلَ مَنْ يَتَخَلُّ بِالسَّلَامِ.^۲

بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد.

تعصیم سلام

برخی افراد تنها به دوستان و آشنايان خود سلام می کنند، ولی اسلام این گونه طرز تفکر را مردود شناخته و مسلمانان را موظف می داند که به هر کس بررسند سلام کنند.

سید قطب در تفسیر خود می نویسد:

وَقَدْ سَيَّلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَئِ الْعَمَلٌ خَيْرٌ؟ قَالَ تَطْعِيمُ الطَّعَامِ وَتَقْرَأُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَرَفَتْ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ.^۳

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: اطعم طعام و سلام کردن به هر کس که می شناسی و نمی شناسی.

سلام، تحيیت اهل بهشت است.

قرآن می فرماید:

أُولَئِكَ يُجَزَّونَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَلَقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا.^۴

۱. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۴؛ تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۳۹۹، حدیث ۵.

۲. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۵، حدیث ۶.

۳. فی ظلال القرآن، ج ۲، جزء ۵ / ص ۱۷۶.

۴. فرقان / ۷۵.

۶۱
اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و در آنجا به تحيّت و سلامشان بنوازند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

... تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ...^۱

... تحيّت بهشتیان در بهشت سلام است....

روش رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم

رسول گرامی اسلام صلی الله علیہ وآلہ وسلم اهمیت زیادی به سلام کردن می‌داد. ابن شهرآشوب می‌نویسد:

... وَيَنْدُعُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ.^۲

... [پیامبر] به هر کس برخورد می‌کرد در سلام کردن بر او سبقت می‌جست.

آن حضرت حتی بر کودکان و خردسالان نیز سلام می‌کرد تا پس از آن بزرگوار سلام کردن به عنوان یک سنت زنده بماند و مردم سبقت در سلام را شیوه خود قرار دهند. از این رو فرمود:

خَمْسٌ لَا أَذْغَهُنَّ حَتَّى الْمَهَاتِ... وَالْتَّسْلِيمُ عَلَى الصِّبَّيَانِ لَئِكُونَ سُنَّةً مِنْ
بعضی.^۳

پنج خصلت را تا هنگام مرگ ترک نخواهم کرد... [که از جمله آنها] سلام کردن بر کودکان است تا پس از من روش عمومی باشد [و به عنوان سنت اسلامی مردم به آن رفتار کنند].

۱. یونس / ۱۰

۲. مناقب آکابی طالب، ج ۱ / ص ۱۴۷

۳. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۱۶ / ص ۲۲۰؛ خصال صدق، ج ۱ / ص ۲۴۶، جلدیث ۱۱؛ امالی صدق، مجلس ۱۷، ص ۶۸ با اندکی تفاوت.

سبقت گرفتن در سلام

اکنون که رجحان و خوبی سلام کردن معلوم شد، بسی تردید، مسابقه (از یکدیگر پیشی گرفتن) در این امر خیر نیز مطلوب و پسندیده است، چرا که قرآن مجید می فرماید:

فَاسْتَقِمُوا إلَيْنَاهُنَّ

در انجام امور خیر از یکدیگر پیشی بگیرید.

همچنین در این باره توصیه های فراوانی شده است؛ زیرا در صورتی که سلام کردن و پاسخ دادن به آن توأم با محبت و صفا و صمیمیت باشد، علاوه بر آثار اجتماعی، نتیجه های معنوی و دینی نیز دارد. در این مورد به دو حدیث اشاره می کنیم:

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَبْلَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ،^۱

کسی که آنرا به سلام می کند از نظر قرب و منزالت بد شده و پیامبر نزدیکتر است.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

لِلسلامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً يَسْعَهُ وَسِئْوَنَ لِلْمُبْتَدِيِّ وَ وَاحِدَةً لِلرَّاجِدِ.^۲

سلام هفتاد ثواب دارد. شصت و نه حسنہ آن مخصوص آغاز کننده و تنها یک ثواب به پاسخ دهنده سلام تعلق می گیرد.

۱. مائده / ۴۸

۲. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۵، حدیث ۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱ / ص ۵۲۶.

۳. بحار الانوار، چاپ بیروت، ج ۷۳ / ص ۱۱.

انتظار بیجا

متأسفانه بعضی از افراد متکبر و خودخواه و مغروف این سنت اسلامی را نادیده گرفته و انتظار دارند که تمام مردم به آنها سلام کنند. خودخواهی و غرور برخی از آنان تا حدی است که متوقع اند کسانی که نشسته اند به احترام آنها از جا برخیزند و به آنها سلام کنند. این گونه افراد با این انتظار بی مورد دوست اسلامی را نادیده انگاشته اند که یکی از آندو سلام کردن و دیگری آداب سلام کردن است، چون در اسلام تمام این نکات به طور دقیق بیان شده است.

آداب سلام

﴿ جه کسی باید آغاز به سلام کند؟

در احادیث مسنونین حبیم^۱ و شافعی^۲ در این باره دستورهای بدایل و دقیقی دیده می شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

بُسْلِمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْمَأْرُ عَلَى الْقَاعِيدِ وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ.^۱
کوچک بر بزرگ، رهگذر بر نشته و گروه اندک بر گروه انسوه باید سلام کنند.

و نیز فرمود:

بُسْلِمُ الرَاكِبُ عَلَى الْمَاشِيِّ وَالْمَاشِيِّ عَلَى الْقَاعِيدِ وَإِذَا لَقِيَتْ جَمَاعَةً سَلَّمَ الْأَقْلُ عَلَى الْأَكْثَرِ وَإِذَا لَقِيَ وَاحِدًا جَمَاعَةً سَلَّمَ الْوَاحِدُ عَلَى الْجَمَاعَةِ.^۲
سواره بر پیاده و پیاده بر نشته سلام کنند و در برخورد دو گروه با یکدیگر، آنها که کمترند بر آنها که بیشترند سلام کنند و اگر شخصی به جمعیتی برخورد کرد بر آنان سلام کند.

۱. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۶، حدیث ۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱ / ص ۵۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۲ / ص ۶۴۷، حدیث ۳؛ تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۴۰۰.

فخر رازی در تفسیر خود روایتی از رسول خدامنی الله عليه وآله وسلام نقل می کند که براساس آن، کسانی که مرکب شان از مرکب دیگران از نظر قیمت بالاتر است باید بر آنها که مرکب ارزان تری دارند سلام کنند. و اینکه متن روایت:

السُّنَّةُ أَنْ يُسْلِمَ الرَاكِبُ عَلَى الْمَامِيَّةِ وَرَاكِبُ الْفَرَسِ عَلَى رَاكِبِ الْجَمَارِ وَالصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ وَالْأَقْلَى عَلَى الْأَكْثَرِ وَالْفَاقِيمُ عَلَى الْفَاعِدِ.^۱

ست [اسلام] این است که سواره بر پیاده، اسب سوار بر الاغ سوار، کوچک بر بزرگ، عده کم بر جمعیت زیاد و ایستاده بر نشته سلام کنند.

فخر رازی پس از بیان این روایت می گوید:
وأقول: إما الأول فلوجهين: أحدهما: إن الراكب أكثر هيبة فسلامه يفيد زوال
الخوف:

والثانی: إن التكبريه اليق، فأمر بالابداء بالتسليم كسرأً لذلك التكبر.^۲
علت اینکه باید سواره بر پیاده سلام کند این است که سوار هیبت و ابهت
بیشتری دارد، از این رو هنگامی که سلام می کند ترس مردم از میان می رود.
وعلت اینکه آن کس که مرکب او گرفتاریست تراست بر کسی که مرکب
ارزان تری دارد باید سلام کند این است که این خود نوعی مبارزه با کبر است
[که سرچشمۀ این تکبر، ثروت است].

زیرا برخی تصور می کنند چون از ثروت زیادی برخوردارند باید دیگران با
دیده احترام به آنها بنگرنند. به این جهت می گوید این گونه افراد برای سلام کردن
بر دیگران سزاوار ترند، چرا که این خود وسیله ای برای درهم شکستن کبر و غرور
آنها است.

۱. تفسیر کبیر، چاپ جدید، ج ۱۰ / ص ۲۱۳. در این مورد رک.: تفسیر صافی، چاپ اسلامی، ج ۱ / ص ۳۷۶؛ تفسیر برهان، ج ۱ / ص ۴۰۰؛ تفسیر نور الشفیلین، ج ۱ / ص ۵۲۶؛ تفسیر المیزان، ج ۵ / ص ۳۳.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱۰ / ص ۲۱۳.

جواب سلام و آداب آن

چنانکه گفته شد ابتدای به سلام مستحب و جواب آن واجب است. حتی اگر در نماز باشد باید جواب سلام را بدھید. اما آداب آن: بهتر است جواب سلام رساتر و پربارتر از سلام باشد (البته در غیر نماز، که در نماز مساوات لازم است و بیشتر از حد لازم نماز را باطل می کند). قرآن کریم در این باره می گوید:

... إِذَا حُيَّسْتُمْ يَتَحِيَّةً فَحَيُّوْا بِأَخْسَنَ مِنْهَا أَفْرُدُوهَا.^۱

... تحیت را با تحیت بهتر یا مانند آن پاسخ دهید.

ملاحظه کنید نخست تحیت بهتر را ذکر می کند و سپس تحیت برابر را، و از این تقدیم می فهمیم که آنچه مطلوب خدای تعالی است تحیت احسن است. تحیت به احسن آن است که پاسخ با عباراتی کامل تر و محتوا بی بتر همراه باشد. مرحوم طبرسی در این باره می نویسد:

... إِنَّ رَجُلًا دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَجَاءَهُ الْخَرُّ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ فَقَيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! زِدْتَ لِلْأَوَّلِ وَالثَّانِي فِي التَّحْسِيَّةِ وَلَمْ تِرْدُ فِي الثَّالِثِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمْ يَنِقِّ لِي مِنَ التَّحْسِيَّةِ شَيْئًا فَرَدَدَتْ عَلَيْهِ مِثْلَهُ.^۲

... شخصی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیہ وآلہ وسلم رسید و عرض کرد: السلام علیک. پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود: علیک السلام و رحمة الله. دیگری عرض کرد: السلام علیک و رحمة الله. پیامبر صلی الله علیہ وآلہ وسلم فرمود:

۱. نساء / ۸۶

۲. تفسیر مجتمع البیان، چاپ بیروت، ج ۳ / ص ۸۵. در تفسیر فخر رازی (ج ۱۰ / ص ۲۱۲) این حدیث به همین مضمون آمده است.



وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته. شخص دیگری خدمت حضرت رسید و گفت: السلام عليك و رحمة الله و برکاته. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: و علیک السلام و رحمة الله و برکاته. هنگامی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه، و آله و سلم سؤال شد چرا تحيت اول و دوم را با تحيت بیشتری پاسخ دادید اما بر تحيت سوم چیزی نیفروزید؟ فرمود: او چیزی از تحيت برای من باقی نگذاشت، از این رو همان را به او باز گردانیدم.

یکی دیگر از آداب سلام آن است که بلا فاصله پاسخ بگوید و پاسخ را طوری ادا کند که سلام کننده بشنود. نکته دیگر آنکه پاسخ را با زبان و با همان عبارات مرسوم بگوید و چنانچه به اشاره سر و دست ادا کند به وظيفة خود عمل نکرده است. البته اگر آغاز کننده طبق آداب مرسوم میان خودشان با بلند کردن دست و یا برداشتن کلاه ادای احترام کند طبق آیه کریمه «أُولَئِكُمْ هُنَّ الظَّاهِرُونَ» می توان همان گونه پاسخ داد.

ترک جدال و مراء

دیگر از نشانه های توافق ترک جدال و مراء است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

... التَّوَاضُعُ... وَأَنْ تُرْكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًا وَرَأْسُ الْخَيْرِ التَّوَاضُعُ. ^۱

... توافق نشانه هایی دارد... که یکی از آنها ترک مراء و جدال است هر

چند حق با توباشد، و توافق سرچشمۀ خوبیها است.

جدال یعنی چه؟

راغب اصفهانی در مفهوم لغوی آن می گوید:

الجدال المفاوضة على سبيل المنازعه والمغالبة واصله من جدلت الجبل

ای احکم فتله^۱

جدال عبارت است از بحث و گفتگویی که به منظور کوییدن طرف و غالباً شدن بر او صورت می‌گیرد و علت اینکه به این گونه مباحثت مجادله می‌گویند این است که دونفر در برابر یکدیگر به بحث و مشاجره می‌پردازند تا هر کدام فکر خود را بردیگری تحمیل کند. و ریشه کلمه «جدال» از «جدلت» (الجبل) (ظناب را سحاکم تاییدم) گرفته شده است، چون کسی که چنین سخن می‌گوید می‌خواهد دیگر را باسخن و رأی خود پیچاند تا در نتیجه طرف مقابل با زور از افکار و عقاید خود دست پردارد.

و اما مفهوم اصطلاحی جدال آن است که انسان از مسلمات طرف علیه او بهره‌برداری کند؛ یعنی در مقام استدلال از مقدماتی که طرف قبول دارد استفاده کند که این روش برای اقناع یا اسکات طرف مقابل بسیار مؤثر است و چنانچه کیفیت برخورد در این گونه استدلال؛ متین و خوب باشد همان جدال احسن است که قرآن آن را تحسین کرده.

مجادله از موضوعاتی است که بسیاری از مردم به آن مبتلا هستند و در ابعاد مختلف آن می‌توان به تفصیل سخن گفت، اما با رعایت اختصار تا آنجا که از اصل بحث خارج نشویم در این مورد گفتگومی کنیم.

بعد ثبت جدال

اسلام به طور کلی از جدال نهی نکرده است بلکه در مواردی از قرآن به پیامبر امر می‌کند که با مردم مجادله کن، زیرا بحث و گفتگو در مسائل به خاطر ارشاد و راهنمایی مردم لازم و ضروری است و چه بسا افرادی که در اثر این گونه مجادله و مباحثه توانسته اند عده زیادی را به خیر و سعادت دعوت کنند و از گمراهی نجات دهند.

قرآن کریم می‌فرماید:

۱. عفردات راغب، ماده «جدال».

أذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمُؤْعَظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَخْسَنُ
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.^۱

با حکمت و اندرز نیکوبه راه پروردگارت دعوت نما و با آنها با طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن. پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شدن و چه کسانی هدایت یافته اند.

و در مورد دیگر می فرماید:

وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَخْيَرُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُوْلُوا
إِفْتَأِيَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَعْنَانَ لَهُ مُسْلِمُونَ.^۲

با اهل کتاب جز با روشنی نیکوتر مجادله نکنید مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدن، و به آنها بگویید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان داریم، معبد ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم.

بنابراین، مجادله مطلقاً مذموم نیست و قرآن کریم از گفتگو و بحثهای منطقی نهی نکرده بلکه بحث و جدالی مذموم و ناپسند است که سرکوبیگرانه و همراه با فریاد و جنجال و خشونت باشد و سرانجام به هتک حرمت و ریختن آبروی مردم منتهی شود، و گرنه در صورتی که هدف از بحث و مجادله برتری جویی نباشد بهترین راه برای روشن شدن حقایق خواهد بود.

در روایات اسلامی مطالب زیادی پیرامون مناظرات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام با مخالفان آنان به چشم می خورد که با مراعجه به احتجاجهای آنان حقیقت مطلب روشن می شود. گذشته از این، ائمه معصومین علیهم السلام به اصحاب و پیروان خود (کسانی که قدرت علمی داشتند) دستور می دادند که برond و با مخالفان مناظره کنند و به بحث و گفتگو پردازند و این خود دلیلی بر این است که مجادله به طور کلی از نظر اسلام مذموم و ناپسند نیست.

۱. نحل / ۱۲۵

۲. عنکبوت / ۴۶

هشام بن حکم یکی از چهره‌های معروف

به عنوان نمونه می‌توان هشام بن حکم را نام برد. او یکی از چهره‌های معروف وارشاگردان میرزا امام صادق علیه السلام بود و در علم کلام مهارت بسزایی داشت و سابقه طولانی او در این مورد بر اهل تحقیق پوشیده نیست و هنگام بحث و مناظره با نیرمندی و قدرت خاصی با پیروزی و موفقیت از عهده بحث برمی‌آمد. او مناظره‌های زیادی داشته است که مناظره معروف وی با عمر بن عبید معتزلی خود شاهدی بر این مطلب است. خلاصه اینکه هشام با مخالفان به مجادله می‌پرداخت و اگر هر نوع مجادله‌ای از نظر اسلام ممنوع بود امام صادق علیه السلام به او نمی‌فرمود:

يَا هِشَامُ لَا تَكُادُ تَقْعُدُ تَلَوِي رِجْلَيْكَ إِذَا هَمَقْتَ بِالْأَرْضِ طَرْتَ مِثْلَكَ فَلَيْكَلِيمُ
النَّاسَ فَأَتَقِ الْرَّلَةَ وَالسَّفَاقَةَ يُنَزِّلُ وَرَائِهَا إِذْ شَاءَ اللَّهُ ۚ ۱

ای هشام! توبه هر دو پا به زمین نمی‌خوری [؛ بطوریکه هیچ گونه جوابی برایت نباشد]، تا بخواهی به زمین بیفتی پرواز می‌کنی [؛ به محض اینکه متوجه شوی مغلوب می‌شوی خود را نجات می‌دهی]. افرادی مانند تو باید با مردم سخن بگویند. خود را از لغزش نگه دار، شفاعت ما دنبالش می‌آید. ان شاء الله.

و به خاطر همین مناظره‌های او بود که امام علیه السلام درباره او فرمود:

... نَاصِرُنَا يَقْبِلُهُ وَلِسَانُهُ وَتَيْدُهُ ۲

...[هشام] با دل و زبان و دستش یاور ما است.

و نیز فرمود:

هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ رَائِدُ حَقِّنَا وَسَائِقُ قُولُنَا الْمُؤْتَدِلِصُدُّقُنَا وَالْمَدْافِعُ لِبَاطِلٍ

۱. اصول کافی، ج ۱ / ص ۱۷۳، حدیث ۴.

۲. همان، ص ۱۷۲.



أَعْدَائِنَا مَنْ تَبِعَهُ وَأَتَيْعَ أَثْرَهُ تَبَعَنَا وَمَنْ خَالَفَهُ وَأَلْحَدَ فِيهِ فَقَدْ عَادَانَا وَأَلْحَدَ

فِينَا.^۱

هشام بن حکم پرچمدار حق ما و کسی است که سخن ما را بر کرسی می نشاند و صدق ما را تأیید می نماید و سخنان و دلیاهای باطل دشمنان ما را رد می کند. متابعت از او متابعت از ما، و مخالفت با او دشمنی و مخالفت با ما است.

پس چنانچه مجادله و مناظره مطلقاً از نظر اسلام جایز نبود شبچگاه امام صادق علیه السلام به برخی از اصحاب خود که قدرت مناظره داشتند دستور نمی داد با دشمنان و مخالفان اسلام به بحث پردازند.

از این رو وقتی که مردی از شام خدمت امام صادق علیه السلام رسید و به حضرت گفت می خواهم با شما مناظره کنم، حضرت به زرارة بن اعین فرمود تو با او مناظره کن.^۲

بعد عنی جدال

اگر غرض از جدال خصوصت و اظهار فضل و کمال باشد از دیدگاه قرآن جایز نیست، زیرا کسی که این گونه مجادله می کند خود را نساخته و تزکیه نکرده و علایق مادی و دنیوی را از خود دور نکرده است و علت اینکه در موقع احرام حج و عمره جدال تحریم شده این است که با فلسفه احرام که فرو ریختن علایق مادی و مفاخر دنیوی است منافات دارد.

قرآن می فرماید:

... فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِي الْحَجَّ...^۳

... در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست....

۱. هشام بن حکم، نوشته عبدالله نعیمه، ص. ۶۶؛ تقيق المقال، چاپ نجف، ج ۲/ ص ۲۹۵ بالا ندکی تفاوت.

۲. تقيق المقال، چاپ نجف، ج ۱ / ص ۴۳۹.

۳. بقره / ۱۹۷.

۶

بی شک، جدال به خاطر خصوصت و تفوق جویی و برتری طلبی آثار سوئی دارد که چند مورد را یادآور می‌شویم:

﴿ریختن آبرو﴾

یکی از آثار شوم جدال آن است که آبروی انسان می‌رود. بخصوص اگر طرف مقابل عیب جووه‌تک باشد و در گفته‌های خود ادب را رعایت نکند و آنچه بر زبانش جاری شود بگوید، سرانجام، کار به بی‌حرمتی و توهین می‌رسد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

قَنْ ضَنْ يَعْرِضُهِ فَلَيَدْعُ الْمُرَاءَ.^۱

کسی که به آبروی خود عازمه‌مند است، مجادله و ستیزه جویی را ترک کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَا تُهَاجِرْبَنَّ تَحْلِيمًا وَ لَا سَفَهِيَّاً فَإِنَّ الْخَلْبَةَ يَغْلِبُكَ وَ السَّفَهَ يُؤْذِيَكَ.^۲

دا دو کس جدال مکن: با شخص عاقل برداز، و با شخص نادان و کشمکشی مبتل. زیرا اولی بر توجیه می‌شود و دومی تورا می‌آزاد.

﴿مجادله، عامل عداوت﴾

امیر المؤمنین علیه السلام در روایتی به این جهت مردم را از مجادله نهی کرده که مجادله موجب عداوت و دشمنی است. فرمود:

إِيَاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ، فَإِنَّهُمَا يُمْرِضانَ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبَثُ عَلَيْهِمَا التَّفَاقَ.^۳

۱. نهج البلاغة فیض الاسلام، حکمت ۳۵۴.

۲. جامع العادات، ح/۲ ص ۲۸۵؛ اصول کافی، ح/۲ ص ۳۱۰ با اندکی تفاوت.

۳. اصول کافی، ح/۲ ص ۳۰۰، حدیث ۱.

ذکر یک نکته در اینجا لازم است که به طور کلی جدال باید دور از مراء و خصوصت باشد. یعنی بیان حقیقت تا حدی لازم و جایز است که برای تفہیم و ارشاد طرف مقابل باشد و چنانچه طرف حاضر به شنیدن نیست باید اصرار کرد، زیرا اصرار زیاد اگر به خاطر تفہیم است در صورتی مفید واقع می‌شود که طرف مقابل آماده شنیدن باشد، و اگر به خاطر غلبه و سرکوب طرف است این همان جدال مذکوم است که موجب خصوصت و دشمنی خواهد شد.

از مجادله و سیزه جویی پرهیزید، زیرا این دلایل برادران دینی را نسبت به یکدیگر مکدرمی کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد.

به هر حال، کسی می‌تواند مدعی تواضع باشد که آثار و علائم تواضع در رفتار و کردار و گفتار او مشاهده شود و تردیدی نیست کسی که می‌داند حق با او نیست ولی برای اثبات مطلب خود پافشاری و اصرار می‌کند و می‌خواهد با زور افکار و عقاید خود را به مردم تحمیل کند، خصلت برتری جویی بر او چیره شده و عواقب شوم مجادله دامنگیر او خواهد شد. همچنین کسانی که در برخورد های اجتماعی و احوال شخصی و عبادی فروتنی از خود نشان نمی‌دهند نمی‌توانند مدعی تواضع باشند. این گونه افراد در میان مردم محبوبیت ندارند و سرانجام در زمرة مستکبران محشور خواهند شد.

موارد استثنایی

با اینکه تواضع و فروتنی یکی از صفات برجسته انسان است اما باید دانست که اظهار تواضع مطلقاً پسندیده نیست، زیرا ممکن است در برخی شرایط اظهار فروتنی آثار منفی داشته باشد. از این رو در آداب معاشرت به مواردی برخورد می‌کنیم که از تواضع نهی شده است که به چند مورد آن اشاره می‌شود.

• تواضع در برابر متکبر:

یکی از صفات ناپسند متکبر است که از گناهان کبیره شمرده شده. از این رو تواضع در برابر متکبر پسندیده نیست، زیرا تواضع در برابر متکبر نشانه اظهار محبت نسبت به او و موجب تشبیت موقعیت اوست، درحالی که خداوند متعال متکبران را دوست ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْيَ دَاؤُدٌ يَا دَاؤُدٌ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ
كَذِلِكَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ.^۱

۱. الجوادر النبوة، ص ۶۹؛ اصول کافی، ج ۲ / ص ۱۲۳، حدیث ۱۱ با این تفاوت که «اقرب الناس من الله...».

خداآوند متعال به حضرت داود وحی کرد و فرمود: ای داود! همان گونه که نزدیکترین مردم به خدا متواضعانند دورترین مردم از خدا متکبران هستند.

به این جهت دستور داده‌اند که با متکبر باید با تکبر برخورد کنید تا از اوج قدرت غرور به زیر آید و در میان مردم کوچک و حقیر شود.
رسول‌خدا اصلی اش علیه و آله و سلم فرمود:

**إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أَقْسَى فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ فَتَكَبَّرُوا
عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ وَصِفَّارٌ^۱**

هرگاه متواضعان اقتتلت مرا ببینید در مقابلشان تواضع کنید و زمانی که با متکبران برخورد کردید برآنها تکبر کنید، که این رفتار موجب ذلت و خواری متکبران می‌شود.

• تواضع به خاطر ثروت:

مورد دیگری که تواضع پسندیده نیست تواضع در برابر ثروتمدان به خاطر ثروت آنها است. اگر کسی در برابر ثروتمدی تنها به خاطر ثروت و مال او تواضع کند اساس ایمانش متزلزل می‌شود. بر عکس، تواضع ثروتمدان نسبت به فقرا بسیار پسندیده و ممدوح است.

حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

**مَا أَحَسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفَقَرَاءِ ظَلَّاً لِمَا عِنْدَ اللَّهِ وَأَخْسَنُ مِنْهُ تَيْهُ الْفَقَرَاءِ
عَلَى الْأَغْنِيَاءِ إِنَّكَلَّا غَلَى اللَّهِ.^۲**

چه خوب است تواضع و فروتنی ثروتمدان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش الهی، و از آن بهتر، بی اعتنایی و تکبر مستمندان است در برابر اغناها به خاطر تکه به خدا.

و نیز می‌فرماید:

۱. جامع السعادات، چاپ بیروت، ج ۱ / ص ۳۶۲؛ احیاء علوم الدین غزالی، چاپ بیروت، ج ۲ / ص ۳۴۱.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲ / ص ۱۳۳؛ نهج البلاغه صحیح صالح، حکمت ۴۰۶.

... وَقَنْ أُتِيَ غَيْنَىٰ فَتَوَاضَعَ لَهُ لِغَنَاهُ ذَهَبَ ثُلَاثَيْنِهِ. ۱

... کسی که نزد ثروتمندی برود و به خاطر ثروتش در برابر او تواضع کند دوسوم دینش از دست می رود.

همچنین در تورات آمده است:

فَنَّ تَوَاضَعَ لِغَنَىٰ لَا جُلْ غَنَاهُ ذَهَبَ ثُلَاثَيْنِهِ. ۲

کسی که در برابر ثروتمندی به خاطر ثروتش تواضع کند دوسوم دینش از دست می رود.

تواضع در برابر کافران:

مورد دیگری که استثناء شده تواضع در مقابل کافران و معاندان است که مؤمنان نباید در برابر کافران^۳ خود را کوچک بشمارند و در آنان به دیده احترام بنگرند، بلکه باید تنها در برابر مؤمنان متواضع باشند. و در مقابل کافران سرسخت و متکبر، چنانکه قرآن می فرماید:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَئْشَاءُهُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحْمَاءٌ بِتَهْمَمْ تَرِبِّيَّهُمْ وَكُفَّارًا
وَبَدَأُتَّسْتُوْنَ قَشْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فِي رُجُوزِهِمْ إِنْ أَتَرَ السُّجُونَ
ذَلِكَ مَنْلُهُمْ فِي التَّوْرِيَةِ وَمَثْلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَّعَ أَخْرَجَ شَظْلَهُ فَازَرَهُ
فَاسْتَنْطَلَقَ فَاسْتَوْى عَلَى سُوقِهِ يُهِبِّ الرُّزْعَ لِغَيْطِ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
أَقْنُوا وَعَجَلُوا الصَّالِحَاتِ يَنْهَا تَنْهِرَةً وَآخِرًا عَظِيمًا. ۴

۱. نهج البلاغة فیض الاسلام، حکمت ۲۱۹

۲. الجوهر الینی، ص ۶۶

۳. ناگفته نماند که مقصود از کفار در اینجا کسانی هستند که در مقام عناد ولجاج و محاربه با اسلام و مسلمین باشند و علیه اسلام تبلیغ و کارشکنی کنند؛ اما کسانی که با مسلمین رفتار مسالمت آمیز دارند اظهار محبت و نیکی نسبت به آنها مانع ندارد، چنانکه خداوند می فرماید:

لَا تَهْبِكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يَهَايُلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُجِرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبْرُوْهُمْ وَلَمْ يُطِلُّوْهُمْ
إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْبِضِينَ. (متحنه/۸)

خداشما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارشان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران سرسخت و شدید و در میان خود با یکدیگر مهریانند. آنها را می بینی که رکوع می کنند، به سجده می آیند و جویای فضل و خشنودی خدا هستند. نشانه آنها در صورتی از اثر سجده نمایان است. این است وصفشان در تعزیات و انجیل، که همانند زراعتی هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و برپاهای خود بایستد و بشدری نمو و رشد کنند که زارعان را به شگفتی وا دارد. این برای آن است که کافران را به خشم آورد. خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند و عده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

و نیز می فرماید:

بِاَيْهَا الَّذِينَ اَفْنَوُا مِنْ تَرْتِيدِ مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ قَسْوَةً يَأْتِي اللَّهُ بِعِبَّةٍ وَ
بِعِبَّةٍ اَذْلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَهِيَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ
لَا يَخَافُونَ لَوْقَةً لَا يُمْلِئُ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُوتِيهِ قَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِمْ.^۱

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آین خود باز گردد [به خدا زیانی نمی رساند بلکه] خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها [نیز] اورا دوست دارند. در برابر مؤمنان حیر و متواضع و در برابر کافران عزیز و نیرومندند. آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنشی سرزنش کنندگان هراسی ندارند. این فضل خدا است که به هر کس بخواهد می دهد، و خدا را فضل و رحمت گسترده است و به همه چیز دانا است.

۲ تواضع در برابر متجاوزه فسق و تارک الصلوة:

از مواردی که تواضع پسندیده نیست تواضع نسبت به کسانی است که متجاوزه به فسق از قبل میگساری و ربانخواری و ترک نماز و امثال آن باشند. اسلام اجازه نمی دهد با این گونه اشخاص طوری رفتار کنیم که در گناه و عصیان جرأت پیدا کنند، از این روحتی اسلام کردن به آنها نهی کرده است.^۲

۱. مائده / ۵۴

۲. برای اطلاع بیشتر در این مورد رک.: فقیر نورالقلیین، ج ۱ / صص ۵۲۶ و ۵۲۷؛ وسائل الشیعه، ج ۸ / صص ۴۳۱ و ۴۳۲، باب ۲۸.

خلاصه بحث

خلاصه اینکه تواضع هنگامی استوده است که برای خدا و در راه خدا باشد و از انگیزه های عالی و اهداف بلند آسمانی نشأت بگیرد، ولی اگر هدف از تواضع خدا نباشد و برای خدا فروتنی نکند، این ذلت و خواری است و انسان مؤمن و متخلف به اخلاق حسن زیربار ذلت و خواری نمی رود. بنابراین، مطلق گرایی در مسائل اخلاقی نادرست است و به قول شاعر:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست
که هر چیزی به جای خویش نیکوست.

وَالْمُجْدِ لِلَّهِ الْعَالِيِّ الْمُسْتَقْبَلِ يَعْلَمُ مَا لَنَا وَجِئْنَا بِهِ وَالْأَطْهَرُ لِلْعَصْرِ لَا يَمْسِيَنَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِالْأَخْرَيْنِ

در زیارتی کلیل ماب غریب خود را برای اعذر طلب کرد و پسر را بخواصه سلطان شد آن کمربند فرمود ^{۱۱۱}
(برنده همیش، زاده همیش) اگر زندگی را بعد از هجر عازم خواهد کرد از هر چیزی خود کمتر نماید ^{۱۱۲}

بلکه از هر دو کمتر باشد و غریب خود را کنار نماید ^{۱۱۳} از راه راهی پیشی اصلی کمتر نماید ^{۱۱۴}

کمتر نماید ^{۱۱۵} از این فقر و محرومیت از طبقه ای این می کند که در سیستم پژوهی سعدی این کمربند را دارد

کمتر نماید ^{۱۱۶} از هر چیزی که نداشته باشد ^{۱۱۷} در این حق طبقه ای این می کند که در این نهضت همچنان که

پادشاه فریاد کرده ای این می کند که در برابر آن ای امر (وصیب بفریادند)، دلزی و خسته همچنان که

صلی عذر و رذیلم و نیز ملاحده همچنان که از اینها دو خبر داشتم صادق می گویم که از این همیشگاران ^{۱۱۸} اینها

کمتر نماید ^{۱۱۹} هر چیزی که برای این فقر ناشی از این می کند که در این حق طبقه ای این می کند ^{۱۲۰}

امیر کوکار از این می کند که در این فقر ناشی از این می کند ^{۱۲۱} از این می کند ^{۱۲۲} از این می کند ^{۱۲۳} از این می کند ^{۱۲۴}

نهان را در کجا های ای این می کند ^{۱۲۵}

کمتر نماید ^{۱۲۶}

مقدمه

یکی از بدیهی‌ترین ارزش‌های اجتماعی پای‌بندی به تعهدات است که مقبولیت عمومی دارد و همه عقلاً بر آن متفقند تا آن جا که و برخی از اندیشمندان غربی، ریشه همه ارزش‌های اجتماعی را در قراردادها و تعهدات، اعم از قراردادهای آگاهانه و رسمی یا قراردادهای ارتکازی و ضمنی خلاصه کرده‌اند.

دموکراسی و لیبرالیسم غربی بر اساس نظریه قرارداد اجتماعی پی‌ریزی شده است و قرارداد اجتماعی و تعهدات را سرچشمه حقوق می‌داند. بر این مبنای تنها چیزی که برای همیشه ثابت و تغییر ناپذیر باقی می‌ماند حق شرکت در قرارداد اجتماعی، عمل کردن در چارچوب آن و پای‌بندی به تعهدات اجتماعی است. این‌ها دارای ارزش ثابتی هستند و زمان و مکان خاصی نمی‌شناستند؛ اما حقوق ناشی از قراردادها، از این دیدگاه، کم و بیش متغیر است و شرایط مختلف جامعه، از نظر محیط جغرافیایی، زمان و غیره، در تغییر آن‌ها مؤثر خواهد بود. خلاصه آن‌که حتی این گونه مکتب‌ها، که ارزش‌های اخلاقی و حقوق را متغیر و نسبی می‌دانند، ارزش عمل به قراردادها و پای‌بندی به تعهدات را ثابت و همیشگی دانسته‌اند. شبیه ارزش قراردادها و پای‌بندی به تعهدات، ارزش امانت‌داری و امین‌بودن است؛ یعنی لزوم رد امانت، حکمی ثابت و همیشگی است که در هیچ شرایطی تغییر نمی‌کند. شاید بتوان گفت که ارزش امانت‌داری، یکی از مصادیق ارزش پای‌بندی به تعهدات و قراردادها است؛ زیرا در واقع، عقد امانت، قراردادی است که بین امانت دهنده و امانت گیرنده بسته می‌شود و امانت گیرنده بر اساس این قرارداد، متعهد می‌شود که امانت را حفظ کند و آن را به امانت دهنده برگرداند.

حکم عقل درباره وفای به عهد و امانت‌داری

وجوب رد امانت و وفای به عهد از مستقلات عقلیه است؛ یعنی از احکامی است که عقل، بدون نیاز به راهنمایی شرع، آن را درک می‌کند. شرع در مورد لزوم رد امانت، و وجوب وفای به عهد، اعمال مولویت نمی‌کند، بلکه حکم شرع در این زمینه، حکم ارشادی است و اگر ما

هیچ دلیل شرعی بر وجوب وفای به عهد و لزوم رد امانت نداشتم؛ همین حکم عقل برای اثبات حکم شرعی کافی بود.

البته عده‌ای از محققان علم اصول معتقدند که منظور از این نوع مستقلات عقلیه (یعنی مستقلات عقلیه در محدوده ادراکات عملی، مثل وجوب رد امانت، لزوم وفای به عهد، خوبی عدالت و زشتی ظلم) چیزی جز آرای محموده نیست. این‌که می‌گوییم: عقل، مستقلاب و بدون کمک شرع، حکم به این‌گونه احکام عملی می‌کند، منظور این نیست که این‌گونه احکام بدیهی عقل عملی، واقعاً مثل بدیهیات عقل نظری هستند؛ بلکه منظور حکم عقل در مورد امور اعتباری است که نمی‌توان برای اثبات آن، برهان اقامه کرد. مسائلی که بر این‌گونه احکام مترب می‌شود، جنبه جدلی دارد؛ زیرا همان‌طور که اشاره شد، این‌ها از آرای محموده‌اند و آرای محموده، از مقدمات قیاس جدلی است.

تحقيق بحث

همان‌طور که قبل‌اهم اشاره کردیم، این‌گونه احکام عقلی نیز قابل اثبات با دلیل و برهان عقلی هستند و ما به راه اثبات این‌گونه احکام اشاره کرده و گفته‌ایم که ماکارهای خداوند را حکیمانه و آفرینش جهان و انسان را هدفمند می‌دانیم و سپس به این تیجه می‌رسیم که متعلق اراده‌اللهی و هدف از افعال او، کمال موجودات خواهد بود؛ اما از آن‌جاکه در جهان طبیعت تزاحم هست و همه موجودات نمی‌توانند به کمال خاص خود برسند و یا اگر هم رسیدند، بر این کمال باقی بمانند ناچار باید مسیر حل و فصل این تزاحمات به گونه‌ای باشد که برآیند مجموعشان کمال باشد؛ یعنی موجودات را که با هم می‌ستجیم، در مجموعه آن‌ها کمال بیشتر از نقص باشد و بیان بهتر سیر کلی موجودات، در مجموع به سوی کمال باشد. این مطلب در فلسفه به این شکل بیان شده است که خیر در جهان خلت، باید غالب بر شر باشد.

مثلاً وجود انسان، برای بقا و رسیدن به کمال، باید از چیزهای دیگری ارتزاق کند و تیجه، آن می‌شود که گیاه، حیوان و دیگر چیزها فدا شوند تا انسان باقی بماند و به کمال برسد. حال اگر قرار باشد همه گیاهان و همه حیوانات هم باقی بمانند، طبیعی است که انسان نمی‌تواند باقی بماند، رشد کند، به زندگی ادامه دهد و به کمال لایق خود برسد. به این جهت است که می‌گوییم: مطلوب این است که مسیر کلی حرکت موجودات به سوی کمال باشد و برآیند کلی آن‌ها باید کمال باشد؛ زیرا ذات خداوند اقتضای کمال را دارد و با برهان «لم» اثبات می‌کنیم که عالم دارای نظام احسن است و سیر کلی آن به سوی کمال است.

فعل و انفعالات و تأثیر و تأثیراتی که بین موجودات طبیعی هست تا آن جا که به صورت طبیعی و تکوینی انجام می‌گیرد؛ جای ارادهٔ تشریعی خداوند نیست؛ چون ارادهٔ تشریعی، متعلق به فعل فاعل مختار است؛ یعنی به فعلی تعلق می‌گیرد که با ارادهٔ اختیار فاعل انجام می‌شود. در بین موجودات این جهان، دست کم یک نوع موجود داریم که فاعل مختار است؛ یعنی هم می‌تواند به سوی خیر و کمال حرکت کند و هم به سوی شر و نقص؛ اما با توجه به اصلی که بیان کردیم، باید آفرینش طبیعت انسان‌ها و تنظیم گرایشات و تمایلات به گونه‌ای باشد که در مجموع، کارهای نیک آنان بر کارهای شرشار مسلط باشد و انسان‌های نیکوکار بیش‌تر از انسان‌های شرور باشند و اگر از نظر تعداد، انسان‌های نیکوکار از انسان‌های شرور بیش‌تر نباشد، دست کم، از نظر کیفیت و مراتب و درجات خوبی، کارهای نیک و انسان‌های نیکوکار از آن‌چنان کیفیت بالا و درجات بلندی برخوردار باشند که نه تنها تعداد کم کارهای نیک و انسان‌های نیکوکار را در برابر کارهای زشت و افراد شرور جبران کند، بلکه در مجموع، سبب سلط و غلبهٔ کیفی کارهای نیک و افراد نیکوکار بشود.

کوتاه سخن این‌که ارادهٔ تکوینی خداوند به تحقق کمالات انسانی و غلبهٔ آن‌ها بر شرور و نتایجش تعلق گرفته است و این حقیقت، ایجاد می‌کند که خیر، از نظر کمی یا از جهت کیفی، بر شر غلبه داشته باشد. هم‌چنین، در سایهٔ این ارادهٔ تکوینی است که ارادهٔ تشریعی نیز تحقق می‌یابد؛ زیرا ارادهٔ تکوینی خداوند به این تعلق گرفته است که انسان از مسیر اختیار خود، با انجام کارهای نیک به کمال لایق خود برسد و از آن جا که دست یابی انسان به کمال لایقش بدون هدایت و راهنمایی الهی ممکن نیست، خداوند او را هدایت می‌کند و به او فرمان می‌دهد تا از راهی برود که منتهی به کمال او می‌شود. بنابراین، همان ارادهٔ تکوینی خداوند، که به تکامل اختیاری انسان تعلق گرفته، زمینه‌ساز به وجود آمدن یک نظام تشریعی برای انسان است که وی را به سوی کمال و سعادت خویش هدایت می‌کند.

از سوی دیگر، از آن جا که ارادهٔ تکوینی خداوند به تکامل انسان تعلق گرفته و تکامل انسان نیز متوقف بر فراهم شدن شرایطی است، پس ارادهٔ تکوینی خداوند مقتضی این است که آن شرایط فراهم شود؛ به عنوان مثال، تکامل انسان متوقف بر این است که بتواند از موجودات طبیعی دیگر، همانند گیاهان و حیوانات بهره ببرد و از آن‌ها تغذیه کند. نتیجهٔ می‌گیریم که این ارادهٔ تکوینی الهی ایجاد می‌کند که در ارادهٔ تشریعی خداوند و در شرع مقدس، برای استفاده از این گونه موجودات طبیعی، حقوقی برای انسان در نظر گرفته شود؛ یعنی حق داشته باشد که

در موجودات طبیعی تصرف کند و از آن چه در مسیر تکامل برایش مفید است، بهره‌مند گردد و به طور کلی حق داشته باشد با تصرف در موجودات، شرایط تکامل خویش را فراهم آورد.

مستقلات عقليه در احکام عملی

بيان فوق نشان می‌دهد که به طور اجمال و در عالم ثبوت و نفس الامر، یک سلسله احکام و حقوق وجود دارد؛ ولی در مورد اثبات مصاديق این احکام و حقوق باید گفت که تا آن‌جا که انسان با عقل و درک خود، به یقین و وضوح مصاديقی را بشناسد که در مسیر تکامل برایش مفیدند و در دست یابی به کمال، هیچ‌گونه منع و ضرری برایش ندارند، در چنین مواردی انسان با درک عقلانی خویش قادر به کشف حق و تکلیف خود خواهد بود. بدیهی است که همه موارد و مصاديق، یکسان نیستند و انسان در بسیاری از موارد، به کمک ادراکات عادی و عقلانی خویش نمی‌تواند حقوق و تکالیف را تشخیص دهد و نمی‌تواند بفهمد که آیا واقعاً دست یابی به کمال، متوقف بر چنین حقوق و تکالیفی هست یا نه. گاهی نیز به خاطر این که تراحماتی وجود دارد و قادر نیست اهم و مهم را درک و بر اساس آن حکم کند، قادر به درک حقوق و وظایف خویش نیست.

در مواردی که انسان قادر به تشخیص حق و تکلیف خود نیست، وحی تعیین‌کننده خواهد بود؛ اما در یک حکم کلی، عقل به طور بدیهی به ما می‌گوید که هدف از تشریع وامر و نهی در دین و محتویات وحی، کمال انسان است و شرع باید در راه کمال به انسان کمک کند. البته یک سلسله حقوق برای انسان‌ها در رابطه با طبیعت مطرح می‌شود که انسان در چارچوب آن حقوق قادر است دریابد که از کدام موجودات طبیعی حق استفاده دارد؛ اما این حقوق با مقررات اجتماعی و حقوق مصطلخ در علم حقوق فرق می‌کند و از این رو است که متقابلاً، برای موجودات دیگر نیز چنین حقوقی بر انسان اثبات می‌شود؛ مانند حق زمین، درختان و حیوانات بر انسان. این یک مفهوم گسترده از حق است که در دین مطرح می‌شود؛ اما در علم حقوق از این‌گونه حق‌ها بحثی به میان نمی‌آید، بلکه فقط روابط اجتماعی و حقوق انسان‌ها بر یکدیگر مطرح می‌شوند.



آن‌شناشیدیم و معلوم شد که هر کدام دارای یکی از این سه دیدگاه عمده‌اند:

۱. منشأ حقوق، اراده دولت است.

۲. منشأ حقوق، اراده ملت است.

۳. منشأ حقوق فطرت و طبیعت انسان است.

اکنون می‌خواهیم بگوییم که هیچ یک از این سه دیدگاه، مورد تأیید فلسفه اخلاق و فلسفه حقوق اسلامی نیست؛ مثلاً صرف این که در ساختمان آفرینش انسان دستگاه گوارش و دهان و دندان وجود دارد، نمی‌تواند دلیل قانع کننده‌ای باشد بر این که انسان حق دارد از خوردنی‌ها بخورد و به اصطلاح، این «باید»، از آن «هست» برنمی‌خیزد.

این که گفته می‌شود انسان به دلیل داشتن جهاز هاضمه و دهان و دندان، به طور طبیعی حق دارد آن‌چه را که در طبیعت، باب دندان خود یافت، بخورد، همانند همه اصول دیگر حقوق طبیعی، از آرای محموده است که البته جای خود را دارند؛ اما بدیهی و برهانی نیستند. همه انسان‌ها قبول دارند که انسان باید غذا بخورد؛ ولی شاید به خاطر نفع طلبی خودشان است که چنین حکمی می‌کنند ته بر اساس دلیل و برهان و حکم عقل. به هر حال، دلیلی که در مقدمات آن از آرای محموده استفاده شود، برهان نیست، بلکه جدل است.

دیدگاه کسانی که می‌گویند: اراده دولت منشأ حقوق است، کاملاً پوج و بی‌اساس است؛ زیرا دولت نیز از همین انسان‌ها ترکیب می‌شود و تافته جدا باقتهای نیست و اگر انسان‌ها طبیعاً تجاوز‌گر باشند، اعضای هیئت حاکمه هم جدای از دیگران نیستند، بلکه گروهی از همین انسان‌های بد طینت و شرور خواهند بود.

با توجه به آن‌چه گفته شد، سنتی و بی‌پایگی سخنان کسانی چون ماکیاول و هابس روش می‌شود که می‌گفتند: انسان‌ها گرگ صفت هستند و تجاوزگری، ذاتی آنان است، پس باید دولتی بالای سرشاران باشد و بر آن‌ها فرمان براند. مفهوم واقعی این سخن، آن است که چون مردم گرگ صفتند، باید در چنگال یک گرگ قوی‌تر، یعنی دولت، گرفتار باشند؛ زیرا دولت هم، از همین مردم گرگ صفت تشکیل شده است؛ اما در این جا ما حق داریم بپرسیم که اگر یک گرگ قوی‌تر به نام دولت، بر مردم مسلط شد، از نظر منطقی چرا باید دیگران از او اطاعت کنند؟ اگر فقط به خاطر این‌که دولت، زور و قدرت دارد، ما باید از او اطاعت کنیم و راه‌گریزی نداریم، پس باید گفت که چنین بایدی هیچ مفهومی جز اضطرار ندارد؛ یعنی دیگران چاره‌ای جز اطاعت از دولت ندارند.

غیر تسلیم و رضا کوچاره‌ای

در کف شیر نر خون خواره‌ای

اما اضطرار هیچ‌گاه به این معنا نیست که لازم باشد انسان پیوسته از دولت اطاعت کند بلکه تا وقتی که چنین اضطراری وجود دارد، انسان ناگزیر از اطاعت خواهد بود همین که نیازی به اطاعت نبود و این اضطرار برداشته شد، می‌تواند از دستورات دولت سرپیچی کند. حاصل آن که از دلیل ماکیاول و هابس نمی‌توان نتیجه گرفت که هر چه دولت فرمان دهد، اطاعت آن بر ما لازم است. تنها نتیجه‌ای که می‌توان از آن گرفت این است که تا وقتی که ما ناچاریم و تا آن‌جا که کارهای ما در منظر دولت است و دولت می‌تواند آن‌ها را ببیند و از آن‌ها آگاه شود، باید او را اطاعت کنیم و در غیر این صورت، یعنی اگر ناچار نباشیم و یا کارهای ما از دید دولت مخفی باشد، اطاعت او لازم نیست و بر این اساس، وجود هیچ‌گونه ارزش اخلاقی و حقوقی را نمی‌توان از اطاعت دولت نتیجه گرفت.

البته سخن‌کسانی که منشأ حقوق را مردم می‌دانند و معتقد‌ند که حقوق بر اساس قراردادها پدید می‌آید، تا اندازه‌ای موجه‌تر است؛ یعنی وقتی مردم تعهد کردنده که مقابلاً کارهای را انجام دهند و در عمل هم به این قرارداد پای‌بند بودند، چنین قراردادی، به ویژه اگر عادلانه هم باشد، موجب می‌شود که مردم زندگی منظم و آرام و آسوده‌ای داشته باشند. از این‌جا است که گفته می‌شود: لزوم احترام به تعهدات، قراردادها و امانت‌ها از احکام مستقل عقلی است.

اما اگر دقت کنیم، این سخن نیز یک مطلب بدیهی عقلی نیست، بلکه این هم از آرای محموده است که معمولاً می‌گویند: عقل سليم چنین قضاوت می‌کند و ریشه‌اش تیازه‌ها و خواسته‌های انسان است. البته ما می‌توانیم به گونه‌ای دیگر و با توجه به همان نکته‌ای که قبل از گفته، یعنی حکمت آفرینش و هدف الهی، این قضایا را به صورت برهانی در بیاوریم. بعضی دیگر گمان کرده‌اند که خداوند ارزش‌ها را با امر و نهی ایجاد می‌کند و امر الهی منشأ پیدایش ارزش‌ها و حق‌ها است؛ یعنی ارزش‌ها و حق‌ها صرف نظر از امر الهی واقعیت نفس الامری ندارند؛ اما این سخن نیز مورد قبول نیست.

دیدگاه مورد قبول

ما معتقد‌یم که ارزش‌ها و حق‌ها دارای نوعی واقعیت نفس الامری هستند؛ یعنی واقعیت نفس الامری آن‌ها رابطهٔ علی و معلولی بین کارهای ارزشی و تاییجی است که بر آن‌ها مترب می‌شود و کمالاتی است که با آن‌ها تحقق می‌یابد، تاییج و کمالاتی که مطلوب ذاتی و خود به خودی هستند و باید تحقق پیدا کنند.

اما این که می‌گوییم: آن کمالات باید تحقق پیدا کنند، این «باید» یک «باید» اخلاقی نیست، بلکه یک «باید» فلسفی است. منظور ما از باید فلسفی، این است که صفات الهی، مقتضی تحقق آن کمالات است نه این که ما می‌خواهیم دستور اخلاقی برای خدا صادر کنیم.

البته، همان طور که گفتیم، صفات الهی ذاتاً اقتضای تحقق کمال را دارد؛ اما چون انسان موجودی مختار است و کمال نهایی او از مجرای اراده و اختیارش حاصل می‌شود، خداوند کمالات انسان را جبراً به او افاضه نمی‌کند، بلکه برای این که انسان با اراده و اختیار خود به کمالاتش نایل شود، او را بر اساس حکمت خود، هدایت کرده و احکامی را تشریع و توسط پیامبران به وی ابلاغ می‌کند تا او با اختیار خود و با پایبندی به آن احکام، به کمالات اختیاری خود دست یابد.

بنابراین، پشتونه ارزش‌های اخلاقی و حقوقی، رابطه نفس الامری و واقعی علیت میان افعال ارزشی و کمال انسانی است و بایدهای ارزشی، تعبیرها و بیاناتی از ضرورت‌های بالقياس هستند که بین علت‌ها، یعنی کارهای اختیاری، و معلول‌هایشان، یعنی کمال انسانی، وجود دارد.

بعضی دیگر گمان کرده‌اند که کمال، یک مفهوم ارزشی است و در ارتباط با میل و خواست انسان معنا پیدا می‌کند؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم: میوه‌گلابی کمال دارد، به خاطر این است که ما آن را دوست داریم و از خوردن آن لذت می‌بریم و اگر مزه‌اش تغییر کرد و بد مزه شد، می‌گوییم: کمالش را از دست داد؛ چون در این صورت، دیگر برای ما مطبوع و لذت‌بخش نیست. پس کمال، یک امر اعتباری، نسبی و تابع خواست و میل انسان است و واقعیتی در ورای میل و سلیقه ما و مطلوب بودن و لذت‌بخش بودن برای ما ندارد.

این سخن نیز درست نیست؛ زیرا منظور از کمال در اینجا کمال فلسفی، به معنای شدت وجود است؛ یعنی یک موجود ممکن است نسبت به موجود دیگر مرتبه بالاتری از وجود را داشته باشد؛ مثلاً وقتی نباتات را با جمادات می‌سنجمیم - صرف نظر از این که ما از کدام یک از آن دو بیش تر بهره‌مند می‌شویم و کدام یک برای ما لذت بخش تر است - به وضوح در می‌یابیم که نباتات کامل‌تر از جمادات است؛ زیرا می‌بینیم که هر چه را جماد دارد، نبات هم دارد، اما نباتات چیزهای دیگری نیز دارد که در جماد نیست. گیاه رشد و نمو، تغذیه و تولید مثل دارد که این‌ها در جماد نیست و این نشانه بتر و کامل‌تر بودن نبات نسبت به جماد است؛ ولی این کمال ربطی به خواست و میل ما ندارد.

در تأیید این سخن، خوب است به این حقیقت توجه کنیم که نیاز ما به آب و هوا از همه چیز بیشتر است؛ اما هیچ کس نمی‌گوید که کمال آب و هوا از کمال درخت گلابی بیشتر است. پس کمال، یک مفهوم عقلی واقعی است نه تابع خواست، میل و سلیقه‌ما. وقتی که گفته می‌شود: انسان باید به کمال خود برسد، منظور همین کمال واقعی است و در مورد انسان، عالی‌ترین نقطه کمال او قرب به خدا است که یک امر واقعی است.

گرایش به کمال

خدای متعال در هر موجود باشурی، گرایشی قرار داده است که وی را به سوی کمال لایقش می‌کشاند و این از حکمت‌های بزرگ الهی است. چون هر موجودی باید به سوی کمال خود سیر کند، خداوند گرایش به کمال را در نهاد او قرار داده است. از این رو است که آن موجود، کمال خود و هر آن‌چه را که در مسیر کمال، برای او سودمند است، دوست دارد و از آن لذت می‌برد؛ اما کمال، خود به خود، دارای حقیقت بوده و تابع میل انسان نیست.

بنابراین، وقتی که می‌گوییم: انسان باید به کمال خود برسد، این سخن ما متضمن یک مفهوم اخلاقی نیست، بلکه به یک مفهوم تکوینی و فلسفی اشاره دارد و بیانگر این حقیقت است که ذات اقدس الهی اقتضا دارد که عالم، از یک کمال وجودی برخوردار شده و جهت حرکتش به سوی آن کمال باشد. اگر تزاحماتی هم هست، ملاک ما در رفع این تزاحمات باید دست یابی انسان به کمال بیشتر باشد. این یک مسئله فلسفی و واقعی است؛ اما وقتی در می‌یابیم که فعل اختیاری انسان سبب تحقق کمال می‌شود و احساس می‌کنیم که برای دست یابی به کمال باید کارهای خاصی را انجام دهیم و کارهای خاصی را ترک کنیم، در اینجا است که اخلاق و ارزش اخلاقی مطرح می‌شود.

بنابراین، ارزش، عارض بر فعل اختیاری می‌شود از آن جهت که وسیله‌ای است برای تحقق کمال؛ اما خود کمال، از آن جهت که فعل اختیاری نیست، بلکه صفت یک وجود عینی یا یک مرحله وجودی است، متصف به ارزش اخلاقی نمی‌شود؛ زیرا ارزش اخلاقی، تنها می‌تواند بر افعال اختیاری انسان عارض شود و خارج از دایره افعال اختیاری، قابل طرح نیست. پس وقتی که می‌گوییم: انسان باید کامل شود، اگر منظور، تحقق آن کمال نهایی است، این «باید» باید اخلاقی نیست؛ زیرا متعلق آن، خود کمال است و فعل اختیاری نیست؛ اما اگر منظور این است که باید کاری کند که او را به کمال برساند، در این صورت، این «باید» یک باید

اخلاقی است؛ چرا که به فعل اختیاری انسان تعلق گرفته است و می‌تواند بیانگر ارزش اخلاقی یا حقوقی باشد.

عهد یک طرفه

کلمه «عهد» در قرآن کریم به چند معنا به کار رفته است. گاهی به معانی سفارش و توصیه و تأکید کردن به کار رفته که لازمه‌اش امر و فرمان است. در این گونه موارد، واژه «عهد» با کلمه «الی» متعدد می‌شود و جنبه انشایی دارد.

عهد به این معنا، دو گونه کاربرد دارد: گاهی به صورت عام متوجه همه مردم است و گاهی نیز متوجه یک طایفه و گروه و یا یک فرد خاص است؛ مثل آن که خداوند در یکی از آیات، خطاب به همه مردم می‌فرماید:

۱۰۷۴ ﷺ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا
صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ۚ ۱.

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد نکردم و به شما سفارش نکردم که شیطان را اطاعت نکنید که دشمن آشکار شما است و مرا اطاعت کنید که این است راه راست؟ کلمه عهد در این آیه، به معنای تعهد طرفینی نیست، بلکه توصیه و سفارشی است از طرف خداوند به مردم، گو این که ممکن است بر «عهد السُّت» و «میثاق عالم ذر» تطبیق شود که در آیه دیگری نیز از آن، سخن به میان آمده است:

۱۰۷۵ أَخَذَ رَبِّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشَهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّكُنْ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَى ۲.

یعنی عهد را حمل بر تعهد طرفینی خدا و خلق کنیم که او را به رویت بشناسند و پذیرند؛ اما به نظر ما معنای عهد، هنگامی که با الی متعدد شود، چیزی جز تأکید، وصیت و سفارش نیست، بنابراین، باید عهد در این آیه را بر «میثاق عالم ذر» حمل کرد.

از این‌رو، آیه ۱۰۷۵ ... به این معنا است که ای فرزندان آدم! آیا به شما سفارش و تأکید نکردم که شیطان را نپرستید که او دشمن شما است و تنها خدا را بپرستید که این راه مستقیم است؟

دلیل بر این که عهد در این آیه با «عهد السُّت» تطبیق نمی‌کند، این است که ظاهراً در «عهد السُّت» شیطان مطرح نبوده و در آیه‌ای که «عهد السُّت» ذکر شده، سخنی از شیطان به میان نیامده است، بلکه خدای متعال بندگانش را شاهد بر خودشان قرار داده و آنان هم با مشاهده خویش گواهی داده‌اند که خداوند پروردگارشان است. البته لازمه این گواهی و این باور، آن است که عبادت آنان تنها برای خدا باشد نه غیر خدا؛ زیرا لازمه پذیرش رویت الهی، این است که او را معبد خود گیرند و رب بودن و معبد بودن غیر خدا را انکار کنند.

احتمالاً مصدق این عهد خدا با بنی آدم، همان خطاب خداوند به آدم است که هنگام

هبوط به این جهان فرمود:

إِهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يُأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَلَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْرَجُونَ!

همگی بر زمین فرود آید. پس هرگاه از سوی من (دستورات دینی برای) هدایت به سوی شما آمد، هر کس از آن پیروی کند، خوف و ترسی بر او نخواهد بود و نه ایشان غمگین شوند.

در چنین مقامی بود که خدای متعال اشاره به شیطان فرموده، او را دشمن انسان معرفی کرد و انسان را از پیروی وی بر حذر داشت. به هر حال، معنای عهد در اینجا تأکید بر فرمانی است که خدای متعال متوجه بندگان خود نمود و همان طور که گفتیم، عهده‌ی یک طرفه است. گاهی نیز در قرآن این عهد متوجه گروه‌ها یا افراد خاصی شده است؛ از جمله در آیه:

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَسَيَّرَ وَلَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْمًا.

ما از پیش، با آدم عهد کردیم، پس آدم (آن عهد را) فراموش کرد و برای او عزم و اراده‌ای نیافتیم.

این عهد، اشاره به فرمانی است که در آن، خداوند آدم را از نزدیک شدن به درخت خاصی نهی فرموده بود و معنای آیه، این است که ما محققان پیش از این به آدم تأکید و سفارش کردیم که از میوه این درخت نخورد؛ اما او فراموش کرد و ما اراده و عزم محکمی در او نیافتیم. در آیه دیگری عهد الهی متوجه حضرت ابراهیم و اسماعیل شده است:

وَعَيْدُنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا يَبْيَسَ لِلطَّائِفَيْنَ وَالْعَالَمَيْنَ وَالرَّجْعَيْنَ السُّجُودَ^۱.

با ابراهیم و اسماعیل عهد (و به ایشان امر) کردیم که خانه خدا را برای کسانی که می خواهند طوف کنند آماده و (از آثار شرک و پلیدی‌ها) پاک و ظاهر کنند.

بدیهی است که عهد در این آیه، چیزی جز توصیه و سفارش نیست و خداوند به حضرت ابراهیم و اسماعیل فرمان داد که خانه خدا را از آثار شرک و بتپرستی پاک کنند تا برای مناسک و اعمال خدا پرستان آماده شود.

هم‌چنین خداوند در آیه‌ای دیگر، از قول عدهای از کفار نقل می‌کند که وقتی پیغمبر خدا آنان را به پذیرش دین حق و ایمان به آن دعوت کرد، آنان در پاسخ وی گفتند:

إِنَّ اللَّهَ عَهْدُ إِلَيْنَا أَلَا تُؤْمِنُ لِرَسُولِنَا حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانِ تَأْكُلُهُ النَّارُ^۲.

خداوند به ما دستور داده که به هیچ پیغمبری ایمان نیاوریم مگر آنکه نزد ما قربانی کند و آتش، قربانی وی را بوزاند.

منظورشان این بود که آوردن چنین قربانی‌ای نشانه پیامبری و حقانیت ادعای نبوت خواهد بود و به دعوت کننده می‌گفتند: تو هم باید همین کار را بکنی. ما در اینجا درباره این که آنان بر چه اساسی این حرف را می‌زند، بحث نمی‌کنیم، بلکه منظور ما این است که «عهد» در این آیه نیز به معنای سفارش، توصیه و دستور به کار رفته است.

در بعضی موارد نیز کلمه «عهد» در قرآن به طور یک طرفه به کار رفته است؛ اما منظور از آن، یکی از مناصب الهی و مقامات آسمانی است که به کسی داده می‌شود؛ مانند منصب نبوت یا منصب امامت. در داستان حضرت ابراهیم آمده است که خدای متعال وقتی که منصب امامت را به وی عطا کرد، آن حضرت این مقام را برای فرزندانش نیز درخواست کرد؛ اما خداوند پاسخ داد که عهد من به ستمکاران نمی‌رسد^۳ و منظور از عهد، همان منصب امامت بود که امری یک طرفه است و جنبه طرفینی و قراردادی ندارد.

عهد دوطرفی (قرارداد)

در برخی موارد نیز عهد به معنای قرارداد دوطرفه آمده است که اصطلاحاً به آن، معاهده نیز

۱. بقره / ۱۲۵.

۲. آل عمران / ۱۸۳.

۳. وَإِذْ أَبْتَأَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّهِ بِكَلْمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ فَالَّتِي جَاءَهُكَ لِلثَّالِثِ إِنَّمَا فَالَّذِي ذَرَّيْتَنِي فَالَّذِي لَأَبْتَأَلَ عَهْدِي
الظَّالِمِينَ (بقره / ۱۲۴).

گفته می‌شود. عهد به این معنا گاهی بین دو فرد، دو گروه، دو جامعه، جامعه و فرد، جامعه و گروه و یا گروه و فرد برقرار می‌شود و گاهی نیز بین انسان و خداوند تحقق پیدا می‌کند. عهدی که بین انسان با خدا است، اگر انشای آن از سوی انسان باشد، با خدا شرط می‌کند که اگر فلان درخواست من را برآوری، من نیز فلان کار خیر یا فلان عبادت را انجام خواهم داد؛ یعنی در واقع، مصدق نذر مشروط می‌شود.

عهدی که میان فرد و جامعه برقرار می‌شود به این صورت است که اعضای جامعه با یک فرد، به عنوان رهبر جامعه، میثاق می‌بنند که از او حمایت و فرمانش را اطاعت کنند. از معاهده میان فرد و جامعه، در قرآن کریم و روایات، با واژه «بیعت» یا «مبايعت» یاد شده است. در قرآن آمده است:

إِنَّ الَّذِينَ يَتَابُعُونَكَ إِنَّمَا يَتَابُعُونَ اللَّهَ يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ!

حققاً کسانی که با تو بیعت می‌کنند، با خدا بیعت می‌کنند (و آن گاه که دست در دست تو می‌گذارند) دست خدا بالای دست آنان است.

تفسران برای جمله **يَدِ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** معانی مختلفی را ذکر کرده‌اند؛ از جمله آن که زمانی رسم براین بود که به هنگام بیعت مردم با رهبرشان او دستش را دراز می‌کرد و مردم دستان زیر دست او قرار می‌دادند. این آیه می‌فرماید: بیعت با پیغمبر به منزله بیعت با خدا است. شاید بهترین معنا برای جمله مذکور، این باشد که خداوند می‌خواهد به مردم بگوید: وقتی که با پیغمبر بیعت می‌کنید، دست خدا روی همه دست‌ها قرار دارد در واقع، با خدا بیعت می‌کنید؛ اما برخی از مفسران، این جمله را مستقل معنا کرده و گفته‌اند: منظور این است که قدرت خدا فوق قدرت‌های دیگر است.

عهد میان دو گروه یا دو جامعه، مانند این که جامعه اسلامی با دولت‌ها و ملت‌های دیگر معاشه و پیمان بینند. معاهده میان دو جامعه، انواع مختلفی دارد که در فقه مطرح شده است؛ مانند معاهدة ترک مخاصمه (آتش بس)، معاهدة صلح و ترک جنگ، معاهدة همکاری سیاسی، نظامی، اقتصادی و غیره، که با اصلاح دید رهبر جامعه اسلامی با جوامع دیگر منعقد می‌شود. عهد میان افراد و اشخاص، همان معاهدات خصوصی است که روز مرہ بین انسان‌ها برقرار می‌شود و حتی معاملات بسیاری که انجام می‌دهند، داخل در عنوان عهد است، هر چند که در مورد معاملات، غالباً تعبیر عقد به کار می‌رود.

عهد و عقد، در ماهیت، با هم تفاوتی ندارند و به اصطلاح می‌توان گفت که در کاربرد و مصدق، مورد عقد، اخسن از مورد عهد است. بنابراین، آیاتی را که در زمینه عقد داریم، می‌توان در زمرة آیات مربوط به عهد دانست؛ مانند:

يَا أَئِيْهَا الَّذِينَ أَمْتُنُوا أَوْفُوا بِالْعَهْدِ!

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به عقدها پای بند باشید.

ابعاد فقهی و حقوقی عهد

قراردادهای دو طرفه، ابعاد مختلفی دارند که یکی از آن‌ها به جنبه حقوقی و فقهی معاهدات مربوط می‌شود. معاهدات و معاملات، در فقه از زوایای مختلفی بررسی می‌شوند و به پرسش‌هایی درباره آن‌ها از این دست پاسخ داده می‌شود که: آیا معاهده خاص جایز است یا لازم و به اصطلاح، آیا الزام آور است یا نه؟ در چه صورتی خود به خود فسخ می‌شود؟ در چه صورتی حق فسخ به طرفین معاهده یا یکی از دو طرف داده می‌شود؟ یا با چه کسانی بستن معاهده جایز است و با چه کسانی جایز نیست؟ و سرانجام، معاهده چه انواع و اقسامی دارد؟

بعد اخلاقی معاهدات

آن‌چه در این نوشتار مورد توجه ما است، بعد اخلاقی معاهدات است؛ یعنی معاهده از آن جهت که ارزش معنوی دارد و موجب کمال نفس است، در این نوشته بررسی می‌شود. در قرآن آیات بسیاری داریم که به مسلمانان دستور می‌دهند که به معاهدات خویش پای بند باشند. بیشترین تعبیری که در توصیه به پای بندی به عقود و معاهدات در این آیات به کار رفته، تعبیر «وفا» و رعایت است و رایج‌ترین تعبیری که در مورد خود آن‌ها به کار رفته، تعبیر «عهد» است. در آیه‌ای آمده است:

وَالْمُوقُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا.

و در آیه دیگری می‌فرماید:

أَلَّذِينَ هُمْ لَا مَا نَأْتَهُمْ وَعَاهَدَهُمْ رَاعُونَ.

کسانی که به امانت‌ها و عهد خود پای بند باشند.

۱. مائده / ۱.

۲. بقره / ۱۷۷.

۳. مؤمنون / ۸

گاهی نیز از تعبیر «عقد» استفاده شده:
يَا أَئِهَا الَّذِينَ أَمْتَنُوا أُوْفُوا بِالْعَهْدِ!

ای آنان که ایمان آورده‌اید، به عهدها و عقدها پای بند باشید.

بنابراین، تعبیر رایج در قرآن، در مورد معاهدات و قراردادها عبارت است از «عهد»؛ اما در مواردی نیز از تعبیر دیگری استفاده شده است؛ مانند تعبیر «عقد» که نمونه آن گذشت، یا تعبیر «عُقدَة» در آیه

وَلَا تَعْزِمُوا عُقدَةَ النَّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِبَابَ أَجَلَهُ۝.

قصد عقد زوجیت مکنید تا آن‌گاه که مدت عده آنان سرآید.

و تعبیر «إِلَّا» و «ذَمَّة»، آن جاکه می فرماید:

كَيْفَ قَرِنْ تَيْلَهُرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقِبُونَ إِلَّا وَلَا ذَمَّةً؟۝

چگونه می‌توان با مشرکین عهدشکن، وفای به عهد کرد در حالی که اگر بر شما پیروز شوند، هیچ عهد و پیمانی را مراعات نکند.

البته باید توجه داشت که واژه «إِلَّا» به معنای خویشاوندی نیز آمده است؛ چنان که در آیه

دیگر می فرماید:

لَا يَرْقِبُونَ فِي مُؤْمِنِينَ إِلَّا وَلَا ذَمَّةً؟۝

(بشرکان) در مورد هیچ مؤمنی رعایت خویشی و فامیلی و عهد و پیمان نمی‌کنند.

در بعضی موارد در بیان «عهد» از واژه میثاق نیز استفاده شده است. کاربرد میثاق در مورد عهد، تأکیدی است بر این حقیقت که باید طرفین پای بند به عهد باشند تا بیشتر اعتماد و جلب اعتماد کنند؛ چرا که میثاق از ماده «وثوق» و به معنای اعتماد است؛ یعنی در واقع، دو طرف به گونه‌ای عمل می‌کنند که در مجموع، اعتماد و اطمینان بیشتر یکدیگر را جلب کنند، به عهدهشان پای بند هستند و گاهی برای استحکام آن، همراه با عهد، قسم هم می‌خورند.

طبعی است که هر یک از طرفین عهد به آن چه که خودشان معتقدند، سوگند یاد می‌کنند و هر کس که آن را رعایت نکند، در واقع، به مقدسات خود بی‌احترامی کرده است. از این جا

۱. مائده / ۱.

۲. بقره / ۲۲۵

۳. توبه / ۸

۴. توبه / ۱۰

است که گاهی در مورد عهد، تعبیر «یمین» هم به کار می‌رود. هم‌چنین گاهی در مورد عهد، از کلمه «وعده» استفاده شده است؛ مانند: **بِمَا أَخْلَقُوا اللَّهُ مَا وَعَدُوهُ**^۱ که بعداً خواهد آمد.

نقض عهد در قرآن

عام‌ترین تعبیری که در قرآن در مورد پیمان شکنی به کار رفته است، تعبیر «نقض» و «نکث» است. در بعضی موارد نیز از تعبیر «تبديل» یا «اخلاف» استفاده شده است؛ مثلاً در وصف کسانی که به عهد و پیمان خود با خدا پای‌بند هستند، می‌فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ حَدَّقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا يَنْدُلُوا تَبْدِيلًا.^۲

از مؤمنین مردان بزرگی هستند که به عهد و پیمان با خدا پای‌بندند. پس برخی بر آن عهد ایجادگی کردند و بعضی دیگر در انتظار (شهادت) به سر میبرند و هیچ عهد خود را تغییر ندادند (و پیمان شکنی نکردند).

آنان عهد خود را تبدیل نمی‌کنند و تغییر نمی‌دهند. منظور این است که عهدهشکنی نمی‌کنند. قرآن در مذمت از منافقان و عهدهشکنی آنان می‌فرماید:

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَبِنَ أَنَّا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَدِّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا أَتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلُّوا وَهُمْ مُغْرِضُونَ * فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمٍ يُلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَقُوا اللَّهُ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.^۳

بعضی از آنان (منافقان) با خدا عهد بستند که اگر خدا به ما نعمت دهد، تصدق و اتفاق می‌کنیم و از نیکان و شایستگان می‌شویم؛ ولی هنگامی که خدا از فضل و نعمت خود بهره‌مندشان کرد، بخل ورزیدند و روی گردانیدند. خداوند هم به دنبال این کار زشتستان تا روز قیامت نفاقی در دل‌هاشان قرار داد؛ چون آن چه را که با خدا و عده کرده بودند، زیر پا گذاشتند و دروغ گفتند.

در این آیه، در بیان پیمان شکنی منافقان از تعبیر: **أَخْلَقُوا اللَّهُ مَا وَعَدُوهُ** استفاده شده است؛ یعنی در مورد عهد، تعبیر «وعده» به کار رفته و در مورد عهدهشکنی از تعبیر «اخلاف» استفاده شده است.

۱. توبه / ۷۷

۲. احزاب / ۲۲

۳. توبه / ۷۵ - ۷۷

در قرآن مجید نفاق و منافق، تنها به کسانی که اصلاً ایمان ندارند اطلاق نشده، بلکه بر افرادی که ایمانشان ضعیف است و ایمان راسخ و قوی ندارند نیز اطلاق شده است؛ یعنی نفاق درجات و مراتبی دارد و به اصطلاح، «مقول به تشكیک» است. از اینجا است که در آیه مذکور، به کسانی منافق گفته شده که قبلًا با خدا عهد کرده بودند که اگر خدا از فضل خویش به آنان نعمت و وسعت بخشد، انفاق کنند و به پاس این نعمت الهی، در لباس صلاح و مداد و تقوای را آیند؛ اما پس از آن که به وسعت و ثروت و مکنتی رسیدند، بخل ورزیدند و چنان کردند که گویی اصلاً با خدا چنین عهدی نبسته بودند و این عهدهشکنی، موجب نفاق ایشان شد. آری عهدهشکنی چنین اثرباری دارد و کسی که با خدا عهد بیند و عهدهشکنی کند، به واسطه عهدهشکنی و خلف و عده‌ای که با خدا کرده و دروغی که گفته است، ایمانش از دست خواهد رفت و نفاق در دلش پدید می‌آید.

اما مؤمنان واقعی، که با خدا عهد کرده بودند که تا پای جانشان در راه خدا ایستادگی و از پیغمبر خدا حمایت کنند و در راه وفای به این عهد خود پایمردی کردند و تا پای جان و تا مرزا شهادت هم ایستادند، مورد ستایش خاص خداوند متعال قرار گرفتند در برابر صدق و راستی، به آنان وعده پاداش خواهد داد. از این‌رو، درباره مؤمنانی که در عهد با خدا راست گفتند و ایستادگی کردند، می‌فرماید:

لِيَجُزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ.

و درباره منافقان، که دروغ گفتند و عهدهشکنی کردند، می‌فرماید

وَيَعْتَذِبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ.

تا آنان را که راست گفتند (و در عهد خود پای فشردنده) خدا به خاطر راستگویی آن‌ها

پاداشان دهد و منافقین را اگر خواست عذاب کند یا از آن‌ها درگذرد.

در بعضی آیات، خداوند به طور کلی فرمان می‌دهد که عهد خدا را محترم بشمارید و به آن

وفاکنید؛ مانند:

وَأَوْتُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ.

اگر عهده‌ی با خدا بستید، به آن پای بند و وفادار باشید.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * مَا عِنْدَكُمْ يَنْقُضُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَئِنْجَزِينَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ يَأْخُذُنَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^۱.
عهد خدا را با بهای اندک مفروشید که آن‌چه نزد خدا است، برای شما بهتر و سودآورتر است؛ زیرا آن‌چه نزد شما است فانی است و آن‌چه نزد خدا است باقی، و ما صبرپیشگان را به چیزی بهتر از کاری که آنان کردند پاداش خواهیم داد.
یعنی وقتی دیدید که ترک عهد برایتان سود آنی دارد، خلاف عهد نکنید که اگر سود خود را بر عهد مقدم بدارید، در واقع، عهد خدا را با بهای اندک فروخته‌اید.

و در آیه‌ای دیگر چنین آمده:
وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يَوْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلًا^۲.
ایمان از قبل با خدا عهد کردند که پشت به جنگ نکنند و عهد با خدا مورد سؤال و بازخواست است.

گرچه آیه در مورد عهدی است که عده‌ای از منافقان با خدا بسته بودند، اما جمله آخر به صورت یک قاعدة کلی ذکر شده که اعم از آن مورد خاص خواهد بود و نشان می‌دهد هر عهدی که با خدا بیندید، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرد و اگر با خدا عهدی بستید، روز قیامت، این عهد را از شما مطالبه می‌کند.
خداآنده در آیه دیگری خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید:
وَأَوْتُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِنِّي أَعِزُّ فَارَهَبُونِ^۳.
(ای بنی اسرائیل) شما به عهد من وفاکنید تا من هم به عهد شما وفاکنم و از من بر حذر باشید.

پیدا است که این یک عهد طرفینی بوده است؛ یعنی خدا به وسیله پیامبرانش به بنی اسرائیل وعده داده بود که اگر از پیغمبران خدا حمایت و دستوراتشان را اطاعت کنند، در دنیا عزیزشان دارد و برکاتی بر آنان فرو بارد. این عهدی بود که خدا با بنی اسرائیل بسته بود. از این‌رو، در این آیه می‌فرماید: شما به عهdtان وفادار باشید تا من هم به عهدم وفاکنم.

۱. نحل / ۹۵ و ۹۶

۲. احزاب / ۱۵

۳. بقره / ۴۰

در آیه دیگری خداوند فرمان می‌دهد که وَ يَعْهِدُ اللَّهُ أَوْفُوا^۱ که این هم اطلاق دارد و هر عهدی را در بر می‌گیرد.

در دسته دیگری از آیات، به تابع سوء عهشکنی اشاره کرده و عهشکنان را مذمت می‌کند:

الَّذِينَ يَقْضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيَاهِهِ... أُولَئِكَ هُمُ الْخَابِرُونَ^۲.
آنان که عهد خدا را پس از تأکید بر آن بشکستند ... آنان زیان کارند.

و در آیه‌ای دیگر، درباره همین افراد می‌فرماید:
... أُولَئِكَ لَهُمُ الْلُّغْطَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ^۳.

کسانی که عهد خدا را پس از تأکید بر آن بشکستند ... آنان از رحمت خدا به دورند و جایگاه بدی دارند.

و در جای دیگر می‌فرماید:
الَّذِينَ يَشْتَرُونَ عَهْدَ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا حَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
وَلَا يَكُلُّهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظَرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۴.

آنان که عهد خدا و قسم‌های خود را به بهای اندکی بفروشند، در آخرت نصیب ندارند و خداوند در قیامت (به خاطر بدی کارشان) با آنان سخنی نگوید و نگاهشان نکند و آنان را تزکیه و پاکیزه نکند و عذابی دردناک خواهند داشت.

لازم است در اینجا یادآوری کنیم که هر چند بحث اصلی ما درباره عهد اجتماعی است، اما ذکر این آیات نیز، که درباره عهد با خدا است، از سه جهت لازم بود: نخست به خاطر تکمیل بحث عهد. دوم از این جهت که در واقع، عهد با خدا به یک معنا عهد با دیگران و عهدهای اجتماعی را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا که عهد با دیگران و عهد اجتماعی نیز به نوبه خود به شکلی به عهد با خدا باز می‌گردد؛ چنان‌که، پیش از این نیز گفتیم که بیعت با پیغمبر به منزله^۵ بیعت با خدا است و این نکته را از جمله يَدَ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ استفاده کردیم. درباره جمله أَوْفُوا^۶ بعهدي^۷ اُولَئِكَ مَنْ كَفَيْم که این یک عهد طرفینی بوده که یک طرف آن پیغمبر خدا و طرف دیگر

۱. انعام / ۱۵۲

۲. ره / ۲۷

۳. رعد / ۲۵

۴. آل عمران / ۷۷



اینکه تصور نماز شب و جبهه و جهاد را می‌کند اما خود را برای خواندن نماز شب و یا رفتن به جبهه آماده نکرده و مقدمات آن را فراهم نیاورده است. بی‌تردید، این تصورات سراب و خیالی بیش نیست و هیچ‌گونه ارزش و اعتباری ندارد و خدای متعال برای این‌گونه تصور و خیال به کسی پاداش نمی‌دهد.

آنچه ملاک ثواب و عقاب است، نیت و انگیزه جدی است که انسان را به سوی عمل سوق می‌دهد. خداوند اراده انسان را به شرط سعی و کوشش، بالارزش تلقی کرده و به آن ارج می‌نهد، چنانکه می‌فرماید:

وَقَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأَوْلَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا.^۱

هر کس آخرت را بخواهد و برای آن در حد توانش کوشش کند البته به شرط ایمان [به خدا و روز قیامت] سعی و کوشش او پیش خداوند مقبول و مأجور خواهد بود.

مالحظه کنید که خداوند تنها خواستن را معیار ارزش قرار نداده بلکه خواستنی را که توأم با ایمان و عمل صالح باشد ملاک قرار داده است.

— ثانیاً باید دانست که نیت جدی در مقام عمل با دونوع بازتاب روبرو می‌شود: گاهی با موفقیت همراه است و گاه با شکست روبرو می‌شود. یعنی انسان همیشه موفق نمی‌شود به نیت خود جامه عمل پیوшуند، اما در هر دو صورت چون نیت جدی است ارزش دارد هر چند در پاره‌ای از موارد موضع خارجی مانع از تحقق آن می‌شود، و این همان نیتی است که فرموده‌اند بهتر از عمل است.

— ثالثاً باید دانست که نیت مؤمن در صورتی با ارزش است که همراه با اخلاص باشد. به دیگر سخن، حُسن فاعلی مهمتر از حُسن فعلی است، چون حُسن فاعلی دو خاصیت دارد: عمل را نیکو و عامل را نیز نیکوکار می‌سازد. برخلاف حُسن فعلی که هیچ‌گونه تأثیری نسبت به عامل ندارد. یعنی اگر کسی یک کار نیک را بدون اخلاص انجام دهد چون نیت او خالی از اخلاص است برای او هیچ فایده‌ای ندارد و به همین دلیل است که در آیه کریمه آمده:

نیت، اخلاص، و... ۶

الْعَقْلُ يَدِ وَإِثْمُ الرِّضَا بِهِ.^۱

کسی که به کار گروهی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده باشد. اما کسی که مرتکب گناه شده دو گناه دارد[؛ گناه عمل و گناه رضایت به آن عمل] و کسی که فقط راضی بوده یک گناه دارد.

و چنانکه قبلًاً گفتیم احتمالاً مقصود از دو گناه یک گناه، شدت و ضعف معصیت است.

نیت مؤمن و نیت کافر

در روایات اسلامی آمده است:

نَيْتُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِّنْ عَمَلِهِ وَنَيْتُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِّنْ عَمَلِهِ.^۲

نیت مؤمن از عمل او بهتر و نیت کافر از عملش بدتر است.

حال، این سؤال پیش می‌آید که چگونه نیت بهتریا بدتر از عمل است و حال آنکه نیت مقدمه عمل است و مطلوب اصلی که آثار خوب یا بد به همراه دارد خود عمل است؟ اگر نیت بهتر از عمل است پس ما روزی هزار بار نیت جهاد و شهادت می‌کنیم یا هزار مرتبه نیت ایشار و اتفاق و هزار بار نیت شب زنده‌داری می‌کنیم و دیگر نیازی به عمل نداریم زیرا نیت بهتر از عمل است.

□ پاسخ:

— اولاً مقصود از نیت تصمیم جذی و اراده واقعی برای عمل است نه تصور و تخیل ذهنی، زیرا فرق است بین نیت و تصور. توضیح آنکه گاهی انسان نماز، روزه، حج و... را در پیش خود مجسم کرده و تصور نماز خواندن و روزه گرفتن را می‌کند اما هیچ گونه تصمیمی برای نماز خواندن و روزه گرفتن ندارد و یا

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱ / ص ۴۱۱. این حدیث با اندکی تفاوت در شرح غرر (ج ۲ / ص ۱۳۱، شماره ۲۰۸۵) آمده است.

۲. اصول کافی، ج ۲ / ص ۸۴.

آن، بنی اسرائیل بودند و در عین حال، خداوند با تعبیر آن‌ها یقینی آن را عهد خود دانسته است. سوم این که عهد با خدا را نیز می‌توان عهد طرفینی به حساب آورده؛ زیرا یک طرف، خدا است که عهد را انشا کرده و طرف دیگر آن، دیگرانند که کسی آن را قبول کرد، معاهده طرفینی

تحقیق پیدا می‌کند؛ مثلاً خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَتْسَرَ لِلنَّاسِ مِنَ الْأَيْمَانِ مَا يُشَرِّكُونَ^۱

اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری کند و قدم‌هاتان را ثابت و پایدار می‌دارد.

این سخن خدا در واقع، انشای نوعی عهد از سوی خداوند با انسان‌ها است. حال هر کس که خدا و دین خدا را یاری کند، این عهد را قبول کرده است.

مثال دیگر این است که خداوند می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ أَتْسَرَ لِلنَّاسِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفَصَهُمْ وَأَمْرَأَهُمْ يَأْنَ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۲

محققاً خداوند از مؤمنان مال‌ها و جان‌هایشان را خریده است به این قیمت که در

مقابل، برایشان بپشت باشد.

در این جایز در واقع، این عهد و قرارداد از سوی خداوند متعال انشا شده و به اصطلاح، ایجاب آن از طرف خدا انجام شده است و اگر طرف مقابل، قبول کند، معامله تمام و عهد خود جهاد کرد، آن عقد یا ایجاب الهی را قبول کرده است و در این صورت، دو طرف ایجاب و قبول، محقق و عقد و عهد طرفینی کامل می‌شود و وفای به آن لازم است.

تعهدات انسانی یا قراردادهای اجتماعی
بنابر آن‌چه گذشت، گرچه عهد خدا یا عهد با خدا نیز یک عهد طرفینی است، که یک طرف آن خدا و طرف دیگر آن، مردمند، اما ما از این پس به بررسی عهدهای در قرآن می‌پردازیم که دو

طرف آن آدمیانند و آن را «عهد اجتماعی» می‌نامیم.

در مورد تعهدات اجتماعی، یک دسته از آیات، با تعبیر گوناگون به ما توصیه کرده یا فرمان می‌دهند که به تعهدات خود، در برابر دیگران، پای بند باشیم یا افراد پای بند به عهده ستایش می‌کنند و از این طریق، انسان را متوجه لزوم و روحانی پای بندی به عهد می‌کنند.

قرآن در یکجا، کارهای نیک را برمی‌شمارد و افراد نیکوکار را به خاطر کارهای نیکشان

ستایش کرده، می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ يَعْهِدُونَ إِذَا عَاهَدُوا^۱.

در این آیه، به وفای به عهد، به عنوان یکی از کارهای نیک اشاره می‌کند که پای‌بندی به آن،

ستایش برانگیز است و باید مورد توجه باشد.

در آیه دیگری خداوند با صراحة فرمان وفای به عهد می‌دهد و انسان را در برابر تعهدات

خود مسئول دانسته، می‌فرماید:

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِذَا كَانَ مَسْؤُلًا^۲.

در برابر عهد (خود با دیگران) پای‌بند باش که مورد سؤال و بازخواست ترار می‌گیرد.

در دو آیه نیز در مقام معرفی مؤمن و بیان صفات لازم و برجسته او می‌فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَا نَتَّهِمُ وَعَاهَدُهُمْ رَاعُوتَ^۳.

(مؤمنان) آن کسانی هستند که امانت‌ها و عهد خود را رعایت کنند (و به آن‌ها پای‌بند باشند).

در مورد این گونه آیات، باید توجه داشت که امانت‌هم در واقع، مصاديق عهد است و شخص امانت‌دار با قبول امانت از شخص دیگر، در برابر او متعهد شده و با او قرارداد بسته است که تا هنگام مطالبه امانت، آن را نگهداری و از آن مراقبت کند. بنابراین، قبول امانت به منزله عهد طرفینی است و ادائی امانت، به منزله وفای به عهد و خیانت در امانت، به منزله نقض عهد خواهد بود.

دسته دیگری از آیات، افراد عهدشکن و بی‌توجه به پیمان‌های اجتماعی را نکوهش

می‌کند. در یکی از این آیات، در مذمت بنی اسرائیل می‌فرماید:

أَوْ كُلُّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا ثَبَّةً فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ^۴.

چرا هنگامی که عهدی می‌بنندنگروهی از عهد کنندگان پیمان شکنی می‌کنند.

۱. بقره / ۱۷۷

۲. اسراء / ۳۴

۳. مؤمنون / ۱۸ معارج / ۲۲

۴. بقره / ۱۰۰

در این آیه، در مورد پیمان‌شکنی، از واژه «بند» استفاده شده که به معنای دور اندختن و پرت کردن است و با استفهام توبیخی، آنان را به خاطر عهدشکنی نکوهش کرده است.

در آیه دیگری می‌فرماید:

الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقَوْنَ^۱:

(بدترین جانوران نزد خدا آنانند که کفر ورزیده، ایمان نمی‌آورند) آن کسانی که تو با

آنها پیمان می‌بندی، ولی آنان همیشه پیمانشان را نقض می‌کنند.

همان طور که ملاحظه می‌شود، در این آیه، با گزندۀ ترین تعابیر عهدشکنان اجتماعی نکوهش شده و از این رهگذر، ارزش بسیار منفی عهدشکنی آشکار می‌شود. مسئله عهد و پیمان و قرار داد اجتماعی و عهد شکنی، بیش از هر سورة دیگر، در سورة توبه، مورد بحث و توجه قرار گرفته است. بیش از ده آیه از اول این سوره، مربوط به مسئله عهد است. در نخستین آیه آن، که به علامت خشم و غضب الهی و سنگینی گناه پیمان شکنی، بدون «بسم الله» و ذکر نام خدا آغاز شده است، مسئله نقض عهدگروهی از مشرکین، به عنوان یک گناه کبیره و کاری بسیار ناپسند که موجب برائت و بیزاری خدا و رسول است، مطرح شده است.

بَرَأَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ^۲.

(این یک اظهار) بیزاری و برائتی است از جانت خدا و رسولش در مورد کسانی از مشرکین که (شما مسلمانان) با آنان عهد و پیمان بسته‌اید.

در این آیه و چند آیه بعد از آن، سخن از معاهدای به میان آمده است که بین مسلمانان و مشرکین برقرار شده بود و مشرکین، آن را نقض کرده بودند. خداوند هم به این وسیله اعلام می‌فرماید که ما نیز دیگر، آن قرار داد را محترم نمی‌شماریم و مواد آن را رعایت نخواهیم کرد. خداوند در آیه بعد می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْصُرُوكُمْ شَيْئًا^۳.

مگر آن کسانی (از مشرکین) که شما با آنان عهد بستید و آنان هم تاکنون عهدشان را با شما نشکستند.

۱. انفال / ۵۶

۲. توبه / ۱

۳. توبه / ۴

این گروه از مشرکین را که به عهد با مسلمان‌ها پای‌بند ماندند، از دستور کلی آیه نخست استشنا کرده، صریحاً در جمله **فَأَتَمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِنِّي مُذَكِّرٌ**^۱ به مسلمانان فرمان می‌دهد که باید به عهد خود با آن‌ها وفادار باشید تا مدت پیمانشان به پایان رسد.

در این آیه، خداوند با تعبیر «**أَتَمُوا**» به رعایت عهد و پای‌بندی به آن، فرمان می‌دهد و این تعبیر خاص به لحاظ آن است که عهد و پیمان با مشرکین مدت معینی داشته که باید آن مدت تأکید می‌کند تمام شود و که تا پایان مدت مقرر، عهدهشکنی نکنید.

به هر حال خداوند در آیه‌های آغازین سوره برائت، مشرکین را به دو دسته تقسیم کرده است: نخست آنان که عهدهشکنی کرده‌اند که به مسلمانان گوشزد می‌کند عهد با اینان ارزش و احترامی ندارد و لازم نیست در مقابل آنان به عهد و پیماناتان پای‌بند باشید و در موارد متعددی بر این حقیقت تأکید می‌کند. دوم آنان که به عهدهشان با مسلمانان احترام گذاشته و پای‌بند ماندند که به مسلمانان توصیه می‌کند در مقابل آنان به عهد خود پای‌بند باشید و تا پایان مدت معین، به مواد آن عمل کنید و در آیه‌های متعددی بر این امر نیز تأکید می‌کند.

در مورد دسته اول، در یک آیه می‌فرماید:

بِرَأْتَهُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ .

و در آیه سوم بار دیگر می‌فرماید:

وَآذَانَ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحِجَّةِ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ .

در روز حج اکبر این حقیقت از سوی خدا و رسول خدا به مردم اعلام می‌شود که خدا و رسول او از این مشرکین بیزارند.

و در آیه‌های بعد نیز ادامه می‌دهد که این مشرکان چگونه می‌توانند نزد خدا عهد و پیمانی داشته باشند ... در حالی که اگر بر شما پیروز شوند و احسان قدرت کنند، بر هیچ عهد و پیمانی در مقابل شما پای‌بند نمی‌مانند و هیچ‌گونه امنیت جانی و مالی برای شما باقی نمی‌گذارند. پس شما هم با سران کفر، که پیمان‌شکنند، بجنگید. خداوند بر این نکته نیز بارها تأکید می‌کند.

۱. همان.

۲. توبه / ۱.

۳. توبه / ۳.

اما در مورد دسته دوم، که بر عهد و میثاق خود با مسلمانان پایبند ماندند، خداوند این دسته را مشمول دستورات آیات قبل نمی‌داند و در آیه چهارم به مسلمانان توصیه می‌کند که عهد و پیمان خود با آنان را به اتمام رسانند. و هم‌چنین در آیه هفتم می‌فرماید: تا وقتی که مشرکین به عهد خود با مسلمانان وفادار بمانند، مسلمانان نیز باید به عهد خود با آنان پایبند و وفادار باقی بمانند. سپس خداوند این وفاداری بد عهد و پیمان را از آثار و علایم تقوی می‌داند.

ارزش اخلاقی و اجتماعی امانت

یکی از مصادیق روشن عهد، که مورد تأکید قرار گرفته و در بعضی آیات، در کنار عهد ذکر شده، امانت‌داری است. رعایت عهد و ادائی امانت، نزد همه عقلا، از هر دین و مذهبی که باشند، محترم است. از این‌جا است که علمای اصولی گفته‌اند: حکم به لزوم رعایت عهد و ادائی امانت از مستقلات عقلیه است؛ یعنی عقل بدون کمک وحی، آن را درک می‌کند.

رعایت عهد یکی از مصادیق بارز صلاح، معروف و عدالت است؛ چنان‌که پیمان‌شکنی و نقض عهد و خیانت در امانت نیز از مصادیق آشکار ظلم، منکر و فساد است.

قرآن کریم در آیه‌های بسیاری امانت را مورد توجه قرار داده است. در بعضی از این آیات، به طور مطلق بر رعایت امانت تأکید کرده می‌فرماید:

وَالَّذِينَ مُمْلِأَتْ أَمَانَتِهِمْ وَعَاهَدُوهُمْ رَاغُونَ ۖ

و (مؤمنان) کسانی هستند که مراقب امانت‌ها و عهد خویش باشند.

در بعضی دیگر از آیات قرآن کریم امانت‌های ویژه‌ای مورد تأکید قرار گرفته است؛ مانند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدُوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا ۚ

خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانشان بازگردانید.

مسلمان منظور از این امانت‌ها همان امانت‌های معمولی و مالی رایج میان مردم است؛ هر چند که احتمالاً، می‌توان حکم این آیه را به امانت‌های الهی و امانت‌های عمومی نیز تعمیم داد؛ مانند آن که مردم، زمام امور جامعه را به دست رهبری می‌سپارند که حکم امانت را دارد و نباید در آن خیانت کند.

بعضی از روایات شاهدی بر این تعمیم هستند و آن را تأیید می‌کنند؛ اما شاهد روشن تر و

مهم تر این است که خداوند در پی این آیه، مسئله قضایت و حکومت را مطرح کرده^{۵۵}

می فرماید:
 و إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعُدْلِ إِنَّ اللَّهَ يُعِظُّكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا
 بَصِيرًا.^{۵۶}

(خداوند فرمان می دهد امانت ها را به صاحبان آن برگردانید) و به هنگام قضایت و

داوری در میان مردم به عدالت حکم کند.

بنابراین، می توان گفت که در بینش اسلامی، حقوق مردم امانتی است از سوی خدا در دست ولی امر و مستویان جامعه، و آنان باید کاملآ رعایت این امانت مردمی را بکنند. به سختی روشن تر، در بینش اسلامی، حاکمیت اصالتاً از آن خداوند است و هر حکومت حقی که در جامعه اسلامی برپا شود، باید از سوی خداوند باشد. حال یا مستقیماً خداوند این حاکمیت را به او اعطای کرده است؛ مانند حکومت و ولایت پامبر و امامان معصوم. و یا با

واسطه؛ مانند جانشین امام که منصوب خاص یا عام او هستند.

پس جان، مال و ناموس مردم امانت هایی اند که خدای متعال، بی واسطه یا با واسطه، به حاکم شرعی سپرده است و اگر او در حفظ این امانت ها کوتاهی کند، ادای امانت نکرده است. البته با بیان دیگری نیز می توان گفت که وقتی مردم با کسی بیعت می کنند، در حقیقت، جان و مال خود را به دست او می سپارند و امارت و حکومت او را بر خود می پذیرند؛ اما بیان نخست با اصول اسلام سازگارتر است.

در مقابل ادای امانت و رعایت امانت، خیانت در امانت مطرح است که آیات بسیاری، آن را به شدت نکوهش کرده‌اند.^{۵۷} در این آیات مفهوم خیانت با صیغه‌های مختلف به کار رفته است؛ اما در یک مورد، به جای تعبیر خیانت، از واژه «غل» استفاده شده است، آن جاکه می فرماید:

وَمَا كَانَ لِي نِسِيَ أَنْ يَقْلُلَ وَمَنْ يَعْلَلْ يُلْأِي بِمَا غَلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^{۵۸}

هیچ پیغمبری خیانت نخواهد کرد و هر کس خیانت کند، در روز قیامت به کیفر آن خواهد رسید.

۱. نساء / ۵۸

۲. مانند و لَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا (نساء / ۱۰۵)، و لَا تُجَاوِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوْاْنًا آئِمَّاً (نساء / ۱۰۷)، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْمِلُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَحْمِلُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَلَمُّوْنَ (انفال / ۲۷).

۳. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِبِينَ (انفال / ۵۸)، إِنَّ اللَّهَ يَدْعَفُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوْاْنٍ كُثُورٍ (حج / ۲۸).

۴. آل عمران / ۱۶۱.

فصل نهم

آداب معاشرت

قرآن وسلام

اهمیت سلام

دیدگاه قرآن درباره نجوا

نتیجه

رعایت آداب ویژه پیامبر

مقدمه

اکنون پس از آن که درباره حقوق انسان و از آن جمله، رعایت و احترام به شخصیت و حفظ آبرو و حیثیت اعضای جامعه، که جزو مهم‌ترین حقوق اجتماعی انسان در اسلام بود، سخن گفته‌ایم؛ مناسب است درباره آدابی که لازم است اعضای جامعه در معاشرت خود با یکدیگر رعایت کنند و طبعاً، ارتباط تنگاتنگی با مسئله رعایت احترام و حفظ حیثیت و موقعیت افراد دارد و در قرآن کریم، بر رعایت آن‌ها تأکید شده است، نکاتی را یادآوری کنیم.

در این باره، در قرآن کریم، به طور کلی به دو دسته از آیات برمی‌خوریم:

نخست، آن آیاتی هستند که به عموم افراد مربوط می‌شوند و به آداب و دستوارتی اشاره دارند که عمومی‌اند و همه ملزم به رعایت آن‌ها هستند و یا عمومی‌اند و درباره همه افراد و اعضای جامعه باید رعایت شوند.

دسته دوم، آیاتی هستند که در اصل، عمومی نیستند و آدابی را مطرح می‌کنند که به رسول اکرم (ص) مربوط می‌شوند؛ ولی چنان‌که بعداً توضیح خواهیم داد، این دسته از آیات نیز توسعه پذیرند و ثانیاً و بالعرض، دیگران را هم دربر می‌گیرند.

۱. دسته نخست، که آداب عمومی را مطرح می‌کنند و به عموم افراد و اعضای جامعه مربوط می‌شوند، درباره آداب مختلفی سخن می‌گویند که به کیفیت رفتن به خانه دیگران، یا تناول از غذای دیگران، یا کیفیت برخورد و ملاقات با دیگران و نظایر این‌ها مربوط می‌شوند و در این زمینه‌ها توصیه‌ها و دستوراتی دارند که بر شخص مسلمان و مؤمن رعایت آن‌ها ضروری و یا دست کم مطلوب و مستحسن است. ما در اینجا به ترتیب به بعضی از این آداب و آیات مربوط به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) سلام کردن و انس گرفتن

یک مسلمان هنگامی که می‌خواهد وارد خانه دیگران شود، این کار، از نظر اسلام، آدابی دارد که باید آن‌ها را رعایت کند. نخستین مورد از آداب ورود به خانه دیگران و یا حتی برخورد و ملاقات با دیگران، سلام و استیناس است.

سلام کردن به صاحب خانه و انس گرفتن با او، که طبعاً با نوعی احوال پرسی و تعارفات انجام می‌گیرد، جزو نخستین و مهم‌ترین آداب اسلامی است که هنگام رفتن به منزل دیگران لازم است رعایت شود و نمی‌توان سرزده و بی‌سر و صدا وارد خانه مردم شد، بلکه در گام نخست و قبل از هر چیز باید با نرمی و آرامش، او را متوجه ورود خود کرد و با او ارتباط دوستانه و انس برقرار نمود تا وحشت‌زده، مضطرب و نگران نشود، به او گمان بد نبرد و عکس‌العمل نامطلوبی از خود نشان ندهد. سپس با سلام و درود و سپاس، محبت و همدلی خود را به وی منتقل کرد و او را از خود کاملاً مطمئن ساخت.

قرآن و سلام

قرآن کریم در تعدادی از آیات به سلام کردن توصیه کرده، یا از سلام به شکلی ستایش‌آمیز یاد می‌کند. در یک آیه می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا لَأَنْتُمْ بَيْوَاتَهُمْ بَيْوَاتًا غَيْرَ بَيْوَاتِكُمْ حَتَّىٰ تَشَائُرُوا وَتَسْلُمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَۚ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به هیچ خانه‌ای جز خانه‌ای خود وارد مشوید مگر پس از آن که قبل انس بگیرید (تا ساکنان آن، متوجه آمدن و برخورد دوستانه شما شوند) و به اهل خانه سلام کنید که این برای شما بهتر است، باشد که متوجه (اهمیت این دستور) شوید.

در آیه دیگری می‌فرماید:

فَإِذَا دَخَلْتُمْ بَيْوَاتَهُمْ فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحْيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مَبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَۚ

پس چون داخل خانه‌هایی شدید، به خودتان سلام کنید که این یک تحيت (و دعای زندگی) پر برکت و پاکیزه‌ای از سوی خدا است. خداوند این چنین آیات خود را برای شما بازگو می‌کند، شاید بیندیشید.

نکته جالبی که توجه مفسران را به خود جلب کرده این است که چرا خداوند در این آیه، به مؤمنان دستور می‌دهد که به هنگام ورود بر خود سلام کنند؟

آنان دو پاسخ متفاوت به این سؤال داده‌اند که خالی از لطف نیست و می‌توان هر یک از آن دو پاسخ را با قرائت و شواهدی تأیید کرد:

بعضی گفته‌اند: منظور اصلی آیه این است که به اهل خانه سلام کنید؛ ولی از آنجاکه مؤمنان به منزله یکدیگر شمرده شده‌اند، سلام به دیگران، سلام به خویش تلقی شده است. این گونه اطلاق در قرآن، موارد مشابهی نیز دارد که خداوند «نفسکم» را به دیگرانی اطلاق کرده است که از جهت خاصی به منزله خود انسان شمرده شده‌اند؛ مانند:

لَا تُفِكُونَ دِيْمَاءَ كُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ!

خون خود را نریزید و خود را از خانه‌هایتان بیرون مکنید.

و مانند:

تَقْلِيلَ تَعَالَى وَنَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ؟

پس بگو: باید ما و شما فرزندانمان و زنانمان و خودمان را دعوت کنیم.

که در دو آیه بالا منظور از «نفس» خود اشخاص مورد خطاب نیست؛ زیرا معنا ندارد که خود را بکشد یا خود را از خانه خود بیرون و در به در کند و یا خود را دعوت کند.

بعضی دیگر از مفسران، از این آیه و از جمله قَلْمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ استفاده کرده‌اند که اگر به هنگام ورود، کسی در خانه نباشد، باز هم سلام کردن لازم است؛ ولی از آنجاکه صاحب خانه یا کس دیگری در خانه نیست، شخصی که وارد می‌شود، باید به خودش سلام کند؛ چنان‌که در یکی از سلام‌های نماز هم به خودمان سلام می‌کنیم و می‌گوییم: «السلام علينا و على عباد الله الصالحين»؛ سلام بر ما و بر بندهای شایسته خدا.

قرینه‌ای که می‌تواند مؤید این دیدگاه باشد، این است که سراسر این آیه، ظهور دارد در این که انسان در خانه‌ای هست که صاحب خانه نیست یا وارد خانه‌ای می‌شود که صاحب خانه حضور ندارد، در چنین مواردی که صاحب خانه حضور ندارد، انسان ممکن است شک کند که صاحب خانه راضی به تناول از غذا و خوردنی‌ها هست یا نه. آیه شریفه حکم می‌کند که در این صورت، تناول از غذاهای این منازل اشکالی ندارد و ظاهرآ جمله‌های آخر آیه هم در مورد همین خانه‌ها است که هر چند صاحب خانه نیست، اما شما به خودتان سلام کنید.

به هر حال، سلام کردن، درود و تحيیتی پر برکت و پاکیزه است از سوی خداوند. پر برکت است که آثار خوب و مفیدی در زندگی اجتماعی انسان دارد. پاکیزه است؛ زیرا با طبع انسان، سازگار است و نفوس انسانی، آن را می‌پسندند. مردم از سلام خوشنام می‌آید و با آن، احساس آرامش می‌کنند.

غیر از آیاتی که در بالا آورده شد، آیات بسیار دیگری نیز داریم که هر یک به شکل خاصی سلام را مطرح کرده‌اند. و ما به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

دسته دیگری از آیات، درباره سلام به این‌جا سخن می‌گویند، پیغمبر اسلام و یادیگر پیامبران. در یکی از آیات، خداوند به پیغمبر می‌فرماید:

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ يَأْتِيُنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ تَقْوِيمِ الرَّحْمَةِ أَنَّهُ
مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءً بِجَهَاهَةِ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ.^۱

وقتی آنان که به آیات ما ایمان دارند، پیش تو آیند، بگو: سلام علیکم خداوند بر خویش رحمت را فرض داشته و هر کس که از روی جهالت کار زشتی بکند، سپس پیمان شود، توبه کند و خود را اصلاح کند، خداوند بسیار بخشنده و مهربان است.

ممکن است این آیه ناظر به مؤمنانی باشد که از مکه مهاجرت می‌کردند و در مدینه نزد پیغمبر(ص) می‌آمدند؛ ولی چنان که می‌دانیم، مورد، مخصوص نیست و آیه شامل دیگران هم می‌شود؛ اما این نکته، قابل تأمل است که در هر حال، سلام در این آیه، ظهور بیشتری در امنیت و آرامش بخشیدن دارد؛ زیرا در مورد مهاجران است که از دیار خود، یعنی شهر مکه، به دیار غربت، یعنی مدینه می‌رفتند و در آنجا خویشاوند و فامیلی نداشتند و طبیعی بود که احساس نامنی کنند و نگران باشند.

و اگر درباره همه مؤمنان باشد، باز هم چون این افراد تازه ایمان آورده‌اند و قبلًا عامل به آداب و رسوم و دستورات اسلامی نبوده‌اند، طبیعاً نگران گذشته خویش و گناهانی که قبل از اسلام از آنان سرزده است، خواهند بود. از این رو، خداوند به وسیله پیغمبر خود و با خطاب فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ به آن‌ها امنیت و آرامش می‌دهد تا نگران گذشته خویش نباشند. جمله‌های آخر آیه نیز، که از رحمت و بخشن خدا و از توبه سخن گفته‌اند، شاهد و مؤیدی بر این حقیقتند.

در قرآن کریم، در ضمن نقل داستان انبیا، آمده است که ملاتکه به ایشان سلام گفتند؛ مثلاً در داستان حضرت ابراهیم (ع) در چند آیه، این مطلب تکرار شده است که وقتی فرشتگان، برای تخریب شهر لوط آمدند، اول نزد ابراهیم رفته و در آغاز ملاقات، به آن حضرت سلام کردند؛ مانند:

وَقَدْ جَاءَتْ رَسُولًا إِنْزَاهِيمَ بِالْبَشَرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لِيْ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ
حَسِينٍ * فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِمْ نَكِرُهُمْ قَاتِلُجَسْ مِنْهُمْ حِيفَةً قَالُوا لَا تَخْفِ إِنَّا
أَزِيلُنَا إِلَى قَوْمٍ لَوْطٍ .

هنگامی که فرشتادگان ما نزد ابراهیم رفته‌اند تا او را مژده دهند، به او سلام گفتند. و ابراهیم به آنان جواب داد. و پس از درنگی برایشان گوساله بربیان شده‌ای آورد؛ اما هنگامی که دید آنان دست به طعام نمی‌برند، نگران شد. آنان (که متوجه ترس و نگرانی ابراهیم شده بودند) به او گفتند: مترس، که ما فرشتاده خدا به سوی قوم لوط هستیم. و مانند:

وَتَبَّعُهُمْ عَنْ ضَيْفٍ إِنْزَاهِيمَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ * قَالُوا
لَا تَوْجَلْ إِنَّا نَبْشِرُهُ بِغَلَامٍ عَلَيْمٍ .

آنان را از مهمانان ابراهیم خبر بده، هنگامی که بر او وارد شدند و سلام کردند. ابراهیم به آنان گفت: ما از شما بیمتاکیم. گفتند: مترس، که ما تو را به آوردن پرسی دانا بشارت می‌دهیم.

در آیه‌ای دیگر آمده است: «هنگامی که حضرت ابراهیم (ع) می‌خواست از آزر جدا شود، به او سلام کرد و گفت: به زودی از خدا برایت طلب مغفرت می‌کنم که او به من مهریان است.»^۱ و این از موارد سلام وداع است؛ یعنی همان‌طور که انسان به هنگام برخورد و در آغاز ملاقات، به مخاطب خود سلام می‌کند، در هنگام جدا شدن از او نیز خوب است که سلام کند. این کار، هم اکنون نیز در میان اعراب مسلمان، مرسوم است و آنان به هنگام جدا شدن، به یکدیگر سلام می‌کنند.

۱. هود/۶۹ و ۷۰.

۲. حجر/۵۱ - ۵۲.

۳. «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَنْتَغِيْرُ لَكَ رَبِّيْ إِنَّهُ كَانَ بِيْ حَسِينًا». (مریم/۴۷).

دسته سوم، آیاتی هستند که در آن‌ها خداوند به بندگانش سلام کرده است. در یک آیه، خداوند به موسی و برادرش، هارون خطاب می‌کند که بروید به سوی فرعون و به او بگویید: ما فرستادگان خدای توبیم. بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنان را شکنجه مکن و در آخر آیه، با توجه به این که معجزاتی به آنان داده بود تا نشانه رسالت و صدق گفتارشان باشند،

می‌فرماید: پیام مرا به فرعون برسانید و به او بگویید:

قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ^۱.

ما معجزات و نشانه‌هایی از سوی پروردگاری اوردیم و درود و سلام بر آن کس که

راه هدایت را دنبال کند.

خداوند در دو آیه به طور عموم، بر همه انبیا سلام فرستاده است. در یکی می‌فرماید:

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ^۲.

و در دیگری می‌فرماید:

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَنَّ^۳.

ستایش مخصوص خداست و سلام بر بندگان برگزیده خدا.

در آیات متعددی نیز خداوند به افراد خاصی سلام فرستاده است. در یک آیه، درباره

حضرت یحیی می‌گوید:

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وِلَادَتِهِ وَيَوْمَ يَمْوُتُ وَيَوْمَ يُبْعَثَ حَيَاً^۴.

سلام و درود خدا بر او (حضرت یحیی) باد، روزی که پا به جهان گشود و روزی که

می‌میرد و روزی که دوباره زنده شود.

در آیه دیگری، از زبان حضرت عیسی درباره خودش آمده است:

وَالسَّلَامُ عَلَى يَوْمِ وِلَادَتِهِ وَيَوْمِ أَمْوَاتِهِ وَيَوْمِ أُبْعَثَ حَيَاً^۵.

رحمت و سلام خدا بر من روزی که متولد شدم و روزی که می‌میرم و روزی که

دوباره زنده خواهم شد.

۱. طه / ۴۷

۲. صافات / ۱۸۱

۳. نمل / ۵۹

۴. مریم / ۱۵

۵. مریم / ۳۳

در چند آیه نیز خداوند پس از نقل سرگذشت برخی از انبیا بر آنان درود می‌فرستد:
 سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا^۱
 الْمُؤْمِنِينَ .

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَلِكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ .^۲
 سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا^۳
 الْمُؤْمِنِينَ .

سَلَامٌ عَلَىٰ إِلَيْكُمْ يَأَسِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ .^۴

سلام بر نوح، ابراهیم، موسی، هارون و الیاس که آنان از بندهان با ایمان و نیکوکار ما بودند
 و ما این گونه به نیکوکاران پاداش خواهیم داد.

و باز درباره حضرت نوح، پس از فرو نشستن طوفان می‌فرماید:

قَبِيلَ يَا نُوحُ اغْفِطْ سَلَامٌ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أَمْمٍ مِّنْ مَّعْكَ .^۵

به نوح خطاب شده از کشته فرود آی که سلام و برکات و رحمت ما بر تو باد و بر
 آن گروههایی که پیرو تو و با تو آند.

دسته چهارم، از آیات سلام، متضمن سلام فرشتگان به انسان‌های مؤمن و نیکوکار است.
 آیاتی از قرآن کریم، حکایت از این دارند که وقتی مؤمن قبض روح و یا وارد بهشت می‌شود،
 فرشتگان به او سلام می‌کنند؛ مانند:

الَّذِينَ تَتَوَفَّهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ اذْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ .^۶

کسانی که فرشتگان به پاکیزگی قبض روحشان کنند و به آنها گویند: سلام بر شما، به
 خاطر کارهای نیکان داخل بهشت شوید.

وَالْمَلَائِكَةُ يَذْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَيَعْمَلُ عَقْبَى الدَّارِ .^۷

۱. صافات / ۷۹ - ۸۱

۲. صافات / ۱۰۹ - ۱۱۱

۳. صافات / ۱۲۰ - ۱۲۲

۴. صافات / ۱۳۰ - ۱۳۲

۵. هود / ۴۸

۶. نحل / ۲۲

۷. رعد / ۲۳ و ۲۴

فرشتگان از هر در بر آنان وارد شوند و بگویند: سلام بر شما که صبر کردید و جایگاه خوبی در آخرت دارید.

أُولَئِكَ يُجْزَوُنَ الْفَرَقَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسْنَتُ مُنْتَقَرًا وَمَقَاماً^۱.

به ایشان به خاطر صیرشان، قصرهای بهشتی پاداش داده شود و تحيت و سلام به ایشان گفته شود و در آن جاودان بمانند.

دسته پنجم، آیاتی هستند که می‌گویند: تحيت مؤمنان در بهشت، سلام است؛ مانند: وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ^۲.

تحيت و تعارف مؤمنان در بهشت، سلام است.
تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يُلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعْدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا^۳.

تحيت مؤمنان، در روزی که وارد بهشت شوند، سلام است و پاداش خوبی برای شان آماده شده است.

این آیات و امثال آن‌ها همگی نشانه اهمیت سلام هستند و دلالت دارند بر این که سلام کردن از آداب مهم اسلامی است. این اهمیت تا جایی است که در بعضی از آیات، دین اسلام، «سلام» تلقی شده و برنامه‌های اسلام، «سبل السلام» نامیده شده است؛ مانند:
قَدْ جَاءَكُم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتابٌ مُّبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبْلَ السَّلَامِ^۴.
محققاً از سوی خداوند، نوری و کتاب و نوشته‌ای روشن برای تان فرستاده شد تا خدا به وسیله آن، هر کس را که خشنودی او را دنبال کند، به راه‌های امنیت و سلامتی هدایت کند.

قرآن در چنین آیاتی، در واقع می‌خواهد اهمیت اسلام و قرآن را بیان کند و با این هدف می‌فرماید: خدای متعال به وسیله قرآن، راه‌های سلام و امنیت را به مردم نشان می‌دهد و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و امتیازات قرآن در این است که مردم را به سوی راه‌های سلام، هدایت می‌کند.

۱. فرقان / ۷۵ و ۷۶.

۲. یونس / ۱۰؛ ابراهیم / ۲۳.

۳. احزاب / ۴۴.

۴. مائدہ / ۱۵ و ۱۶.

اهمیت سلام

در اسلام به مؤمنان سفارش و تأکید شده است که به یکدیگر سلام کنند. پغمبر اکرم(ص) به زنان و کودکان نیز سلام می‌کردند. سلام با سلامتی هم خانواده است و مفهومش این است که هیچ خطر و تهدیدی از سوی سلام کننده، متوجه مخاطب او نیست. این شعار اسلامی، که به عنوان تحيیت و تعارف، به هنگام روبرو شدن و ملاقات مسلمان‌ها با هم، از سوی هر یک به دیگری، ادا می‌شود، در قرآن کریم، انجام آن، با تأکید سفارش شده است.

شاید یکی از حکمت‌های سلام این باشد که هر انسانی در زندگی خود پیوسته، نگرانی‌ها، ترس‌ها و اضطراب‌هایی دارد و با هر کسی هم که برخورد می‌کند، چون احتمال می‌دهد که از سوی او ضرری متوجهش شود، نوعی نگرانی و اضطراب به او روی می‌آورد. بنابراین، نخستین چیزی که در هر ملاقات و برخورد انسان‌ها مطلوب و شیرین است، بر طرف شدن این نگرانی و دلهره خواهد بود تا انسان احساس آرامش کند و مطمئن شود که از سوی آن شخص، ضرری به او نمی‌رسد و خطری او را تهدید نمی‌کند؛ چرا که هیچ چیز برای انسان مهم‌تر از دفع ضرر نیست و پس از این است که می‌تواند احساس آرامش کند، درست برخورد کند و درست تصمیم بگیرد.

بنابراین، در اولین برخورد، بهترین چیزی که باید مسلمان‌ها رعایت کنند، دادن امنیت و آرامش به طرف مقابل و مخاطب خویش است تا مطمئن شود که از طرف مقابل ضرری متوجه او نیست. مسلمانان موظفند با سلام کردن به یکدیگر، در لحظه برخورد، این احساس را در روان یکدیگر ایجاد کنند که این، مسئله بسیار مهمی است و مانع توافق نیم درست آن را ارزیابی کنیم که چقدر برای زندگی انسان اهمیت دارد تا آن‌جا که می‌توان گفت: پایه و اساس دیگر ابعاد زندگی انسان است.

اهمیت و ارزش سلام تا آن‌جا است که بهشت، که سمبول نعمت، و آسایش و زندگی شیرین انسان است، "دار السلام"، نامیده شده و به نوبه خود، اهمیت سلامتی و امنیت را می‌رساند. امنیت و سلامت، از دید همه اندیشمندان مکتب‌های سیاسی نیز اهمیت والا می‌دارد و نخستین، مهم‌ترین و عمومی‌ترین هدف هر نظام سیاسی، تأمین امنیت و سلامت و آرامش افراد جامعه است که پس از فراغت از آن می‌تواند برای اهداف دیگر قدم بردارد. از این رو است که مکتب‌هایی دیگر، غیر از اسلام نیز بر این حقیقت تأکید کرده و دیدگاه‌ها و نظریاتی بر

اساس آن ارائه داده‌اند و حتی بعضی از آن‌ها در این مورد، راه افراط و مبالغه را پیموده‌اند؛ از آن جمله، پیروان مکتب اگزیستانسیالیسم معتقد‌ند که زندگی با دلهره و اضطراب توأم است و اصلاً زندگی بدون دلهره و اضطراب، امکان و تحقق خارجی ندارد.

به هر حال، این حقیقتی آشکار است که نخستین چیزی که مورد توجه یک موجود باشур، به ویژه انسان قرار می‌گیرد و برای وی ارزش حیاتی دارد، احساس امنیت و آرامش در زندگی است، احساس این که جان و مال و هر چیز دیگری که او به آن‌ها علاقه دارد، از هیچ سویی تهدید نمی‌شود و هیچ زیانی به وی نمی‌رسد.

بنابراین، در روابط اجتماعی، نخستین چیزی که باید تأمین شود، همین احساس امنیت و آرامش خاطر انسان است این اساس و پایه اصلی زندگی انسان است که اگر تأمین نشود، زندگی اجتماعی، برای او هیچ ارزشی ندارد.

در واقع، سلام که یک تحيیت و تعارف رسمی اسلامی است، به معنای دعا و درخواست همین امنیت و سلامتی مخاطب است. از این رو، در قرآن کریم، در برخی موارد، واژه سلام با کلماتی که معنای امنیت دارند، همراه است که این تقارن لفظی، خود، قرینه تقارن مفهومی سلام و امنیت است؛ مانند:

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَمِّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَارُ^۱.

او است خدایی که جز او خدایی نیست. او سلطان مقتدر جهان است، پاک از هر عیب و آلایش است، امنیت بخش و نگهبان جهانیان و قاهر و مقتدر و جبار است.

خداآنده‌اند در این آیه، از میان اسمای الهی، "السلام" و "المؤمن" را که بمعنای امنیت دهنده‌اند، در کنار هم آورده است که نشانه نزدیکی این دو اسم خداوندند. خدا است که سلامتی افراد را تأمین، خطر را از ایشان دفع و امنیت را برای شان ایجاد می‌کند.

در آیه دیگری می‌خوانیم که در روز قیامت به مؤمنان گفته می‌شود:

أَذْخُلُوهُا إِسْلَامًا مِّنْهُنَّ^۲.

وارد بهشت شوید با سلامتی و در حال امنیت.

در این جایز کلمه سلام در کنار یکی از مشتقات کلمه امن، به معنای امنیت آمده است.

۱. حشر / ۲۳.

۲. حجر / ۴۶.

انسان با گفتن "سلام علیکم" ممکن است یکی از دو منظور را داشته باشد: گاهی منظور این است که به مخاطب خود بفهماند که از طرف من سلامتی شما تأمین می‌شود یا از سوی من خطری شما را تهدید نمی‌کند و زیانی به شما نمی‌رسد. گاهی نیز منظور این است که من خواهان امنیت شما هستم و از خداوند برای شما سلامتی و دفع ضررها و خطرها را طلب می‌کنم؛ یعنی به قصد دعا می‌گویید: «سلام علیکم». به بیان دیگر، ممکن است منظورش «سلام می‌علیکم» باشد و یا «سلام من الله علیکم». البته در بین افراد معمولی، بیشتر این معنا منظور است که از طرف او، که سلام کننده است، خطری متوجه مخاطبش نیست؛ اما کسی که بینش توحیدی دارد و در همه حال، متوجه خدا است، هنگامی که سلام می‌کند، در واقع، به مخاطب خود دعا می‌کند و سلامتی را از خدا برای او می‌خواهد؛ زیرا بر اساس بینش توحیدی خود، سلامتی را مانند هر چیز دیگر، از سوی خدا می‌داند و خودش را در برابر خداوند، مؤثر نمی‌داند. از خدا می‌خواهد که برای مخاطبش سلامت ایجاد کند و او را از خطرها حفظ کند که در این صورت، سلام هم ادای احترام است و هم دعا.

ب) جواب سلام

یکی دیگر از آداب معاشرت در اسلام، جواب سلام است که می‌توان گفت: از یک نظر، اهمیت بیشتری نسبت به سلام‌کردن دارد و در قرآن کریم، مورد تأکید قرار گرفته است. خداوند در آیه‌ای می‌فرماید:

قَدِّرَا حَيْسِمٌ بِتَحْيَةٍ فَحَيَوَا بِأَحْسَنٍ مِّنْهَا أُوْرُدُوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا.

هنگامی که به شما سلام و دعا کردند، پس بر شما است که به شکلی بهتر از آن، او را سلام و دعا کنید یا (دست کم) همان سلام و دعا را به خود او برگردانید، که خداوند برای هر چیزی حساب باز می‌کند (و به طور کامل به حساب هر نیک و بدی می‌رسد).

کلمه «تحیت»، که در این آیه به کار رفته، از ماده حیات است و در حقیقت، نوعی دعا و درخواست ادامه زندگی برای مخاطب خواهد بود. گویا در اصل، رسم بر این بوده که در برخوردها و ملاقات‌ها، برای ادای احترام، به یکدیگر می‌گفتند: «حیاک الله» و به تعبیر

فارسی، «زنده باشی»؛ چنان که در شعارها هم «زنده باد» می‌گویند. کلمه تحيیت، در حقیقت و در اصل، به معنای گفتن همین جمله «حیاتک الله» یا «زنده باد» است؛ اما بعدها، توسعه داده شده و اصطلاحاً، به هر سخنی که در برخوردها برای ادائی احترام گفته می‌شود، بلکه به هر عملی که به منظور ادائی احترام، انجام شود، کلمه تحيیت اطلاق شده است.

البته در هر فرهنگ یا جامعه‌ای، ممکن است هنگام ملاقات، گفتن جمله خاصی یا انجام عمل خاصی، به نشانه اظهار محبت، مرسوم باشد که اصطلاحاً، واژه «تحییت» به همه آن‌ها اطلاق خواهد شد؛ اما تحيیت در فرهنگ و آداب اسلامی، در ملاقات‌ها چیزی جز سلام نیست. از این‌رو، در آیات متعدد قرآن کریم، کلمه تحيیت همراه با کلمه سلام آمده است و یا سلام، مصدق رسمی و شناخته شده اسلامی آن مطرح شده است. در یک آیه می‌خوانیم:

وَيَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا١.

آن‌جا (در بهشت) با تحيیت و سلام یکدیگر را ملاقات کنند.

در آیه‌ای دیگر آمده است:
وَتَحِيَّتُهِمْ فِيهَا سَلَامٌ٢.

تحییت آنان در بهشت سلام است.

و در آیه‌ای دیگر:

تَحِيَّتُهِمْ يَوْمَ يُلْقَوْنَهُ سَلَامٌ٣.

تحییت و پذیرایی مؤمنان، روزی که خدا را ملاقات کنند، سلام (از سوی خدا) است.

به هر حال، تحيیتی که به عنوان شعار اسلام تعیین شده «سلام» است و گفتن آن، مستحب؛

اما جواب دادن به آن، واجب خواهد بود.

پاسخ هر تحيیتی در آداب و فرهنگ اسلام باید کامل‌تر از آن و یا دست‌کم، مطابق آن باشد؛ مثلاً اگر کسی بگوید: «سلام علیکم»، در پاسخ او باید گفت: «سلام علیکم و رحمة الله».

و یا اگر بگوید: «سلام علیکم و رحمة الله» در پاسخ او باید گفت: «سلام علیکم و رحمة الله و برکاته».

۱. فرقان/ ۷۵

۲. یونس/ ۱۰ و ابراهیم/ ۲۳

۳. احزاب/ ۴۴

البته هر کس با هر نوع تحيیتی که با ما برخورد کند، بهتر و مطلوب‌تر این است که به او پاسخ داده شود؛ اما اگر کسی با جمله «سلام علیکم» به ما تحيیت بگوید، پاسخ دادن به آن شرعاً واجب خواهد بود و اگر با کلام دیگری، غیر از «سلام» به ما تحيیت بگوید، پاسخ دادن به آن مستحب است.

تمکیل بحث
یکی دیگر از تحيیت‌ها و تعارف‌هایی که در روایات برآن تأکید شده، جمله خاصی است که خطاب به کسی که عطسه کرده است، گفته می‌شود. این تحيیت، در روایات و در اصطلاح مشرع‌ان «تسمیة العاطس» نامیده شده و با عبارت «بِرَحْمَكَ اللَّهُ» که متضمن دعا و درخواست رحمت برای کسی است که عطسه کرده است، ادا می‌شود و او نیز در پاسخ باید بگوید: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ»، که متضمن دعای عفو و بخشش برای گوینده تحيیت است.
هم‌چنین هنگامی که کسی آب می‌نوشد، یا فردی عزیزی را از دست داده و یا در موارد دیگری از این قبیل، که غم یا شادی برای افراد پیش می‌آید معمولاً تحيیت‌ها و تعارفات و نیز پاسخ‌های خاصی در بین افراد متشرع رایج و معمول است. شاید بتوان به طور کلی گفت که «هر کس، هرگونه محبتی را اظهار کند و هر نوع احترامی که در مورد کسی به جامی آورده، خواه به صورت دادن هدیه باشد یا گفتن تسلیت و یا تهنیت، مستحب است که پاسخ محبت و احترام او، به شکل مناسبی داده شود و از جمله مواردی که در روایات، برآن تأکید شده، لزوم پاسخ دادن به نامه است:

«رَدَ جوابُ الْكِتابِ واجبٌ كَوْجُوبٌ رَدَ السَّلَامُ»^۱.

پاسخ دادن به نامه، مانند پاسخ گفتن به سلام، لازم است.

ج) اجازه خواستن
دومین مورد از آداب شرعی ورود به خانه دیگران، اجازه خواستن از صاحب خانه است. انسان متشرع و مسلمان، حق ندارد بدون گرفتن اجازه از صاحب خانه، وارد خانه او شود بلکه باید نخست، رضایت او را به دست آورد و از او اجازه بگیرد. خداوند در قرآن کریم

می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بَيْوَاتًا غَيْرَ مَيْوَرِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْسِفُوا وَتُسْلِمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا
ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ
وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَنِ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ عَلَيْمٌ^۱.

این آیه به مؤمنان سفارش می‌کند که بدون اجازه، به خانه دیگران وارد نشوند و اگر صاحب خانه اجازه ورود نداد و از او خواست که برگردد، باید برگردد.

وارد شدن به خانه دیگران چند صورت دارد:

نخست این که انسان می‌داند که صاحب خانه از آمدن او به خانه‌اش راضی است.

دوم این که می‌داند که صاحب خانه از آمدن وی به خانه‌اش ناراضی و ناراحت است.

سوم آن که شک دارد و نمی‌داند که صاحب خانه از رفتن او به خانه‌اش خشنود می‌شود یا ناخشنود و ناراضی است؟

بدیهی است که اگر بداند صاحب خانه ناراضی است و یا پس از اجازه خواستن، پاسخ رد

پشنود، به دستور صریح قرآن، نباید وارد آن خانه شود:

وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَنِ لَكُمْ.

اگر صاحب خانه اجازه نداد و گفت: برگردید، پس بازگردید که این برای شما بهتر است.

یا اگر به هر شکل بداند که صاحب خانه راضی به ورود او است، می‌تواند وارد خانه او

شود؛ اما باید بداند که ورود به خانه دیگران آدابی دارد که رعایت آن‌ها لازم است: یکی از

آداب ورود به خانه دیگران این است که سرزده وارد نشود. اگر کسانی با هم روابط دوستانه

دارند یا کسانی برای حاجتی که به شخص خاصی دارند، باید به منزل وی بروند؛ نباید سرزده

و بدون اجازه به خانه او وارد شوند؛ چون ممکن است وی آمادگی برای پذیرش را نداشته

باشد و یا در حالی باشد که مایل نیست کسی او را در آن حال ببیند. این است که در قرآن تأکید

می‌شود که پیش از ورود به منزل دیگران، توجه آنان را جلب کنید.

قرآن در این باره، جمله حَتَّىٰ تَسْتَأْسِفُوا را به کار برد و از واژه "استیناس" بهره می‌برد.

استیناس، انجام کاری است که توجه صاحب خانه را جلب کند و او را به گونه‌ای متوجه

حضور و ورود خود کند. بعضی روایات در توضیح استیناس می‌گویند: منظور این است که

صاحب خانه را صدا بزنید، یا با سرفه کردن و یا شکلی دیگر، مانند گفتن «یا الله» توجه وی را

جلب کنید، تا آماده پذیرش شما شود و ورود سرزده شما باعث وحشت و نگرانی او نشود.

حال، اگر بخواهد وارد خانه کسی شود، اما کسی در خانه نبود تا از او اجازه بگیرد، باز هم نباید وارد شود؛ زیرا این آیه می فرماید: اگر کسی را در خانه نیافتد، داخل نشود تا این که به شما اجازه داده شود. بنابراین، وقتی کسی در خانه نیست، طبعاً اجازه‌ای هم داده نمی شود و نتیجه‌اش این است که نباید وارد شد.

اکنون سؤال این است که آیا کسانی هم که اهل همان خانه‌اند و رفت و آمد بسیار دارند، باید هر بار اجازه بگیرند؟ توضیح این که مواردی هست که رفت و آمد افراد و برخوردهشان با یکدیگر، بسیار زیاد است؛ مثلاً اهل یک خانه، گرچه در اتاق‌های جداگانه زندگی کنند، ولی با هم رفت و آمد و برخوردهای فراوانی دارند. فرزندان وارد اتاق پدر و مادر می‌شوند و یا برعکس. آیا اینان نیز هر بار که می‌خواهند وارد اتاق دیگری شوند، باید اجازه بگیرند؟ سفارش اسلام درباره این‌گونه افراد چیست؟

خداآوند درباره چنین افرادی، در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَئِنَّهَا الَّذِينَ آتَيْنَا لَيْسَأُولُوكُمُ الَّذِينَ مَلَكُوتُ أَمْيَانَكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحَلَمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَأَتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَوةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَشَعُّونَ مِنْ يَابِكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثَ عَزْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يَبْيَسُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ^۱.

ای مؤمنان! خدمتکاران شما که در منزل کار می‌کنند و کودکانی که به حد تکلیف نرسیده‌اند، در سه مورد، اگر خواستند نزد شما بیایند، باید اجازه بگیرند: یکی قبل از نماز صبح، دوم به هنگام ظهر که لباس‌ها را بپرون آورده و در حال استراحت هستید و سوم پس از نماز عشا (که این سه، وقت استراحت است و انسان می‌خواهد آزاد و رها باشد) و پس از این سه هنگام، باکی بر شما وایشان نیست که دور و بر شما آمد و رفت کنند و با هم باشید. این‌گونه خداوند آیات خود را برایتان بیان می‌کند و خداوند دانا و حکیم است.

آن‌چه را این آیه توصیه کرده است، در مورد خدمتکاران و کودکان نابالغ است؛ اما اگر فرزندان به حد تکلیف رسیدند، باید مثل دیگران اجازه بگیرند؛ یعنی غیر از سه وقتی که در آیه نام برده شده است، هر وقت دیگر هم که می‌خواهند وارد شوند، باید اجازه بگیرند.

د) غذاخوردن در خانه دیگران

در مورد خوردن از غذای دیگران در خانه آنان، اصل کلی بر منوع بودن این کار است؛ اما در بعضی موارد، که هر چند اجازه صریحی از طرف صاحب خانه نباشد، ولی معمولاً انسان علم به رضایت صاحب خانه دارد، اصل بر رضایت او از این کار است و اگر کسی راضی نباشد،

باید آن را آشکار کند. خداوند در قرآن کریم، این موارد را بر شمرده و می فرماید:

وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تُؤْكِلُوا مِنْ بَيْوِتِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ آَبَائِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ أَمَّهَاتِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ أَخْوَاتِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بَيْوِتِ حَالَاتِكُمْ أَوْ مَالَاتِكُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقَتِكُمْ لَئِسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تُؤْكِلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا!

بر شما باکی نیست که از خانه خود یا پدرانتان یا مادرانتان یا برادر و خواهرانتان یا عموهای یا عمه‌هاتان یا دایی‌هاتان و یا خاله‌هاتان و یا از منزل‌هایی که کلید آن در دست شما است و یا از خانه دوستان، چیزی بخورید. آری بر شما باکی نیست که دسته جمعی یا پراکنده بخورید.

تفسران گفته‌اند: منظور از "بیوتکم" خانه فرزنداتان به منزله خانه خودتان است.

از این آیه استفاده می‌شود که خویشاوندان نزدیک برای استفاده از خوردنی‌ها در خانه یکدیگر نیازی به اجازه گرفتن ندارند. هم‌چنین در خانه دوستان یا خانه‌ای که کلیدش را در اختیار انسان گذارده‌اند، برای خوردن، اجازه جداگانه لازم نیست. در واقع، باید گفت که در این گونه موارد، اذن فحوى وجود دارد و متضمن اجازه این گونه تصرفات هست.

ه) جا دادن به تازه وارد در مجلس

یکی دیگر از آداب معاشرت، که در قرآن کریم به آن سفارش شده، این است که در محافل و مجالس، جمع و جور بنشینند تا جای نشستن برای کسانی که وارد مجلس می‌شوند، باشد و یا هنگامی که کسی وارد مجلس شد، برایش جا باز کنید تا بتواند در جای مناسبی بنشیند. معمولاً، مجالس و محافل، دارای ظرفیت محدودی هستند، به طوری که اگر همه افراد

بخواهند آزاد بنشینند، جا برای دیگران تنگ می‌شود و در نتیجه، همه نمی‌توانند در جای مناسب بنشینند. از این نظر، قرآن توصیه می‌کند که هنگامی در مجلسی نشسته‌اید، اگر گفته می‌شود: جا باز کنید، تنگ‌تر بنشینید و جا به دیگران بدھید که خدا هم به کار شما وسعت دهد و یا اگر گفتند: برخیزید تا شخص محترمی بنشینند، برخیزید:

يَا أَئِيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقْسِحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَاقْسِحُوا يَفْسِحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا
قِيلَ ائْتُرُوا فَائْتُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
عَمَلَوْنَ خَيْرًا.

ای اهل ایمان! در مجالس، هرگاه به شما گفتند: جا برای دیگران باز کنید، جمع و جور بنشینید و به آنها جا بدھید تا خدا به کار شما توسعه دهد و وقتی گفته می‌شود: برخیزید، برخیزید. خداوند کسانی را که دارای ایمان و علم هستند، درجاتی از رفعت و بلندی مقام می‌دهد و به آن چه که می‌کنید آگاه است.

در واقع، این آیه شریقه، دو سفارش روش دارد و یک سفارش ضمنی. سفارش نخست - که می‌شود گفت: عمومیت دارد و رعایت آن بر همه لازم است - این است که مسلمان‌ها در مجالس و محافل خود تا حد ممکن، جمع و جور بنشینند تا افراد بیشتری بتوانند در آن مجلس شرکت کنند و از آن بهره ببرند.

البته این سفارش تا آن‌جا عملی است که امکان تنگ‌تر نشتن وجود داشته باشد؛ اما اگر ظرفیت مجلس تکمیل شد، دیگر این سفارش، عملی نخواهد بود.

سفارش دوم - که خصوصی‌تر است و جنبه همگانی ندارد، بلکه در مورد بعضی افراد شاخص و ممتاز باید رعایت شود - این است که در همان حال هم که مجلس پراست و جایی برای تازه وارد نیست، بر مسلمانان لازم است که در مورد افرادی که امتیاز علمی یا تقوایی و ایمانی دارند، ایشاره کنند و به احترامشان جای خود را به آنان بدھند.

سفارش ضمنی‌ای که می‌توان از این آیه استفاده کرد، رعایت مقام و موقعیت و احترام افراد دانشمند و مؤمن و با تقدیم است در دادن جای مناسب به آنان برای نشستن در مجلس؛ زیرا از یک سو می‌دانیم که علت حکم صریح این آیه درباره ایشاره کردن و جادادن به بعضی افراد، لزوم رعایت احترام آنها است و از سوی دیگر، چون معمولاً در هر مجلس، جاهای

مختلفی وجود دارد، اگر احترام‌گذاشتن به افرادی که احترامشان لازم است، ایجاب می‌کند که در جای خاصی از مجلس بنشینند، یا بد آن جای خاص را به او داد، هر چند به این صورت باشد که این شخص، از آنجا برخیزد و در جای پایین تری بنشیند.

البته باید توجه داشت که شأن نزول آیه این است که مسلمان‌ها نزد پیغمبر در حلقه تنگ می‌نشستند و کسانی که بعداً می‌آمدند و با پیغمبر کار داشتند، به او دست نمی‌یافتد. این سفارش خداوند، در اصل برای این بوده که همه بتوانند نزد پیغمبر خدا بروند.

و) شنیدن و تحمل سخن دیگران

یکی دیگر از آدابی که از سیره پیغمبر اکرم (ص) استفاده می‌شود و در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است و برای کسانی که رهبری و مدیریت عده‌ای را بر عهده دارند، اهمیت بسیار دارد، شنیدن و تحمل گفته‌ها و انتقادات دیگران است؛ زیرا دیگران با چنین کسانی که به گونه‌ای شاخص هستند، به طور طبیعی، بسیار سروکار دارند، به آنان مراجعه می‌کنند و انتقادات و پیشنهادهایی دارند و مسائلی را درباره مصالح و مفاسد جامعه مطرح می‌کنند که عمولاً بسیاری از آن‌ها بهجا و قابل قبول نیست.

این رهبران، پیشوايان و مدیران، باید چگونه عکس العملی در برابر این سخنان داشته باشند و چه وظیفه‌ای در برابر چنین افرادی دارند؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، به آیه‌ای از قرآن کریم اشاره می‌کنیم که از آن، سیره و روش پیغمبر در این‌باره، که اسوه و مقتدای مؤمنان است، روشن می‌شود. پیغمبر اکرم (ص) همیشه به سخن دیگران گوش می‌دادند و اگر هم سخن او درست نبود به رویش نمی‌آورند. رعایت این روش در پیغمبر چشمگیر بود، تا آنجا که منافقان، آن را یک عیب می‌شمردند می‌گفتند: پیغمبر گوش شنوابی است و هر کس، هر چه می‌گوید، گوش می‌کند. خداوند، این حقیقت را این گونه بیان می‌کند:

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الَّيْئَرَ وَيَقُولُونَ هُوَ أَذْنَاقُنَا فَلَأَذْنَاقَنَّ خَيْرَ لَكُمْ يَقُولُنَّ إِنَّ اللَّهَ وَيَقُولُنَّ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌۚ۝

بعضی از ایشان پیامبر خدا را می‌آزارند و می‌گویند: او گوش است. بگو: گوش خوبی است برای شما، ایمان به خدا و اعتماد به مؤمنان دارد و برای مؤمنان از شما رحمت است، و کسانی که رسول خدا را می‌آزارند، برایشان عذابی در دنای خواهد بود.

در این آیه، در جمله **يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ بِلِّمُؤْمِنِينَ** دو تعبیر متفاوت آمده است. یکبار «یؤمن بالله» با «باء» به کار رفته و به اصطلاح متعدد شده و در یکبار، «یؤمن للمؤمنین» با «لام». این اختلاف در دو تعبیر، پرسشی را برای مفسران ایجاد کرده است که چرا در یکی با «باء» و در دیگری با «لام» آمده است؟

به نظر می‌رسد فرق بین این دو تعبیر در این است که یکی اشاره به تصدیق خبر دارد و دیگری به تصدیق مخبر. توضیح آن که کلمه «یؤمن»، که متنضم معنای تصدیق است، اگر با حرف «باء» متعدد شود، دلالت بر تصدیق واقعیت و محتوای خبر دارد؛ مثلاً «ایمان بالله» به معنای تصدیق وجود خدای متعال است و ایمان به انبیا و کتاب‌های آسمانی، به معنای راست شمردن ادعای پیامبران و تصدیق صحت محتوای کتاب‌های آسمانی است.

اما هنگامی که یؤمن با حرف «لام» متعدد می‌شود، دلالت بر تصدیق گوینده دارد، اعم از آن که سخن را هم مطابق با واقع بداند یا نداند. پس معناش این است که دروغ عمدی به گوینده نسبت نمی‌دهد؛ اما معناش این نیست که محتوای سخن او را هم تصدیق می‌کند. بنابراین، این برخورد پیغمبر، زود باوری و ساده‌اندیشی نیست، بلکه لطف و بزرگواری و اغماض است. هنگامی که یکی از مؤمنان به پیغمبر اکرم (ص) خبری می‌داد، پیغمبر(ص) اگر هم می‌دانست که خلاف می‌گوید، به روی او نمی‌آورد که تو دروغ می‌گویی، بلکه با لطف و بزرگواری از کنار آن می‌گذشت و یا اگر تیاز بود، درباره آن تحقیق می‌کرد. پس این رفتار، از اوصاف حميدة پیغمبر بوده و تعبیر آیه، برای ایشان، تعبیری ستایش آمیز است.

از این آیه، هر چند که مستقیماً درباره پیغمبر است، می‌توان استفاده کرد که دیگر رهبران و کسانی که مرجع مردم هستند، باید در رفتارشان با دیگران، صبور، پر تحمل و بردبار و به اصطلاح، گوش خوبی برای شنیدن سخنان مردم باشند. هنگامی که کسی سخنی را می‌گوید، درست گوش بدند و به گوینده نشان دهند که به سخنان او ارج می‌نهند و او را تصدیق می‌کنند. و حتی اگر هم سخن او را نادرست می‌دانند، با بزرگواری از کنار آن بگذرند که می‌توان گفت: در واقع، این شکر نعمت رهبری، ریاست و مدیریتی است که خداوند در اختیارشان قرار داده و محبوبیتی است که در بین مردم دارند.

(ز) نجوا یا سخن در گوشی

یکی دیگر از آداب اسلامی در معاشرت، این است که در مجالس عمومی، که دیگران هم

نشسته‌اند و ما را می‌بینند، از سخن‌گفتن در گوشی و به اصطلاح، پیچ‌پیچ کردن، بپرهیزیم. در جمیعی که افراد مختلف حضور دارند، اگر دونفر با هم به طور خصوصی و در گوشی صحبت کنند، طبعاً این کار سبب رنجش دیگران می‌شود و برایشان سؤال‌انگیز است که چرا می‌خواهند مطالبی را از آنان پنهان دارند و چرا آنان را نامحرم و بیگانه می‌دانند؟

البته در بعضی موارد، ممکن است این کار ضرورت پیدا کند؛ مانند آن که باید یک مسئله‌ای خصوصی را به کسی بگوید و نمی‌خواهد دیگران بفهمند. در این صورت، اگر بتواند باید آن را در جایی که دیگران نباشند به او بگوید؛ اما گاهی وقت تنگ است و باید زودتر، مطلب را به او گفت، هر چند که در بین جمع باشد. در این صورت، سخن‌گفتن در گوشی، اشکالی ندارد؛ مانند آن که مسئله‌ای مربوط به مسائل حکومتی یا اسرار نظامی باشد که نباید دیگران از آن مطلع شوند.

دیدگاه قرآن درباره نجوا

قرآن کریم درباره نجوا و سخن در گوشی، توصیه‌هایی دارد که آن‌ها را در آیات متعدد مطرح کرده است. در بعضی آیات، به طور کلی سفارش دارد که در سخنان در گوشی و نجواهایتان تقوا را رعایت کنید و توجه داشته باشید که خداوند سخنان محترمانه شما را می‌شنود. بنابراین، چیزی نگویید که خلاف مصلحت اسلام و خلاف تقوا باشد.

در بعضی آیات، نجواهای خلاف مصلحت را منع کرده، مردم را از ارتکاب آن بر حذر می‌دارد. و سرانجام، در بعضی دیگر از آیات، نجوا را در حالت ضرورت و با انگیزه‌های صحیح مجاز دانسته است و برخی از موارد استثنایی را نام می‌برد.

در اینجا آیات نجوا را گروه‌بندی کرده و سپس مطالب لازم را یادآوری می‌کنیم:
 الف) بعضی آیات حاکی از آنند که خداوند از راز نجوا کنندگان آگاه است و به حساب آنان

می‌رسد. این آیات، بیشتر جنبه تهدید دارند؛ مانند:

آلٰمَ تَرَأَنَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ إِلَّا هُوَ
 رَازِيهِمْ وَلَا خَمْسَةٌ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذْنِي مِنْ ذِلْكَ وَلَا أَفَكِرُ إِلَّا هُوَ مَعْنَاهُمْ إِنَّ مَا كَانُوا
 فِيهِمْ يَرْبِطُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ يُكْلِلُ شَنِيعَ عَلَيْهِمْ!

آیا نمی‌بینی که خدا از آن‌چه در آسمان و زمین است، آگاهی دارد؟ هیچ رازی را سه

کس با هم زیرگوشی نگویند مگر آن که خدا چهارم آنها باشد و پنج کس نگویند جز آن که خدا ششمین آنها باشد و نه کم تر و نه بیش تراز این نگویند مگر آن که خدا هر کجا که باشند، با آنان است و سپس در قیامت، آنها را به اعمال و کردار خود خبر خواهد داد که او به همه چیز دانا است.

و مانند:

تَحْنُ أَعْلَمُ يَا يَسْتَعِيْونَ بِهِ إِذْ يَنْتَعِيْونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ تَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَبْيَعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَتَّخِرًا!

ما از خود آنان به سخنان رمزی و زیرگوشی، که به هنگام شنیدن گفتار تو می‌گویند و می‌شنوند، آگاه تریم آن گاه که ستمکاران می‌گویند: جز از مردی سحرزده پیروی نمی‌کنید.

و مانند:

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَتَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْفَيْوِبِ؟

آیا نمی‌دانند که خدا از راز و رمز و نجوای آنان آگاه و دانایی به غیب‌ها است؟

و آیه:

أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَا لَا أَنْتَمُ سِرَّهُمْ وَتَجْوَاهُمْ بَلِّي وَرَسَّلْتُ لَدَنِيهِمْ يَكْتُبُونَ؟

آیا گمان دارند که ما راز و رمز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟ آری می‌شنویم و فرستادگان ما نزدشان هستند و آنها را می‌نویسند.

ب) برخی آیات ظهور در مذمت یا نهی از هر نجوایی به طور مطلق دارند؛ مانند:

أَلَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ نَهَوْا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يَمْوَدُونَ لِمَا نَهَوْا عَنْهُ؟

آیا آنان را ندیدی که از نجوا و راز گفتن منع شدند سپس باز گشتد به آن‌چه که از آن منع شده بودند؟

و مانند:

۱. اسراء / ۴۷

۲. توبه / ۷۸

۳. زخرف / ۸۰

۴. مجادله / ۸

إِنَّمَا الْجُحُونَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْرُثَ النَّبِيِّنَ آمَنُوا^۱.

سخن زیرگوشی و نجوا یک کار شیطانی است برای آنکه مؤمنان را غمگین و نگران سازد.

و مانند:

لَا خَيْرٌ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَجْوَا هُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ^۲.

میچ خیر و صلاح در نجواهاشان نیست مگر آن کس که در نجواهای خود به دادن صدقه یا انجام کار خوب و یا اصلاح میان مردم فرمان دهد.

این آیه، به ظاهر هرگونه نجوا و سخن زیرگوشی را مذمت کرده و تنها برخی از موارد نجوا را از این حکم استثنای کرده است.

ج) بعضی از آیات، نجوا را برابر دو بخش کلی تقسیم کرده‌اند: یکی از دو بخش را نهی و به

دیگری فرمان می‌دهند؛ مانند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَأْتِيهِمْ قَلَّا تَسْتَأْجِعُوا بِالْأَئْمَمِ وَالْعَدْوَانِ وَمَغْصِبَتِ الرَّسُولِ وَتَسْتَأْجِعُوا بِالْبَرِّ وَالْتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهُ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ^۳.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه سخنی به راز می‌گوید (مواظب باشید که) هرگز بر بزهکاری و دشمنی و مخالفت با رسول مگوید و بر اساس نیکی و خداترسی نجوا کنید.

در واقع، نهی در این آیه، مقید است نه مطلق؛ چنان‌که به نجوا در باره نیکی و تقوای فرمان می‌دهد. هر چند ممکن است این امر نیز بیش از این دلالتی نداشته باشد که نجوا در این گونه موارد بی‌اشکال است و منعی ندارد. البته بدیهی است که نجوا در بعضی موارد، متضمن مصالحی است که حسن آن را ایجاد می‌کند.

د) بعضی آیات، حکمت نهی از نجوا را بیان می‌کنند. بعضی از آن‌ها به انگیزه نجوا کننده و بعضی دیگر به بدی خود به خودی و مطلق نجوا اشاره دارند. آیه‌های ۸ و ۹ از سوره مجادله به انگیزه نجوا کننده اشاره دارند و نجواهای را که بر اساس انگیزه‌های سوء باشند (گناه

۱. مجادله / ۱۰

۲. ناء / ۱۱۴

۳. مجادله / ۹

دشمنی و مخالفت با خدا و پیامبر باشند) نهی می‌کنند؛ اما آیه ۱۰ همان سوره مطلق نجوا را، که باعث سوء ظن و نگرانی و حزن و اندوه مؤمنان می‌شود، بد و شیطانی دانسته است.

۵) بعضی از آیات نیز مواردی از نجوا را استثنای کرده‌اند و آن‌ها را نه تنها بی‌اشکال دانسته، بلکه ستوده‌اند؛ زیرا، مصلحت موردي آن‌ها در حدی است که مفسدة نجوا را تحت الشعاع قرار می‌دهد؛ مانند:

لَا خَيْرٌ فِي كَيْبِيرٍ مِّنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَغْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعُلُ ذَلِكَ اتِّبَاعَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسُوقَ تُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا!

در بیانی از نجواهای خیر و صلاحی نیست مگر آنان که پنهانی مردم را به دادن صدقه یا انجام کارهای نیک یا اصلاح میان مردم فرمان دهند و کسی که برای خدا و در طلب رضای او چنین کند، پاداش بزرگی به او می‌دهیم.

نتیجه

از آیات مذکور، نکاتی استفاده می‌شود که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
نخست آن که خدا همه جا حضور دارد و همراه انسان‌ها است و از راز و رمز آنان آگاه است. منظور از همراه بودن خدا همین است، نه این که خدا را در عرض موجودات دیگر بر شمریم و مانند آن‌ها به حساب آوریم.

دوم آن که در مورد اثم و عدوان و معصیت رسول، که در بعضی آیات آمده، می‌توان گفت: اثم گناهی است که خداوند، مسلمانان را از انجام آن نهی کرده است؛ اما تجاوز به دیگران نیست؛ مانند نوشیدن شراب. عدوان در مقابل اثم و به معنای تجاوز به دیگران و تضییع حقوق آنان است. معصیت رسول - که در مقابل اثم آمده - به معنای نافرمانی پیغمبر اکرم در امور ولایتی و حکومتی است.

توضیح این که بیانات و اوامر پیغمبر دو گونه‌اند: گاهی ابلاغ رسالت الهی و انتقال پیام‌های خداوندند که در این صورت، اطاعت پیغمبر به اطاعت خدا بر می‌گردد و پیغمبر نقشی جز انتقال دستورات الهی ندارد. گاهی نیز اوامری هستند که شخص پیغمبر اکرم (ص) از سوی خود صادر می‌کند، هر چند این‌ها نیز در چارچوب اختیاراتی است که خدای متعال به ایشان

مرحمت فرموده و بر اساس ولایتی است که از سوی خدا بر مردم دارد. معصیت رسول، به معنای سرپیچی و مخالفت با پیغمبر در این‌گونه دستورات نوع دوم، یعنی دستورات حکومتی و ولایتی است.

سوم آن که آیات، گروهی را نکوهش می‌کنند که از گفتن راز و رمز و نجوا کردن منع شدند؛ اما با وجود این، برگشتن و مرتكب همان کار شدند که از آن منع شده بودند. علت اصلی نکوهش آن‌ها این است که در مورد کارهای خلاف و گناه و تجاوز به دیگران و مخالفت با رسول خدا و سرپیچی از اوامر او نقشه می‌کشیدند و از منافقان بودند. از این‌رو، هنگامی هم که به حضور پیغمبر می‌رسیدند، او را به گونه‌ای استهزا آمیز تحيیت و سلام می‌گفتند. هم‌چنین مؤمنان را از چنین نجواها منع کرده، به آنان توصیه می‌کنند که اگر قرار است راز و رمزی داشته باشند و نجوا کنند، درباره کارهای خیر و بر اساس تقوا و خدا ترسی باشد.

چهارم آن که در مجموع، آیات قرآن مؤمنان را از نجوا و سخن محترمانه‌ای نهی می‌کنند که محتواش نامطلوب و خلاف حق و مصلحت باشد. پس هر نجوا و سخن در گوشی گفتن نامطلوب نیست، بلکه نجوا بی نامطلوب است که مرتكب گناه و نافرمانی خدا، یا مرتكب عدوان و تجاوز به دیگران و یا مخالفت با دستورات حکومتی پیغمبر خدا باشد.

البته باید به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر چند نجوا را به دو بخش تقسیم کردیم که یک بخش آن ممنوع و بخش دیگر آن مجاز و یا پسندیده است، ولی باید بدایم که قاعدة کلی، ترک نجوا است، حتی اگر منشأ اثم و عدوان و معصیت رسول هم نباشد؛ زیرا همان طور که گفتیم، سخن در گوشی و اسرار آمیز، منشأ سوء تفاهم خواهد شد و نه تنها برای دیگران سؤال برانگیز است، بلکه دل‌ها را از هم دور و افراد را به هم بدبین و در دل آنان کدورت ایجاد می‌کند.

بنابراین، نجوا به طور کلی مذموم است مگر آن مواردی که مصلحت ایجاب می‌کند. هر چند که اگر منشأ گناه و تجاوز و نافرمانی پیغمبر خدا باشد، مذموم‌تر و نکوهیده‌تر خواهد بود و گناه بیشتری دارد. از این‌جا است که اولاً، بعضی از آیات و روایات، مطلق نجوا را نهی کرده‌اند. ثانياً، در همان مواردی استثنایی که نجوا مصلحت دارد نیز، اگر ممکن باشد، به جای سخن در گوشی در مجلس عمومی، بهتر است در خلوت سخن بگویند تا عوارض سوء نجوا را نداشته باشد و البته اگر جز نجوا راه دیگری نیست، طبیعاً باید از این طریق به کار خیر اقدام کرد.

ثالثاً، بعضی آیات در موارد نجوا و سخن در گوشی با پیغمبر، دادن صدقه را قبل از نجوا توصیه کرده‌اند که شاید علتش همین باشد که بستجند آیا کار آنان این ارزش و اهمیت را دارد که برای آن مرتكب این کار به ظاهر ناپسند شوند و آیا مصلحت آن بر مفسدة نجوا می‌چربد و آیا حاضرند برای آن پولی خرج کنند و هزینه را برابر به عهده بگیرند؟ اگر چنین نیست، این کار را نکنند و این خود به خود، باعث محدود شدن نجوا خواهد شد و در نتیجه، وقت پیامبر را کم‌تر خواهند گرفت.

پنجم آن که از مجموع آیات به دست می‌آید که ما به طور کلی سه نوع نجوا داریم:

۱- نجوای که بر اساس نیکی و خدا ترسی و برای تأمین مصلحتی عمدۀ باشد، که اشکالی ندارد.

۲- نجوای که اساس آن بر گناه و تجاوز به دیگران و سرپیچی از حکم پیغمبر خدا است، که مسلمًا از گناهان است و باید ترک شود.

۳- نجوای عادی و معمولی که مصلحتی بر آن مترتب نمی‌شود؛ اما متضمن گناه و تجاوز و مخالفت با پیغمبر خدا هم نیست. این نوع نجوا، هر چند که مقاصد نوع دوم را ندارد، اما باید بدانیم که نجوا، خود به خود، منهای مصالح و مفاسدی که بر آن بار می‌شود، کار مطلوبی نیست و اطلاق آیة *إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آتَيْنَا*^۱ شامل این مورد معمولی نیز می‌شود. این که در یک مجلس عمومی و در حضور دیگران، دو نفر با هم در گوشی سخن بگویند، خواه موضوع گفتگوی آنان بد باشد یا خوب، این کار، خود به خود، خلاف ادب است؛ چراکه دیگران از این طرز صحبت محروم‌انه دلگیر خواهند شد. به یگانگی‌ها و همدلی‌ها لطمه می‌زنند و دل‌ها را ز هم دور می‌کند. پس یک کار شیطانی است.

ششم آن که انگیزه‌های شیطانی و نادرستی که انسان را وادار به نجوا می‌کند، مختلفند. مثلاً انگیزه بعضی افراد از نجوا خودنمایی است. آنان می‌خواهند وانمود کنند که ما راز و رمزی و سخنان محروم‌های با فلان شخص - که مثلاً موقعیت و اعتبار خاصی در جامعه دارد - داریم که دیگران نباید از آن آگاه شوند.

این گونه انگیزه‌ها، خود به خود و با صرف نظر از آثار سوئی که بر عمل نجوا و سخن در گوشی مترتب می‌شود و نیز با صرف نظر از مفاسدی که به محتوای نجوای به اثم و عدوان و

مخالفت با رسول مربوط می‌شود، ارزش منفی دارند و نوعی بیماری اخلاقی و روانی به شمار می‌روند.

در قرآن کریم به این جریان اشاره شده که در زمان پیغمبر اکرم (ص) عده‌ای اصرار فراوان بر ملاقات خصوصی با پیغمبر خدا داشتند؛ اما از آن‌جا که این کار، مشکلاتی را برای پیغمبر اکرم (ص) به وجود می‌آورد، هم وقت آن حضرت را می‌گرفت و از کارهای مهم‌تر بازش می‌داشت و هم آن عده، در واقع، از این کار، سوء استفاده می‌کردند و می‌خواستند وانمود کنند که ما با پیغمبر، سخنان محترمانه‌ای داریم که این در نظر دیگران صورت خوشی نداشت. از این‌جا بود که خدای متعال دستور داد هر کس ملاقات خصوصی می‌خواهد و سخن محترمانه‌ای دارد، باید قبل از ملاقات با آن حضرت، مبلغی را به عنوان صدقه بدهد.

نقل است تنها کسی که به این دستور خداوند در قرآن کریم، عمل کرد، امیر المؤمنین علی (ع) بود که از آن پس هرگاه می‌خواست با رسول خدا سخن بگوید، قبل‌ایک درهم صدقه می‌داد و غیر از او هیچ کس دیگر، به این دستور عمل نکرد. از این رو بود که خداوند متعال این آیه را نسخ کرد و فرمود: آیا ترسیدید که اگر قبل از نجوا صدقه‌ای به نیازمندان بدهید، فقیر بشوید؟ حال که شما به این دستور عمل نکردید، خدا هم بر شما بخشدید و این حکم را از شما برداشت. بروید و دیگر تکالیف خود را عمل کنید، نمازتان را بخوانید، روزه‌تان را بگیرد و کارهای خیر بکنید.^۱

به هر حال، آیه ۱۲ سوره مجادله، که پیش از ملاقات خصوصی با پیغمبر، دستور صدقه می‌دهد، از آیات نسخ شده است کمتر کسی در این حقیقت تشکیک کرده است؛ ولی با آمدن این دستور در آیه مذکور، معلوم شد کسانی که اصرار داشتند با پیغمبر اکرم (ص) ملاقات خصوصی کنند و سخن محترمانه بگویند، این ملاقات‌های خصوصی و سخنان محترمانه، برای خود آن‌ها ارزش یک درهم را هم نداشته است و عملانه نشان دادند که مصلحت مهمی در کار خود نمی‌دیده‌اند.

انگیزه بعضی دیگر چنان که در آیات قرآن کریم آمده، گناه و سرپیچی از احکام خدا، تجاوز به حقوق دیگران و یا مخالفت با پیغمبر خدا بوده است که زمام ولایت و حکومت بر

۱. أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقْدِمُوا إِنَّ يَدَنِي نَجْوَاكُمْ حَدَّقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَقْتُلُوا وَئَابَ إِلَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الرِّزْكَةَ وَأَطْبِعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (مجادله/۱۳).

جامعه را از سوی خداوند متعال، در دست گرفته بود. بدی این انگیزه نیز روشن و بدیهی است و قرآن در موارد متعدد، آن را محکوم می‌کند و ارزش منفی آن را گوشزد می‌کند، اینان را در زمرة منافقان بر می‌شمرد و به صراحة، مسلمانان را از آنان بر حذر می‌دارد. همان منافقانی که پیوسته برای مخالفت با پیغمبر برنامه‌ریزی می‌کردند و حتی در مجالس عمومی نیز با یکدیگر، سخنان محترمانه زیر گوشی، برای براندازی دستگاه دین و تجاوز به دیگران و مخالفت با پیغمبر، می‌گفتند هنگامی هم که نزد پیغمبر حاضر می‌شدند، او را به شکل تمسخرآمیز و ناشناخته‌ای تحیت می‌گفتند و گاهی به جای گفتن سلام، که تحیت شناخته شده اسلامی بود، کلمه «سام» را که در زبان عبری به معنای مرگ است، به کار می‌بردند و چنین وانمود می‌کردند که دارند به او احترام می‌گذارند و تحیت می‌گویند.

البته، همان طور که قبلًا گفتیم، نجوا کاری است شیطانی که منشأ نگرانی و اندوه دیگران می‌شود، خواه نجواکننده، چنین انگیزه‌ای داشته باشد یا نداشته باشد. بدین دلیل بود که گفتیم: نجوا، خود به خود، و به طور مطلق، ارزش منفی دارد و جز در مواردی که مصلحت محتوابی آن می‌چربد، نباید مرتکب این عمل شد. حال، اگر انگیزه نجواکننده نیز تفرقه‌انگیزی و ایجاد نگرانی و اندوه در دیگران باشد، که خواه ناخواه، بر نجوا مترتب خواهد شد، این نیز انگیزه سوئی دیگری است که بدی عمل وی را دو چندان خواهد کرد؛ چرا که علاوه بر سوء فعلی، سوء فاعلی نیز دارد و علاوه بر آن که این فساد بر عمل نجوا، خود به خود و با هر انگیزه‌ای که باشد، مترتب خواهد شد، انگیزه فاعل و نجواکننده نیز ایجاد نگرانی و ترس در دیگران است و در این صورت، عمل او از دو لحاظ، شیطانی خواهد بود.

هفتم آن که همان طور که قبلًا تذکر دادیم، از بعضی آیات می‌توان دریافت که نجوا به طور مطلق ارزش منفی دارد؛ اما مسلماً مواردی وجود دارد که در آن‌ها مصلحت عمده مورد نجوا بر مفسدة آن می‌چربد که طبعاً این گونه موارد، استثنایشده و ممنوع نیست. بنابراین، اصل و قاعدة عمومی در نجوا بر ارزش منفی آن است که این اصل، در همه موارد، جاری و بر همه آن‌ها حاکم است، مگر آن که دلیل خاصی باید و مورد یا موارد خاصی را استثنای کند و دلیل این قاعدة عمومی را تخصیص بزند.

در برآر این موارد استثنایشده و دلیل خاص آن‌ها، که دلیل آن قاعدة کلی را تخصیص می‌زند، می‌توان به بعضی از آیات قرآن اشاره کرد که می‌فرماید:

لَا خَيْرٌ فِي كَثِيرٍ مِّنْ تَجْوِاهِمْ إِلَّا مِنْ أَمْرٍ يَصَدِّقُهُ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ تَبَيَّنَ التَّائِسُ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسُوفَ تُؤْتَيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^۱.

هیچ فایده و خیری در نجوا یشان نیست، مگر آن کس که (بدین وسیله) به دادن صدقه یا انجام کار نیک یا اصلاح میان مردم فرمان دهد و کسی که در طلب رضای خدا چنین کند، به زودی او را پاداشی گران خواهیم داد.

صدر این آیه، نجوا را بدون فایده معرفی کرده و زبان نکوهش درباره آن دارد و سپس مواردی را استثنای کند.

نخستین مورد استثنایشده، جایی است که کسی به منظور کمک به فقرا و برای آن که قدم مفید و خوبی به نفع محروم‌مان برداشته باشد، به طور محترمانه و زیرگوشی، دیگران را به دادن صدقه و کمک مالی به فقرا و امی دارد. کسانی هستند که خودشان امکان مالی برای دادن صدقه و کمک مالی مستقیم به فقرا را ندارند؛ اما زبان‌گویا و نفوذ کلمه دارند و می‌توانند ثروتمندان را به دادن صدقه و ادار کنند. طبیعی است که این گونه کارها از ظرافت خاصی برخوردار است و باید همه ابعاد و جوانب آن را در نظر داشت تا این کار، که از جهت مالی و اقتصادی خیر است، از جهات دیگر، به فقرایی که آبرومند و با شخصیت و دارای عزت نشند، لطمه نزنند و آبرویشان را در میان جمع نریزد. این است که برای آن که آبروی آنان ریخته نشود، ناگزیر است محترمانه با دیگران سخن بگوید و آنان را به دادن صدقه و ادار کنند. در غیر این صورت، حرمت فقرا شکسته می‌شود و زشتی گدایی از بین می‌رود و ممکن است سبب شود کسانی که با عفت و مناعت زندگی می‌کنند، به تدریج به جای تکیه بر کار و تلاش خود، با گدایی از دیگران زندگی خود را بگذرانند. علاوه بر این، ممکن است بسیاری از افراد نیازمند، از خیر چنین کمکی بگذرند.

مورد دوم، در امر به معروف است. کسی که می‌خواهد دیگری را امر به معروف کند، اگر بخواهد سخشن مؤثر باشد، باید او را در بین مردم و در حضور دیگران شرمنده و خجلت زده کند، بلکه لازم است به طور خصوصی و محترمانه و با سخنان زیرگوشی به او بفهماند که باید آن کارهای خیر را انجام دهد یا فلان کار بد را ترک کند. بنابراین، هرگاه در مجلسی یا در میان جمعی لازم دید کسی را به کار خیری دعوت کند یا از کار زشتی باز دارد، باید محترمانه با او

حرف بزند. نجوا در این مورد، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه کاری خدا پسند خواهد بود و پاداشی گران دارد.

مورد سوم، اصلاح میان مردم و رفع اختلافات است که آن هم کاری ظریف است و باید با درایت خاص و دقیق انجام شود تا بتواند در روحیه دو طرف، تأثیر داشته باشد. از این رو، ناگزیر باید محترمانه و زیرگوشی با دو طرف صحبت کند و حتی اگر لازم شد با توریه کردن و یا حتی گفتن مطالبی که حقیقت ندارد، از زبان هر یک به دیگری، دل آن دو را به هم نزدیک کند و احساس و عواطف متقابل آن دو را در مورد یکدیگر برانگیزد تا پس از پیدایش انعطاف، کار اصلاح به انجام رسد؛ اما اگر همان مطالب محترمانه و زیرگوشی را، که برای انعطاف و اصلاح آن دو لازم است، بلند بگویید، ممکن است در همان گام نخست، با موضوع گیری تند آن دو رویه را شود و کار را دشوار تر کند.

این است که در چنین مواردی نجوا نه تنها بی اشکال است، بلکه چون اهداف مهمی را دنبال می کند، در پیشگاه خدا پاداش بزرگی نیز خواهد داشت. در آیه‌ای دیگر می خوانیم:

وَتَنَاجِوْا بِالْبُرِّ وَالْتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهُ الَّذِي إِلَيْهِ تُخْرَجُونَ!

(هر گاه راز می گوید و محترمانه حرف می زنید) بر اساس نیکی و خیر خواهی و خدا نرسی راز بگوید و محترمانه حرف بزنید و تقوای خدامی را پیشه کنید که نزد او محشور خواهد شد.

این آیه نیز بر قاعدة کلی نجوا و آیاتی که نجوا را بد معرفی کرده‌اند، بدون آن که بر مورد یا موارد خاصی دست بگذارد، یک استثنای کلی را ذکر کرده که افراد در سخنان محترمانه و نجواهای خود، جانب خیر و نیکی به دیگران و تقوای خدا را نگاه دارند و سخنان محترمانه آنها با ملاحظات خاص و رعایت همه اطراف و جوانب باشد که نجوا کردن آنها در این صورت، اشکالی ندارد.

طبعی است که رعایت این دو شرط، یعنی نیکی به دیگران و تقوای الهی، شخص را و می دارد که اولاً، نجوا و سخنان محترمانه‌اش سبب گناه و معصیت خدا نشود. ثانیاً، سبب تجاوز به حقوق دیگران نگردد. ثالثاً، مخالفت با رسول خدا و سرپیچی از اوامر و دستورات حکومتی ولی بر حق نباشد. رابعاً، انگیزه سوئی وی را وادار به این کار نکرده باشد. و خامساً، تا مصلحتی ایجاب نکرده دست به این کار نزند.

بنابراین، این جمله از آیه شریفه، در مورد همه موارد استثنایی، بدون آن که موارد خاصی را نام برده باشد، جامع و مانع است و به همه شرایط و جوانب آنها نظر دارد.

رعایت آداب ویژه پیامبر

۲. دسته دوم از آیات قرآن، که به آداب ویژه رسول اکرم (ص) پرداخته‌اند، به مسلمانان دستور می‌دهند که در مورد پیغمبر خدا لازم است آدابی را رعایت کنند که در اینجا باید به بعضی از آن‌ها پردازیم و درباره کم و کیف آن‌ها سخن بگوییم:

الف) پیشی نگرفتن

خداآوند در آغاز سوره حجرات می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَمْتُمُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدِيَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ.

ای مؤمنان! بر خدا و رسول خدا پیشی نگیرید و تقو و پرهیز از خدا را پیشه کنید که

خداآوند شتو و دانا است.

جمله «لَا تَقْدِمُوا» در آیه بالا به ضم «تا» و از باب تفعیل است که متعدی است و مفعول می‌گیرد و در فارسی معنایش این است که کسی یا چیزی را بر پیغمبر و خدا مقدم ندارید. بنابراین، با جمله «لَا تَقْدِمُوا» به فتح «تاء» که فعل لازم و به این معنا است که جلو نیفتید و پیشی نگیرید، تفاوت دارد.

بعضی گفته‌اند: گرچه این فعل از باب تفعیل و متعدی است، اما از آن‌جا که مفعول این فعل، مانند مفعول افعال دیگری چون: «يَعْلَمُون» و «تَعْلَمُون» مورد توجه نیست و به حساب نمی‌آید، باید بگوییم: این جمله، همان معنای «لَا تَقْدِمُوا» را دارد و معنای جلو نیفتادن و پیشی نگرفتن را می‌دهد؛ زیرا مفعولش مورد غفلت قرار می‌گیرد.

ولی می‌توان گفت که این جمله، در واقع، همان معنای: «لَا تَقْدِمُوا أَنْفَكُمْ» را دارد؛ یعنی خود را از خدا و پیغمبر، جلو نیندازی. بنابراین، فعل «لَا تَقْدِمُوا» مفعول دارد؛ ولی مفعول آن، کلمه «أَنْفَكُمْ» است که به اصطلاح، مقدر خواهد بود. بنابراین، همان معنای «لَا تَقْدِمُوا» به فتح «تاء» را دارد که یک فعل لازم است. از این رو است که آن را معمولاً «پیشی نگیرید» و «جلو نیفتید» معنا کرده‌اند.

هر چند شاید بهتر این باشد که بگوییم: «أَنْفَكُمْ» از مصادیق بارز مفعول این فعل است؛

ولی مفعول آن ممکن است مصاديق دیگری نیز داشته باشد و مفهوم جمله، این است که نه خودتان و نه غیر خودتان، هیچ کس را از خدا و پیغمبر جلو نیندازید. بنابراین، تشبیه این جمله، به جمله‌هایی مانند: «يَعْلَمُونَ» و «تَعْلَمُونَ» خوب است؛ اما همان طور که بعضی از علماء گفته‌اند، مفعول این فعل‌ها به این دلیل حذف شده که در ذهن شنووند، شامل هر مصاديق مناسبی بشود و به مصاديق خاصی محدود نگردد. در هر حال، روشن‌ترین و آشکارترین مصاديق مفعول آن، «نفسکم» است و بیش از هر چیز، دلالت بر این دارد که خود را از خدا و پیغمبر جلو نیندازید و بر آنان پیش نگیرید.

در تفسیر المیزان آمده است: چیزی که در این آیه به مؤمنان توصیه شده، در واقع، جزء کارها و صفات فرشتگان است که خداوند در یکی از آیات قرآن می‌فرماید:
 وَقَالُوا إِنَّهُ خَلَقَ الرَّحْمَنَ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادُ مُكْرَمُونَ * لَا يَنْسِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^۱.

(مشرکان) گفتند که خدای متعال دارای فرزند است. خدا پاک و متنزه است (از داشتن فرزند) بلکه آنان (فرشتگان) بندگان شایسته خدا هستند که هرگز بر خدای متعال پیش نگیرند و مطیع فرمان او باشند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که پیش گرفتن بر خدا و رسول، یعنی چه و بر کدام کارهای انسان اطلاق می‌شود؟ در پاسخ می‌گوییم: پیش گرفتن بر خدا و رسول خدا، شکل‌های مختلفی دارد که بعضی از آن‌ها حرام و بعضی دیگر، مذموم و نکوهیده‌اند و بهتر است انجام نشوند. بنابراین، در زمینه هر کاری، پیش از آن که یک مسلمان از جانب خود، حکمی صادر کند، لازم است دریابد که خدا و رسول درباره آن، چه می‌گویند و مطیع فرمان آنان باشد. غیر از آن چه گفته شد، پیش گرفتن بر خدا و رسول، دامنه گسترده‌ای دارد و بر موارد گوناگون دیگری نیز صدق می‌کند؛ تا آن‌جا که بعضی از مفسران گفته‌اند که مؤمنان حتی به هنگام راه رفتن، نباید پیش‌پیش پیغمبر حرکت کنند که عملی نکوهیده است و یا به هنگام نشستن نباید قبل از پیامبر بنشینند و یا در موقع خواندن نماز نباید جلوتر از او بایستند و یا نباید جلوتر از قبر آن حضرت بایستند. به هر حال، رعایت چنین آدابی را در مورد رسول اکرم اسلام، با استناد به همین جمله از آیه کریمه، لازم دانسته‌اند و طبیعی است که احترام به پیغمبر خدا لازم است و عمل به آن چه احترام به ایشان ایجاب کند، امری مستحسن خواهد بود.

پرسش دیگر در اینجا درباره اضافه شدن کلمه «الله» است. به راستی پیشی گرفتن از خدا

یعنی چه؟

برخی از مفسران گفته‌اند: منظور اصلی آیه، منع از پیشی گرفتن از پیغمبر است و اضافه شدن کلمه «الله» برای دلالت بر این حقیقت است که احترام به پیغمبر، احترام به خدا است.

برخی دیگر گفته‌اند: چون احکام شرعی، در اصل از سوی خداوند است، اگر کسی درباره یک موضوع، پیش از آن که حکم‌شده باشد، اظهار نظر کند و حکمی از سوی خود صادر کند، این عمل، خود به خود، پیشی گرفتن بر خداوند است و به حکم آیه شریفه، باید افراد درباره احکام موضوعات اظهار نظر کنند، بلکه باید ببینند خدا و رسول خدا درباره آن موضوعات چه حکمی دارند.

ب) شیوه سخن‌گفتن با پیغمبر

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

يَا أَئِيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَنُوقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرٍ
بَعْضُكُمْ لِيَعْضُنَ أَنْ تَجْهَزَ أَعْمَالَكُمْ وَأَتَتُمْ لَا تَشْعُرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يَعْصُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهَ قُلُوبُهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ * إِنَّ
الَّذِينَ يَنْادُونَكَ مِنْ قِرَاءِ الْحُجَّاجَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ أَنَّهُمْ صَابَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ
إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

ای مؤمنان! صدایتان را از صدای پیغمبر بلندتر نکنید و درشت با وی سخن مگویید آن چنان که با همدیگر سخن می‌گویید، که اعمالتان خشنی و باطل می‌شود و شما نمی‌فهمید. آنان که در پیشگاه رسول خدا صدایتان را پایین می‌آورند، خداوند دلشان را برای تقوای آزموده و برایشان بخشش و مغفرت و پاداشی بزرگ خواهد بود. آنان که از پشت اتاق‌ها تو را (بلند) صدا می‌کنند، بیشترشان نمی‌فهمند و اگر صبر می‌کردند تا به سویشان بیرون شوی، برایشان بهتر بود و خدا بخشنده و مهربان است.

در این آیه‌ها نکاتی یاد آوری شده است:

نخست آن که در حضور پیامبر، صدای مؤمنان باید بلندتر از صدای پیغمبر باشد، آهنگ سخن گفتشان باید درشت‌تر از آهنگ سخن پیامبر باشد، که این یک نوع بی‌ادبی است. دوم آن که وقتی پیغمبر را صدای زنند، آرام و آهسته و با ادب او را صدا بزنند نه با داد و فریاد و بی‌ادبانه، آن‌چنان که بعضی از اعراب، با صدای بلند فریاد می‌کردند؛ یا محمدا! قرآن در بیان آداب معاشرت اسلامی، تأکید دارد که این کار درستی نیست و اگر کسی با پیغمبر چنین رفتار کند، اعمال نیک او خنثی و بی‌اثر خواهد شد. قرآن به مؤمنان و کسانی که با پیغمبر آرام سخن می‌گویند و صدای‌ایشان را پایین می‌آورند، وعده بخشش و پاداش عظیم می‌دهد و متقابلاً، کسانی که ادب را رعایت نمی‌کنند و با فریاد او را می‌خوانند، بی‌عقل و نابخرد معرفی می‌کند و اعمال نیک آن‌ها را بی‌اثر می‌داند.^۱

ج) مزاحم نشدن

مطلوب دیگری که به سفارش قرآن کریم، می‌باشد درباره پیغمبر اکرم رعایت می‌کردند، این بود که وقت او را نگیرند و مزاحم او نشوند. کسانی، گاه و بی‌گاه، سرزده به خانه پیغمبر می‌رفتند و وقت او را زیاد می‌گرفتند. یا اگر برای خوردن غذا مثلاً، به منزل پیغمبر دعوت می‌شدند، به جای آن که سر ظهر بروند و پس از صرف غذا هم زیاد معطل نکنند تا پیغمبر خدا

۱. قرآن در آیه فوق با جمله آن تَحْيَطُ أَعْمَالَكُمْ این حقیقت را بیان کرده است. اکنون سوال می‌شود که منظور از حبط عمل در اینجا چیست؟ در پاسخ به این سوال، بعضی گفته‌اند: منظور این است که ثواب اعمال کسی که با پیغمبر رعایت ادب را نکند، کم می‌شود. پاسخ دوم این است که اگر این کار توهین به پیغمبر تلقی شود و پیغمبر را اذیت کند، این سبب ارتاداد او خواهد شد و شخص مرند، اعمال نیکش حبط می‌شود؛ چنان که خداوند می‌فرماید: وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِنَّهُ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (بقره / ۲۱۷).

پاسخ سوم این است که این کار توهین آمیز نسبت پیغمبر، گناه کبیره است و بعضی از گناهان کبیره، اعمال نیک انسان را از بین می‌برند؛ چنان که متقابلاً، اجتناب از کبایر، آثار گناهان کرچک انسان را از بین می‌برد که در اسناد قرآن، به آن تکفیر می‌شود؛ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُهْمِنُ عَنْهُ تَكْرَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتُكُمْ وَلَذِخْلُكُمْ مُذْخَلًا كَرِيمًا (نساء / ۳۱) و یا می‌فرماید: إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذَهِّنُنَّ السَّيِّئَاتِ؛ کارهای نیک، کارهای بد را از بین می‌برند. (هود / ۱۱۴).

شیوه معتقد است بعضی گناهان، اثر همه اعمال نیک گذشته انسان را از بین می‌برند؛ ولی بعضی دیگر، تنها ثواب بعضی از اعمال را از بین می‌برند که باید موارد آن‌ها را در کتاب و سنت جستجو کرد. بهر حال، اذیت و آزار و توهین به پیغمبر از گناهانی است که باعث حبط عمل انسان می‌شود و آثار کارهای نیک انسان را از بین می‌برد.

بتواند به کارهای مهم خود برسد، بدون ملاحظه می‌رفتند و می‌نشستند و گپ می‌زدند؛ اما پیغمبر خجالت می‌کشید به آنان بگوید: بروید تا بتواند به کارهای خود و جامعه اسلامی رسیدگی کند.

قرآن کریم به چنین کسانی توصیه می‌کند که اگر به خانه پیغمبر دعوت شدید، ملاحظه وقت پیغمبر را بکنید و قبل یا بعد از غذا بیهوده وقت او را نگیرید:

يَا أَئِلٰهٗ إِلَّا مُؤْمِنُوا لَا تَنْهَاوُ عَنِ الْمُؤْمِنِ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمُ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِيْنَ إِنَّهُ
وَلِكُنْ إِذَا دُعِيْتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَاتَّشِرُوا وَلَا مُتَّشِرِيْنَ لِحَدِيْثٍ إِنَّ ذِلِّكُمْ كَانَ
يُؤْذِي النَّبِيِّ فَيَتَّسَخِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَتَّسَخِي مِنَ الْحَقِّ!

ای مؤمنان! داخل خانه پیغمبر نشوید مگر خود او به شما اجازه دهد و شما را به خوردن غذا در خانه خود دعوت کنید. در این صورت هم، زودتر نباید تا آن جا چشم انتظار آمدن ظروف غذا بتشینید، بلکه هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید و پس از صرف غذا پراکنده شوید و آن جا سرگرم سخن‌گفتن نشوید که این کار شما پیغمبر را اذیت می‌کند؛ ولی او شرم دارد از اینکه به شما بگوید؛ ولی خداوند از گفتن حق شرم نمی‌کند.

جمله غیر ناظرین إِنَّهُ در آیه شریفه، به این معنا است که به انتظار آوردن ظروف غذا نتشینید و اشاره به کسانی است که زودتر می‌رفتند و در آن جا می‌نشستند و منتظر بودند که چه وقت غذا را می‌آورند و کی سفره را می‌اندازند. خداوند در این آیه، آنان را به خود داری از این کار ترغیب می‌کند.

به نظر می‌رسد این آیه، تعدادی از آداب اسلامی را که باید درباره پیغمبر خدا رعایت شود، به مسلمانان گوشزد کرده است:

نخست آن که، به آنان توصیه کرده است که وقت پیغمبر را بیهوده نگیرند و او را به شنیدن سخنان غیر لازم مشغول نکنند.

دوم آن که، بدون اجازه به خانه پیغمبر نروند.

سوم آن که، در صورت دعوت برای خوردن غذا نیز به همان زمان خوردن غذا اکتفا کنند و بگذارند قبل و بعد از غذا پیغمبر به کارهای مهمی که دارد رسیدگی کند و زودتر نروند به انتظار آوردن غذا بنشینند یا پس از غذا نیز مزاحم وقت او نشونند.

نقل شده است از مرحوم حاج شیخ محمد کاظم شیرازی که می‌گوید: «یک روز هنگام نماز مغرب از منزل خارج شدم، دیدم مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی - اعلیٰ الله مقامه - جلوی منزل، قدم می‌زنند. من با تعجب از این که ایشان در این موقع، در آنجا قدم می‌زد، جلورفت و سلام کردم و معلوم شد که آمده بودند مبلغی پول به من بدهند.

به ایشان گفتم: چرا شما زحمت کشیدید؟ می‌فرمودید تا من خدمت شما برسم. او در پاسخ گفت: من با شما کار داشتم و می‌بایست خودم بیایم. گفتم: چرا در خانه را نزدید و مرا خبر نکردید؟ در پاسخ گفت: می‌دانستم که هنگام نماز از منزل بیرون می‌آید، دیگر نخواستم مزاحم شوم؛ قدم زدم تا شما بیرون بیاید.»

آری این از لطیف‌ترین آداب اسلامی است که مردان خدا و اولیای الهی، خود را به رعایت آن ملزم می‌دانند و شخصیتی این چنین که از مراجع تقلید آن دوران بوده‌اند، مثلاً برای دادن شهریه، به منزل شاگرد خود می‌روند و حتی در آنجا هم راضی نمی‌شوند که با زدن در خانه، مزاحم او شوند، بلکه قدم می‌زنند تا او خود از خانه بیرون بیاید و این برای ما که پیرو این مردان بزرگ هستیم، درس بزرگی است.

آن چه در این بخش گفته شد، آدابی بود که در قرآن به مؤمنان توصیه شده است تا درباره پیغمبر، به آن‌ها پای بند باشند؛ اما باید توجه داشت که هر چند رعایت آن‌ها در مورد پیغمبر واجب است؛ ولی مسلمًا رعایت آن‌ها در مورد دیگران هم مطلوب و ارزشمند خواهد بود، به ویژه در مورد کسانی که امتیاز دینی داشته باشند، رعایت آن‌ها ارزش بیشتری خواهد داشت و چنان که قبلًا هم اشاره شد، این گونه آیات دسته دوم نیز، که در اصل به پیغمبر مربوط می‌شوند، قابل تعمیم و توسعه هستند و دیگران را هم در بر می‌گیرند و چه خوب است که انسان با همه شخصیت‌های دینی و یا کسانی که احترامشان به شکلی لازم است، این گونه آداب را رعایت کند. حتی بعضی از این آداب، خود به خود و با صرف نظر از این که در مورد چه کسانی باشند، رعایتشان مطلوب و نشانه تخلق فرد به اخلاق اسلامی و انسانی است. آهسته و ملایم سخن گفتن، وقت دیگران را نگرفتن و امثال آن‌ها از آدابی است که به شهادت وجودان، خود به خود، مطلوب است و بعضی از جمله‌های خود این آیات نیز گواه بر این مطلب است. هنگامی که خداوند می‌فرماید: *إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَمْيِرِ*^۱ تا زشتی رعایت

نکردن این ادب اسلامی را گوشزد کند، این نشان می‌دهد که این عمل، عمل زشتی است و در مورد هر کس که باشد، فرق نمی‌کند. بنابراین، هر چند آیه سوره حجرات در مورد پیغمبر است و توصیه می‌کند که با پیغمبر بلند سخن نگویید و او را از ورای اتاق‌ها صدا نزنید، ولی این تعبیر، زشتی این عمل را نشان می‌دهد و رعایت آن، خود به خود، مطلوب و عدم رعایت آن، زشت و ناپسند است و همه زشتی آن را در وجودان خود احساس می‌کنند.

فصل دوازدهم

اخلاق اسلامی در برابر با رفتار غیر اخلاقی

ما و رفتار غیر اخلاقی پنهان

ما و تجاوز به حقوق دیگران

نقش حکومت

اغماض یا احقيق حق؟

رفتار حکام و ارزش‌های اخلاقی

قرآن و قضاوت

عوامل انحراف و لغزش در قضاوت

ارزش در رفتار طرفین دعوا

ارزش در شهادت شاهدان

شهادت و حق الناس

مقدمه

بخش دیگری از مسائل اخلاقی، برمحور عکس العمل انسان، در برابر رفتارهای غیر اخلاقی دیگران است. رفتارهای غیر اخلاقی و کارهای ضد ارزشی، که از افراد سر می‌زند، با توجه به گسترده‌گی مفهوم اخلاق و قلمرو رفتارهای اخلاقی، به انواع مختلفی قابل تقسیمند: از یک نظر، می‌توانیم رفتارهای غیر اخلاقی را در سه بخش تقسیم کنیم که با سه بخش اخلاق الهی، اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی مناسب خواهند بود.

در بخش نخست، منظور از رفتار غیر اخلاقی، کاری است که خلاف وظيفة شخص در برابر خدای متعال باشد؛ مثل آن که نماز نمی‌خواند، یا روزه نمی‌گیرد، یا حج واجب را به جا نمی‌آورد و یا در دیگر وظایفی که در رابطه با خدا دارد کوتاهی می‌کند.

در بخش دوم، منظور از رفتارهای غیر اخلاقی، رفتارهایی است که به خود شخص مربوط می‌شوند و زیانی برای خود وی در بر دارند، گویند که همین‌ها نیز در نهایت، با خدا ارتباط پیدا می‌کنند که در این صورت، از نظر بخش اول نیز غیر اخلاقی خواهند بود؛ ولی در این بخش، حیثیت غیر اخلاقی‌بودن و زیان شخصی مورد نظر است؛ مثل زیان کم خوردن، یا پرخوری و ارزواطلبی.

در بخش سوم، منظور از رفتار غیر اخلاقی، کاری است که برای دیگران، زیان‌بخش باشد و سبب ضایع شدن حقی از حقوق دیگران شود؛ مثل توهین یا تجاوز به مال، جان و ناموس دیگران.

بخش سوم، خود به دو دسته کوچک‌تر تقسیم می‌شود:
دسته اول، کارهایی هستند که تجاوز به حق یک فرد یا یک گروه از اعضای جامعه باشند؛ مانند غصب مال دیگران.

دسته دوم، کارهایی هستند که تجاوز به حق جامعه، به طور کلی و به عنوان یک واحد یک کشور، یک دولت و یک ملت شمرده می‌شوند؛ مانند توطئه علیه نظام جامعه، با هدف از بین‌بردن اسلام و نظام اسلامی.

بار دیگر، همه بخش‌ها و اقسام کارهای غیر اخلاقی نامبرده را می‌توان در دو ردیف جداگانه قرار داد و به دو قسمت تقسیم کرد:

قسمت اول، هر یک از کارهای غیر اخلاقی مذکور است که به شکل مخفیانه و سری انجام پذیرد؛ آن‌چنان که دیگران از انجام آن کار غیر اخلاقی، آگاه نشوند. منظور از این بحث آن است که بدانیم اگر کسی به‌طور اتفاقی از چنین کار غیر اخلاقی مخفیانه‌ای آگاهی یافته، وظیفه‌اش چیست؟

قسمت دوم، هر یک از کارهای غیر اخلاقی مذکور است که به‌طور علنی و آشکارا انجام گیرد.

بنابراین، کارهای غیر اخلاقی، انواع مختلفی دارند و اکنون بر ما است که به ترتیب، درباره اقسام و بخش‌های مهم از آن‌چه تا اینجا نام بردۀ‌ایم، مطالبی را که لازم می‌دانیم، بیان کنیم.

ما و رفتار غیر اخلاقی پنهان

آن‌جا که رفتار غیر اخلاقی انسان، در رابطه با خدا و یا در رابطه با خودش باشد و به‌طور مخفیانه انجام گیرد، پرسش این است که وظیفه ما در برابر این‌گونه رفتارهای غیر اخلاقی، ولی پنهان و دور از چشم دیگران چیست؟

در پاسخ باید گفت: در این‌جا ما با دو ارزش متقابل و متراحم، رویه رو هستیم که رعایت هر دو با هم ممکن نیست؛ چرا که از یک سو، ما باید در مورد رفتار دیگران بی‌تفاوت باشیم و در یک نظام اسلامی، همه اعضای جامعه، باید بر رفتار یکدیگر نظرارت داشته باشند؛ زیرا در نظام اسلامی وظایی به عهده مسلمانان گذارده شده است؛ مانند لزوم ارشاد مردم و دعوت انسان‌ها به انجام کارهای خیر، توصیه یکدیگر به حق و امر به معروف و نهی از منکر، که این با بی‌تفاوتی و گذشتن از هرگونه کاری که دیگران انجام دهند، سازش ندارد.

واز سوی دیگر، کار غیر اخلاقی‌ای که او مرتکب می‌شود، پنهان و دور از دید دیگران است و هیچ‌گاه مایل نیست کسی از این کار او آگاه شود. بنابراین، رعایت کرامت انسان و حفظ عرض و آبروی او مطرح است و خدای متعال هیچ‌گاه راضی نیست که آبروی انسانی ریخته شود، هرچند که او انسان‌گنهکاری باشد.

بنابراین، از یک سو، نباید راز او کشف شود و از سوی دیگر، باید او را درمان کرد و از مهلکه نجات داد.

حال اگر این دو ارزش، قابل جمع باشند و بتوان کاری کرد که بدون آبروریزی او، حتی نزد شخص ارشاد کننده، به خود آید و دست از آن کار زشت بردارد، در این صورت، اشکالی پیش نمی آید؛ مانند آن که ارشاد کننده، شخص گنهکار را به خواندن یک کتاب توصیه کند و یا به صورت کلی او را نصیحت و موعظه کند و بدون آن که او متوجه شود که از کار زشت باخبر است، زیان‌های آن کار را به وی گوشزد کند تا بدین وسیله، هم آبرویش حفظ شود و هم به کار زشت خویش متنبئه گردد.

ولی با کمال تأسف باید بگوییم که غالباً، این کار میسر نیست و جمع این دو ارزش، عملأً امکان ندارد. اگر انسان بخواهد شخص گنهکار را ارشاد کند، خواه و ناخواه، او در می‌یابد که او از گناهش آگاه شده است. بنابراین، بدون شک، باید کاری کنیم که شخص ثالثی از کار مخفیانه شخص گنهکار، آگاه گردد و سرآ او نزد دیگران فاش شود.

پرسش دیگر این است که با فرض این که کتمان سرآ و ارشاد گنهکار، هر دو با هم میسر نیست، آیا شایسته است برای ارشاد او در مورد گناه مخفی وی اظهار اطلاع کند یا به شکلی با وی سخن بگوید که بفهمد رازش نزد او فاش شده است؟

در پاسخ می‌توان گفت: اگر راه اصلاح وی منحصر به چنین اظهار اطلاع یا گفتار و رفتاری که نشانه آگاهی او است، باشد، مصلحت نجات او مقدم بر حفظ اسرار او خواهد بود؛ چون اگر هیچ نگویید، به گناه خود ادامه خواهد داد و تداوم گناه، سبب هلاکت او می‌شود. بنابراین، در چنین فرضی باید دست او را گرفت و از سقوط نجاتش داد؛ ولی به گونه‌ای که تا آنجا که ممکن است آبرویش حفظ شود و موجب شرمساری و رسایی او نشود که در غیر این صورت، خود ارشاد کننده نیز مرتکب گناه دیگری شده و نیاز به ارشاد دیگران خواهد داشت.

ما و تجاوز به حقوق دیگران

آن جا که رفتار غیر اخلاقی، مربوط به حقوق دیگران می‌شود، اگر این کار غیر اخلاقی، تجاوز به حقوق یک فرد یا یک گروه باشد، حکمی دارد و اگر تجاوز به حق جامعه و نظام اجتماعی باشد، حکم دیگری خواهد داشت. ما نیز در این جا به طور جداگانه و به ترتیب، درباره هر دو مورد، سخن می‌گوییم.

الف) مسئله نخست، یعنی تجاوز به حقوق دیگران (فرد یا گروه دیگر) دارای ابعادی

گوناگون و جهاتی مختلف است که همه را باید در نظر گرفت؛ مثلاً ما در برابر کسی که به طور مخفیانه اموال دیگران را ریوده، با چند مسئله رویه رو می‌شویم. نخست آن که اموال کسانی، به صورت پنهان که خودشان هم متوجه نیستند، مورد تجاوز قرار گرفته است. ماچگونه می‌توانیم این اموال ریوده شده را به صاحبیش برگردانیم یا دست کم، چگونه از تکرار چنین تجاوزهایی پیشگیری کنیم؟

دوم آن که با شخصی که مرتکب این سرقت شده است، چگونه باید رفتار کنیم؟ در مسئله اول، در مورد تأمین و تدارک حقوق تضییع شده و مال ریوده شده، هرگاه بدون رجوع به محاکم قضایی و بدون در جریان قراردادن دیگران، برای کسی ممکن باشد که اموال یا حقوق تضییع شده دیگران را به آنان برگرداند، اشکالی پیش نمی‌آید؛ مثل آن که مال غصب شده، در اختیار شخص ثالثی است و او قدرت دارد که آن را از وی بگیرد و به صاحبیش برگرداند. در این صورت، او باید این کار را بکند؛ زیرا هم می‌داند که این مال غصبی است، هم صاحبیش را می‌شناسد و هم در استرداد این مال غصبی به صاحب اصلی اش، هیچ اشکالی پیش نمی‌آید، نه آبروی شخصی که مال را ریوده است می‌رود و نه مفسدۀ دیگری به دنبال دارد. در مسئله دوم، در مورد شخص متتجاوز که مرتکب سرقت مال یا هتك حرمت دیگران شده، سؤال این است که آیا می‌توان افشاگری کرد یا وظیفه چیز دیگری است؟

شاید در آغاز، این اندیشه ذهن را مشغول کند که خوب است با افشاگری و معرفی او، زمینه کیفر و مجازات وی را فراهم کنیم. البته در این حقیقت که به طور کلی می‌توان به محاکم قضایی و مقامات صلاحیت‌دار اطلاع داد تا او را به مجازات برسانند و در جواز شهادت دادن کسانی که شاهد انجام گناه و تجاوزی بوده‌اند، نزد قاضی، تا براساس آن، حکم و حد خدا را جاری کند، شکی نیست؛ ولی از تربیت اسلامی و دستور العمل‌هایی که در این مورد وجود دارد، می‌توان استفاده کرد که این کار، همیشه و همه‌جا مطلوب نیست و نباید هر کسی که از گناه کبیره و تجاوزی که شخصی به حقوق دیگران کرده، آگاه شد، به افشاء اسرار او دست بزند و یا به گناه و تجاوز او شهادت دهد.

دلیل ما بر مدعای فوق، آن است که در بعضی موارد، شهادت دادن و افشاء سرّ دیگران نه تنها مطلوب نیست و قاضی دادگاه به آن، ترتیب اثر نمی‌دهد، بلکه حتی او را به مجازات هم می‌رساند که چرا چنین شهادتی داده است و چرا اسرار دیگران را فاش کرده و آبرویشان را

ریخته است؛ مثلاً در اثبات زنا، شرعاً شهادت چهار شاهد عادل لازم است. حال، اگر سه شاهد عادل بروند نزد قاضی و شهادت به ارتکاب چنین جرمی بدنهند و شاهد چهارمی نباشد که سخن آنان را تأیید کند، نه تنها جرم شخصی که متهم به زنا است اثبات نمی‌شود، بلکه بر آن سه شاهد نیز حد قذف جاری می‌کنند که چرا نسبت ناروا به بندگان خدا داده‌اند. از چنین احکامی، آشکارا استفاده می‌شود که اسلام به مسلمانان اجازه نمی‌دهد به سرعت، اسرار دیگران را فاش کنند. البته باید جلوی مفاسد را گرفت اما نه به هر شکل دلخواه که احیاناً ممکن است خود، مفاسد دیگری را به دنبال داشته باشد، بلکه به همان ترتیبی که خود اسلام مقرر کرده است باید با فساد مبارزه کرد.

بنابراین، از مجموعه آداب و دستورهای اسلامی، در این زمینه، استفاده می‌شود که مشاهده کنندگان چنین گناهانی، که اثباتش نیازمند چهار شاهد عادل است، اگر چهارنفر عادل باشند، شهادت دادن اشکالی ندارد؛ ولی اگر کمتر از چهار نفر از ارتکاب این عمل آگاه شوند، کتمان آن لازم و افشاری آن، گناهی است که حد قذف (نسبت ناروا) برای شهادت دهنده‌اش مقرر شده و نشان می‌دهد که حتی شهادت به گناه و افشاری اسرار دیگران، در محاکم قضایی نیز هر چند در بعضی موارد، مطلوب و مجاز است، ولی در بعضی موارد دیگر، گناه و نامطلوب است.

سؤال دیگری در این زمینه این است که آیا لزوم این مخفی‌کاری و کتمان سر، در مورد خود ذی حق و کسی که مورد تجاوز شخص تجاوز کار قرار گرفته نیز باید رعایت شود؛ یعنی مثلاً حتی به شوهر زنی که زنا کرده یا صاحب مالی که ریوده شده نیز نباید گفته شود و یا این که مخفی‌کاری به دیگران مربوط می‌شود؛ ولی به شخص ذی حق؛ مثل شوهر یا صاحب مال، باید بگویند که فلاتنی به حق تو تجاوز کرده و مال تو را سرقت نموده است؟

در پاسخ این سوال نیز می‌گوییم: اگر گرفتن حق دیگران یا جلوگیری از تجاوز مجدد، متوقف بر آگاهی ذی حق نباشد، چنین کاری را باید کرد، تا بی‌دلیل، راز مسلمانی فاش نشود؛ اما اگر استیفای حق یا جلوگیری از تجاوز مجدد، جزو طریق آگاهی و اطلاع ذی حق، ممکن نباشد، خبر دادن به او اشکالی ندارد.

هم چنین، وظیفه داریم شخص متجاوز را ارشاد کنیم؛ ولی همان‌طور که در مسئله پیشین گفته شد، اگر رازش فاش نشده، باید ارشاد ما به گونه‌ای باشد که متوجه نشود ما از گناه و تجاوز وی آگاهی داریم.

خلاصه کلام این که ما در برخورد با شخص متجاوز، سه وظیفه عمدۀ داریم: نخست، وظیفه ارشادی او است تا وی را از گناه باز داریم و به اصلاح این بیماری نفانی اش همت بگماریم. این وظیفه، در ارتباط با متجاوز، همانند آن در ارتباط با گنهکاران پنهانی در مسئله قبل، تا آن جا که میسور است باید به گونه‌ای انجام گیرد که اسرار وی فاش نشود و حتی آبرویش نزد ارشاد کننده نیز نریزد.

دوم، لازم است حق دیگرانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، به آن‌ها برگردانیم و از تجاوز مجلد پیشگیری کنیم؛ ولی باز هم تا حد ممکن، رازداری لازم است و تنها در صورتی که با رازداری، استیفای حق و جلوگیری از تجاوز ممکن نباشد، ناگزیر از افشاء راز خواهیم بود. سوم، در مورد کیفر و مجازات شخص متجاوز، همان‌طور که گفتیم، بستگی به شرایط دیگر دارد. در بعضی شرایط، نیازی نیست و نباید در این زمینه تلاشی کنیم و اگر چنین کنیم، خودمان مستحق اجرای حدود الهی خواهیم شد؛ ولی در بعضی موارد، باید این کار را بکنیم و جلوی مفائد بزرگ اجتماعی را بگیریم و در هر حال، باید گوش به احکام الهی و دستوارات آسمانی داشته باشیم و خودسرانه، کار نسبت‌جذبه‌ای نکنیم که خدای نخواسته، خشم و غضب الهی را برای خودمان به دنبال داشته باشد.

وظیفه ما در برابر متجاوزان به جامعه

اگر فرد دست به کاری بزند که هم سبب شقاوت و هلاک معنوی خود و هم به زیان جامعه و نظام اجتماعی باشد و نه برای یک فرد و دو فرد زیانمند باشد، بلکه اساس اجتماع صالح اسلامی را تهدید کند، در این صورت، لازم است به هر قیمتی، از این‌گونه تجاوزها جلوگیری کرد و حتی در این مورد، تجسس هم به‌طور کلی، روا خواهد بود؛ زیرا در جایی که حتی احتمال داده شود که کسانی می‌خواهند علیه نظام اجتماعی توطئه کنند، باید در مقام تحقیق برآمد و مراقب اوضاع بود، چه رسید به این که علم داشته باشیم که کسانی در صدد اخلال در نظم اجتماعی هستند.

در این‌جا لازم است تأکید کنیم براین که جواز تجسس، بستگی به نظر حاکم و ولی امر دارد و باید به دستور او انجام بگیرد و بدون اذن حاکم شرع، تجسس ابتدایی در کار مؤمنان جایز نیست. قرآن کریم در خطاب **وَلَا تَجَسُّسُوا**^۱ صریحاً از آن نهی فرموده است که اطلاق دارد

و همه موارد را فرا می‌گیرد، جز مواردی که حاکم، لازم می‌داند این کار به خاطر مصالح کل نظام انجام گیرد؛ چرا که اگر انجام نگیرد، اصل نظام اسلامی تهدید خواهد شد و این، یک مورد استثنایی است و دلیل عقلی و نقلی، آن را تأیید می‌کنند.

دقت و مراقبت در امر به معروف

نکته‌ای که در اینجا باید به آن توجه کرد، این است که گاهی کار امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد، در اثر دخالت هواهای نفسانی و وسوسه شیطانی، به‌طور شایسته و به‌جا انجام نمی‌گیرد؛ مثلاً کسی که با شخص دیگری اختلاف دارد، در اندیشه انتقام‌جویی از او، می‌خواهد آبرویش را بریزد و به بهانه امر به معروف و نهی از منکر، نزد مردم سرّ او را فاش می‌کند و یا رفتاری تند با او می‌کند و نام این کار خود را امر به معروف می‌گذارد.

گاهی نیز هواي نفس به گونه‌ای ظريف‌تر و پنهان‌تر، نقش خود را ايفا می‌کند و هر چند که محربمانه با طرف صحبت می‌کند و آبرویش را نزد دیگران نمی‌ریزد، ولی شخصیت او را در برابر خودش می‌شکند. در واقع، اطلاع و آگاهی خود را از این که مرتکب فلان گناه شده، به رخ او می‌کشد تا در ضمن، برتری خود را به رخ او بکشد، بدی‌های او و خوبی خود را وانمود کند و باعث سرشکستگی او شود.

چنین برخوردي کم‌ترین زیانش این است که اجر و پاداش و فایده‌ای را که باید خود شخص، از امر به معروف ببرد، نخواهد برد؛ زیرا ارزش اخلاقی هر کاری تابع نیت کننده کار است و اگر نیت انسان در انجام یک کار خیر، فاسد باشد، آن عمل برای او فایده‌ای ندارد. به بیان دیگر، هر چند که این کار، حُسن فعلی دارد، ولی چون انگیزهٔ فاعل، پاک و خالص نیست، این کار خیر، نه تنها برای فاعل، هیچ نتیجه‌ای در بر نخواهد داشت، بلکه حتی ممکن است با انجام آن، گناهی نیز به پای ارشاد کننده نوشته شود؛ چرا که آبروی مؤمنی را می‌برد و او را خجل و شرم‌سار می‌کند.

پس باید در موارد امر به معروف و نهی از منکر، دقت کافی و توجه به انگیزهٔ خود داشته باشیم، نیت خود را خالص کنیم و رفتارمان با اشخاصی که گناه می‌کنند، برخورد پزشک یا پرستار دلسوز، با یک بیمار باشد، سعی در درمان او داشته باشیم، بعض و کمینه خود فرو نشانیم و از انتقام‌جویی بپرهیزیم. سعی کنیم تا حد امکان، آبروی او ریخته نشود و حتی

متوجه نشود که ما از گناه او آگاه شده‌ایم. نیت و انگیزه پاک و الهی داشته باشیم تا خودمان از انجام تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، استفاده معنوی و اخلاقی ببریم و در یک جمله، همه شرایط لازم را رعایت کنیم.

متأسفانه در بسیاری از موارد، نه شرایط شرعی امر به معروف و نهی از منکر رعایت می‌شود و نه اخلاص در نیت وجود دارد. در عین حال، شخص گمان می‌کند که وظیفة خود را انجام داده است؛ در حالی که او با این کار، چه باشد به جای اصلاح، افساد کند و شخص بدکار را لجوح و وادارش کند تا برکار خویش اصرار ورزد؛ چون فکر می‌کند حال که آبرویش در جامعه ریخته می‌شود، بگذار مرتكب گناهی هم بشود.

از عالم جلیل القدر، مرحوم میرزا شیرازی (ره) نقل است که در یک مجلس سخنرانی نشته بود. سخنران روایتی نقل کرده بود یا مرثیه‌ای خوانده بود که سند صحیحی نداشته است؛ اما ایشان چیزی نگفت و به روی سخنران نیاورد. یکی از دوستان به ایشان اعتراض می‌کند که چرا نهی از منکر نکردید؟

ایشان در پاسخ فرموده بود: حفظ آبروی مسلمان، از این نهی از منکر فوری لازمتر است. من می‌توانستم محروم‌انه به او بگویم که این مطلب که شما گفتید، درست نیست و لزومی نداشت که نزد مردم آبرویش را ببریم.

بنابراین، از یک سو، باید بدانیم که راه تقوا راه باریکی است و باید توجه داشته باشیم که فریب هوای نفسانی را نخوریم؛ ولی از سوی دیگر هم، باید مواطن باشیم که احتیاط بیش از حد، در این‌گونه مسائل، سر از ترک وظیفة امر به معروف و نهی از منکر در نیاورد و وسوسه‌ها یا هوای نفسم از نوع دیگری، انسان را از انجام وظایف واجب خود باز ندارند. ترس از این که نهی از منکر، اورانزد شخص بزهکار مبغوض سازد یا از منافع مادی اش بکاهد و یا از این قبل هوای نفسانی، ناخود آگاه، انسان را از انجام وظیفة خود در امر به معروف و نهی از منکر باز می‌دارد. پس باید بین دو طرف افراط و تفریط، میان این عوامل و انگیزه‌های مختلفی که نفس انسان را به این سو و آن سو می‌کشانند، دائمًا متوجه خود باشد و انگیزه‌های خویش را بسنجد تا بداند کدام انگیزه، او را به این گفتار یا رفتار واداشته است.

علاوه بر آن‌چه گذشت، در امر به معروف رعایت نکات دیگری نیز لازم است؛ از جمله آن که شخص به هنگام امر به معروف باید کاملاً مراقب باشد که خودش آلوده نشود و تحت تأثیر

مجرمان قرار نگیرد تا به جای جلوگیری از جرم و کنار کشیدن دیگران از جرم و گناه، خود او هم به دام گناه افتد و وضعش از گذشته بدتر شود. این طبیعی است که دیدن گناه، مثل انجام آن، از زشتی و قبح گناه در نظر انسان می‌کاهد و نیز بسیاری از گناهان بدون لذت نیست. در این صورت، ممکن است شخص با دیدن گناه، خودش نیز تحریک و تهییج شده، به انجام آن علاقه پیدا کند. علاوه بر این، گاهی انگیزه‌های دیگری نیز انسان را به لغزش نزدیک‌تر می‌کنند؛ مثل آن که مجرمان از دوستان او باشند و میل به همنگی با آنانها و یا دلایل عاطفی و دوستانه نیز او را وادار به شرکت در گناه آنان کند. بنابراین، این توصیه به جایی است که اگر شخص می‌خواهد امر به معروف کند، باید مراقب خود باشد تا به دام گناه نیافتد.

دوم آن که باید رفتارش طوری باشد که دیگران را به گناه تشویق نکند و علاوه بر آن که خودش مرتکب گناه نمی‌شود، دیگران نیز که با او همراهند، مرتکب گناه و ترغیب به گناه نشوند. سوم آن که از سوی دیگر، باید مراقب باشد که با رفتار تند و خشن و خشک خود، آنان را وادار به لجبازی و مخالفت و ادامه دادن به گناه نکند، بلکه با رفتار شایسته خود، آنان را به ترک گناه وادار کند.

خداوند در وصف بندگان شایسته‌اش می‌فرماید:
 وَإِذَا مَرَّوا بِاللَّفْوِ مَرُوا كَرَاماً^۱.

چون به کار بیهوده گذر کنند، با کرامت و بزرگواری بگذرند.

از این آیه استفاده می‌شود که در برابر اهل معصیت و کسانی که مرتکب کارهای غیر اخلاقی می‌شوند، باید مسلمانان با کرامت و بزرگواری رفتار کنند و احتمالاً منظور از این جمله، آن است که اولاً، خودش تحت تأثیر گهکاران قرار نگیرند. ثانياً، آنان را موعظه و ارشاد کنند؛ ولی هنگام ارشاد آن‌ها رفتار درست و شایسته‌ای داشته باشند تا باعث تشویق آنان به گناه یا لجاجت و اصرارشان بر گناه نشوند.

آیه دیگری در وصف بندگان شایسته خدا می‌فرماید:
 وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^۲.

و چون نابخردان ایشان را (به زشتی) خطاب می‌کنند (سخن آرام و) سلام گویند.

۱. فرقان/۷۲

۲. فرقان/۶۳

منظور این نیست که به افراد نادان سلام می‌کنند، بلکه در رفتار با افراد نادان و سخنان ناشاید: آنان، کلامشان سالم است و برخوردشان ملایم و شایسته است.

در اینجا برای توضیح بیشتر درباره آیات بالا، از آیه دیگری کمک می‌گیریم که می‌فرماید: *وَإِذَا تَسْمَعُوا الْغَوَّ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْغِي
الْجَاهِلِيَّةُ*.

هنگامی که سخن یهوده شنوند، از آن اعراض کنند و گویند: کارهای ما برای ما و کارهای شما برای شما است، درود بر شما (و زبان حالتان این است که) طالب معاشرت با جاهلان نیستیم.

این آیه، در وصف مؤمن می‌فرماید: وقتی سخن لغوی می‌شنود، از آن سخن - و نه از خود آن افراد - اعراض می‌کند، بدان دامن نمی‌زنند و سخن آن‌ها را به رخشان نمی‌کشد، بلکه می‌گوید: ما رفتاری داریم برای خودمان و شما هم رفتاری دارید برای خودتان. منظورش این است که در این‌گونه کارها شریکشان نمی‌شود و اهل چنین کارهایی نیست، بلکه مسیر دیگری در زندگی دینی و اعتقادی خود دارد و البته که اذیت و آزاری هم برای آن‌ها ندارد که این مطلب، از جمله «سلام علیکم» استفاده می‌شود؛ ولی راهشان حداً است و راه افراد نادان را دنبال نمی‌کند.

حاصل آن که از این آیه، نکاتی استفاده می‌شود که در فهم معنای جمله *مَرْوَا كِبَرَامًا* در آیه قبلی به ما کمک می‌کند: نخست آن که شخص، خودش با افراد نادان همکاری و همگامی نمی‌کند. دوم آن که با رفتار تند و خشن و یا بی‌ملاحظه، سبب لجه بازی آنان و ایجاد فتنه بزرگ‌تر نمی‌شود. سوم آن که سخن توهین‌آمیز آنان را، که از روی نادانی زده‌اند، با رفتاری عاقلانه و متین، پاسخ می‌دهد که این نکته، در آیات دیگری نیز صریحاً توصیه شده است: *إِذْنَعْ يَأْتِي هِيَ أَخْسَنُ النِّعْمَةِ*.

جلوی کارهای بد دیگران را با کار خوب بگیرید.

یا می‌فرماید:

۱. فصلن/۵۵

۲. مؤمنون/۹۶

وَيَدْرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ الْأَعِيَّةَ ۖ

(مؤمنان) از کارهای بد دیگران با کار خوب خود جلوگیری می‌کنند.

و در آیه دیگری، بهتر و روشن تر می‌فرماید:

وَلَا تَشْتُوْي الْحَسَنَةَ وَلَا السَّيِّئَةَ ادْفَعْ بِالْتَّيْ هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي يَتَكَبَّرُ وَيَبْتَهِ عَذَّوَةً كَانَهُ فَلَئِنْ حَمِيمٌ * وَمَا يَلْقِيْهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يَلْقِيْهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۝ .

رفتار خوب و بد (از نظر تأثیر) برابر نیستند با کارهای بهتر، از کارهای بد پیشگیری کن که در این صورت آن کس که با تو دشمنی دارد، همانند دولت صمیمی تو خواهد شد؛ ولی به این مرتبه بلند نرسند، مگر آن کسانی که صبر دارند و دارای حظ وافری (از کمال انسانی) هستند.

این آیده، روشنگر آیات قبلی است و حکمت این توصیه را نیز بیان کرده است. مسلمان در رفتار با دیگران، در تربیت و ارشاد و هدایت آنان باید خلق و خوبی محمدی داشته باشد، ملایم، مهربان و دلسوز باشد، همانند طبیبی به مداوای بیمار خود همت گمارد و از خشونت و خشم بی جا دوری کند تا او با گوش دل و از اعماق جان، تحت تأثیر سخنان وی قرار گیرد و در عیاب او هم جانب او را نگاه دارد؛ ولی هر کسی قادر نیست این گونه رفتار کند و تنها آنان که راه را طی کرده‌اند، به مقام صبر رسیده‌اند و دارای بهره وافری از کمال لایق انسانی هستند، قادر به چنین عکس‌العملی در برابر دیگران خواهند بود.

دفاع از حق خویش

بخش دیگر، درباره عکس العمل شخص، در برابر رفتار غیر اخلاقی کسی است که هر کسی از خود وی می‌کند یا حقی از حقوق خود او را زیر پا می‌گذارد و از این لحظه می‌توان گفت که اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا غیر از امر به معروف و نهی از منکر، جنبه دفاعی نیز دارد؛ مانند آن که کسی می‌خواهد مالی را از انسان غصب کند، یا آبرویش را بریزد، یا به ناموش تجاوز کند و یا حقی را از او پایمال کند. سؤال این است که شخص مورد تجاوز، در برابر چنین کسی چه باید بکند و چگونه عکس‌العملی باید داشته باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت که در این مورد، دو فرض تصور می‌شود: نخست آن که شخص به فکر تجاوز هست؛ ولی هنوز مرتكب تجاوزی نشده است. در این فرض، شخص باید از خود دفاع و از تجاوز او به خویش پیشگیری کند و نگذارد حقش از بین برود.

دوم آن که شخص متjaوز، مرتكب تجاوز شده و حقی را از این شخص، زیر پا گذارده است و شخص مورد تجاوز می‌خواهد حق خویش از وی بازستاند، یا می‌خواهد قصاص کند و یا متjaوز را به هر شکل، به مجازات برساند.

در مورد دوم، می‌توان گفت: اجمالاً، زیربار ستم رفتن و تن به ظلم دادن، از نظر اسلام مذموم است و این به صورت یک قاعده کلی، سخن درستی است؛ ولی تطبیق این کلی بر موارد خاص، کیفیت برخورد با ظالم و تعیین رفتار و عکس العمل، به شکل دقیق، نیازمند دقت و تحقیق بیشتری خواهد بود.

از بیانات پغمبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار: استفاده می‌شود که دفاع از خویش مطلوب است و حتی در بعضی روایات آمده است که اگر کسی در دفاع از مال خود کشته شود، پاداش شهید دارد و در بعضی روایات دیگر وارد شده است که کشن کسی که می‌خواهد به ناموس انسان تجاوز کند - دست کم، در صورتی که جز باکشتنش توان جلوی تجاوز او را گرفت - جایز است و این‌گونه احکام و روایات، کم و بیش، در فقه وجود دارد.

در مورد حقوق عرضی و آبرویی و آنچه به شخصیت انسان مربوط می‌شود نیز، کم و بیش، حق دفاع کردن از خویشن برای انسان محفوظ است و اشکالی ندارد.

در اینجا پرسش‌هایی به ذهن می‌رسند که نیازمند پاسخند:

نقش حکومت

نخستین پرسش این است: در مواردی که حقوق انسان، از سوی دیگران مورد تجاوز قرار گرفته است، آیا خود شخص می‌تواند مستقیماً، به گرفتن حق خویش مبادرت ورزد و اقدام به مقابله به مثل واجرای قصاص کند و یا به هر شکل دیگر، حق خود را از متjaوز بازستاند یا این که برای اجرای اجرای قصاص و گرفتن حق خود، باید به دولت و حکومت و مراجع صلاحیت‌دار مراجعه کند؟

در پاسخ می‌گوییم: از دید اسلام، گرفتن چنین حقوقی و اجرای چنین قوانینی، بر عهده حکومت گذاشته شده است؛ چراکه اگر قرار باشد هر کسی مستقیماً خودش وارد میدان شود و حق خود را از متجاوز بگیرد، این کار ممکن است در بسیاری موارد، سبب سوء استفاده‌هایی شده، مفاسد دیگری در جامعه به بار آورد و منشأ زیاده‌روی و انتقام‌جویی‌های بی‌مورد و بیش از حق و در نهایت، سبب هرج و مرج شود و یا افراد به بهانه‌های واهی، دست به کارهای نادرست و بی‌مورد بزنند. مسلمان، این، منشأ اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد و امنیت اعضای جامعه، تهدید می‌شود. بنابراین، لازم است افراد و اعضای جامعه، از راه مراجع قانونی اقدام کنند و حق خود را توسط آنها از متجاوزان باز ستانند و این، یکی از دلایل ضرورت وجود حکومت است.

علاوه بر این، در بسیاری موارد، طرف مظلوم و مورد تجاوز، قدرت بر احراق حق خویش و قصاص جنایتی که بر وی وارد شده است را ندارد. بنابراین، برای امکان احراق حق و اجرای قصاص و نیز برای جلوگیری از هرج و مرج و پیشگیری از اختلال نظام و ممانعت از زیاده‌روی‌ها و انتقام‌جویی‌های بی‌مورد، باید مراجع قانونی و دولتی وجود داشته باشند و اجرای این گونه کارها، هم حق دولت است و دیگران نباید مستقیماً به آن اقدام کنند، و هم تکلیف دولت است، که باید خود به آن اقدام کند و یار مظلوم و دشمن ظالم باشد.

اغماض یا احراق حق؟

دومین پرسش این است: آیا با وجود این حق قانونی، از نظر اخلاقی، کدام یک بهتر است، حق خویش را بگیرد یا از گرفتن آن، چشم پوشی کند؟

در پاسخ می‌گوییم: همه نظام‌های اخلاقی، این حقیقت را پذیرفته‌اند که عفو و اغماض خوب است؛ ولی درباره موارد و مقدار مطلوب بودن عفو و اغماض، با هم اختلاف نظر دارند. در نظام اخلاقی اسلام نیز توصیه‌های بسیاری به عفو و اغماض از دیگران شده است؛ ولی در کنار آن، این حقیقت هم مطرح شده که در کجا عفو و اغماض لازم است و در کجا باید انتقام گرفت؟ از یک سو، با توجه به این که در مواردی، عفو و اغماض، تن دادن به ظلم تلقی می‌شود، در چنین مواردی از دید اسلام، عفو و اغماض جایی ندارد. اسلام هیچ‌گاه به صورت یک قاعدة کلی نمی‌گوید: هر کسی را که ظلم می‌کند، ببخشید و یا به صورت مطلق نمی‌گوید: هر کس

مرتکب جرمی در مورد دیگری شد، در مقام انتقام برآید و او را قصاص کنید. بلکه در بعضی موارد و با توجه به بعضی حکمت‌ها و مصالح، توصیه به قصاص و احراق حق می‌کند و در بعضی موارد، براساس حکمت‌ها و مصالح دیگری، به عفو و اغماض فرمان می‌دهد که برای روشن شدن این موارد، می‌توان به آیات مربوطه مراجعه کرد. خداوند در یک آیه می‌فرماید:

وَلَمَّا انتصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَيِّلٍ * إِنَّمَا السَّيِّلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ
النَّاسُ وَيَنْهَا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَلَمَّا صَرَّ وَغَفَرَ إِنَّ
ذِلِّكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأَمْوَارِ ۚ

هر کس پس از ظلمی که بر او رفت، انتقام بگیرد و دیگران را به یاری طلب، بر او باکی نیست. کسانی باید نگران باشند که بی‌حق به مردم ستم و در زمین ظلم کنند. در عین حال، هر آن کس که صبور باشد و عفو و اغماض کند، این از عزم و اراده (محکم او) در امور (زندگی و امتیازی برای وی) خواهد بود.

این آیه، ضمن آن که حق انتقام‌گرفتن از متجاوز را به فرد مورد تجاوز می‌دهد، دلالت دارد بر این که عفو و گذشت، خوب و مطلوب است. حال، این را که آیا عفو و گذشت، همه جا خوب مطلوب است یا استثناء هم دارد، باید از ادله دیگر و از جمع میان ادله استفاده کرد.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرُ بِالشُّوءُ مِنَ الْقُولِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلَيْهَا ۝ ۲

خداوند دوست ندارد کسی داد و فریاد کند و بدی دیگران را بگوید، مگر از کسی که به او ظلم شده و خداوند شنوا و دانا است.

خداوند دوست ندارد کسی فریاد کند، به مردم بد بگوید، به دیگران بی‌احترامی کند، مگر آن که ستمی به او شده باشد و برای رفع آن ظلم، چاره‌ای جز داد و فریاد نداشته باشد، که در این صورت، اشکالی ندارد؛ زیرا خدا نمی‌خواهد که انسان‌ها، به این دلیل که باید متین و موقر و آرام باشند، توسیع خور بار بیانند و هر کس به آنان ظلم کرد، چیزی نگویند. پس در مواردی فریاد کردن، کمک خواستن از دیگران و انتقام‌گرفتن، اشکالی ندارد. بنابراین، آیه بالا دلالت بر جواز احراق حق دارد، هر چند که هیچ یک از آیات مذکور، بیش از

این، دلالتی بر مطلوب بودن و ارزش اخلاقی آن نداشتند، بلکه تنها دلالتشان بر این بود که از نظر اخلاقی، ارزش منفی ندارد.

در آیه‌ای دیگر درباره قصاص آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَقْتَلُوا كَبِيرًا عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقُتْلَىٰ۝

ای ایمان داران! در مورد کشتگان، بر شما قصاص نوشته شده است.

و سپس در ادامه آیه می‌فرماید:

فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ أَخِيهِ ثُمَّ ظَاهِرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَذَاءُ إِلَيْهِ يَأْخُذُانِ۝

پس هر آن کس که از سوی برادرش (یعنی ولی دم) مورد عفو قرار گرفت، کار او را به خوبی دنبال کند و دیه را به او پردازد که این نوعی تخفیف و رافت و رحمت از سوی پرورده‌گار خواهد بود.

باید توجه داشت «کبیر» در این آیه، دلالت بر لزوم اجرای قصاص ندارد؛ زیرا در دنباله آیه، عفو و گذشت ولی دم و قصاص نکردن وی را مستوده است. بنابراین، وجوب و لزومی که از واژه «کبیر» استفاده می‌شود، مشروط به این است که ولی دم، خواهان قصاص باشد؛ یعنی اگر ولی دم خواست قصاص کند، اجرای قصاص لازم خواهد بود.

بنابراین، در مجموع، معنای آیه این است که قصاص کردن بر ولی دم، الزامی نیست؛ ولی اگر ولی دم که حق قصاص دارد، تصمیم بر قصاص گرفت، اجرای حکم قصاص، بر دولت واجب خواهد بود. از این رو، در این آیه شریفه، از لفظ «کبیر» استفاده شده است. ولی به دنبال آیه بالا می‌فرماید:

وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَلَّكُمْ تَتَّقَوْنَ۝

ای صاحبان اندیشه و خرد! در حکم قصاص، زندگی شما تأمین می‌شود.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عَوَقِبْتُمْ وَلَيْسَ صَبَرَتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ۝

اگر خواستید مجرم را کیفر کنید، به همان اندازه که مرتكب جرم شده است، کیفر کنید و اگر صبر پیش کنید بهتر است.

در مجموع، این آیات کریم، به مؤمنانی که به حقشان تجاوز شده، دو توصیه مؤکد دارند: نخست آن که می‌توانند احراق حق کنند و قصاص کنند؛ ولی اگر خواستند احراق حق و قصاص کنند، باید با کمال احتیاط، مراقب باشند که از حد نگذرد و مجرم را همان‌قدر کفر کنند که تعدی کرده است نه بیش‌تر.

توصیه دوم این است که تا آن‌جا که برایشان مقدور و می‌سور است، از گناه مجرم درگذرند و قصاص نکنند که این بهتر است. جالب این است که در این مورد، خداوند نه تنها توصیه به عفو و اغماض کرده است، بلکه با تعبیرهای زیبایی، عواطف ولی‌دم را در مورد مجرم بر می‌انگیزد تا دست از این کار بردارد و او را قصاص نکند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که هر جا عفو کردن و اغماض از تجاوز دیگران، سبب می‌شود که آنان به خود آیند و از این‌گونه تجاوز به حقوق دیگران دست بردارند، بهتر این است که از گناهشان درگذرد و از عفو و اغماض خویش به شکل وسیله‌ای برای تربیت‌کردن آنان استفاده کند.

بنابراین، از مجموع این آیات استفاده می‌شود که صبر کردن و عفو و اغماض از تجاوز دیگران ارزش اخلاقی دارد و دلیل بر بزرگواری شخص مورد تجاوز است؛ ولی از سوی دیگر، باید توجه کرد که با این همه نمی‌توان به صورت یک قاعده کلی، عفو و اغماض را ترجیح داد؛ زیرا در بعضی موارد، شرایط روحی، روانی و تربیتی شخص مجرم و متتجاوز، به گونه‌ای است که اگر از گناهش درگذرند و تجاوزش را نادیده انگارند، او جری تر و بدکارتر خواهد شد و تجاوز به حقوق دیگران را ادامه و توسعه خواهد داد. بعضی مجرمان چنان هستند که جز با برخورد و زور و باکیفر و عقوبت، نمی‌توان مانع تجاوز آن‌ها شد.

نتیجه می‌گیریم که هر چند عفو و اغماض ارزشمند است، اما ارزش آن کلیت ندارد و در بعضی موارد، لازم است قصاص به اجرا درآید تا افراد بی‌تربیت، حساب کار خود را برسند. اگر در هیچ‌یک از موارد جنایت، قصاص در کار نباشد و همیشه عفو و اغماض، جای قصاص را بگیرد، قانون قصاص تأثیر خود را از دست خواهد داد و تبهکاران با خیال راحت، به کار خود ادامه می‌دهند. در حقیقت، وجود قانون قصاص و احتمال اجرای آن است که خواب آنان را آشفته می‌سازد و از فعالیت‌های بدخواهانه و تجاوزکارانه بازشان می‌دارد و مردم از شر آنان آسوده خاطر می‌شوند. از این رو است که خداوند می‌فرماید:

ولکمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةً يَا أُولَى الْأَلْبَابِ ۖ

در قانون قصاص است که زندگی شما تأمین می‌شود؛ ولی قانون قصاصی که احتمال داشته باشد که گریبان فرد را بگیرد و او را به کیفر زشتکاری اش برساند و این در صورتی است که اگر در همه موارد، اجرا نمی‌شود، دست کم در بعضی، موارد اجرا شود و هر جنایتکاری را از قبل به این فکر بیندازد که اگر دستش را به جنایت بیالاید، شاید به کیفر آن برسد و همین احتمال معقول، او را از ارتکاب جرم، باز دارد.

ارزش عفو و اغماض

از آیات گذشته و بسیاری از آیات دیگر، ارزش عفو و اغماض و صبر و گذشت را در می‌یابیم؛ ولی از آنجا که شرایط و انگیزه‌های مختلف در عفو، بی‌تأثیر نیستند، ارزیابی آن نیازمند تفصیل بیش‌تری است و ما در اینجا به شمهای از این تفصیل می‌پردازیم.
عفوکردن، گونه‌های مختلفی دارد: گاهی شخص از آنجا که قدرت بر انتقام ندارد و نمی‌تواند قصاص کند، ناگزیر از عفو خواهد بود و به قول شاعر:

غير تسلیم و رضا کو چاره‌ای
در کف شیر نر خونخواره‌ای

گاهی دیگر، شخص قدرت بر قصاص و انتقام دارد؛ ولی از آنجا که این کار، موجب زحمت و درگیری می‌شود و او شخص راحت خواه و عافیت طلبی است، از قصاص و انتقام می‌گذرد. گاه سوم، شخص قدرت بر انتقام دارد و راحت طلب هم نیست، بلکه صرفاً با انگیزه خداخواهی و برای کسب خشنودی خدا دست از انتقام و قصاص برمی‌دارد.

عفو و اغماض را از زاویه دیگر نیز می‌توان تقسیم کرد به این ترتیب که:

گاهی شخص، تنها برای خودسازی، دست از انتقام می‌کشد، برای آن که تحمل سختی‌ها را تمرین کند، به کمال صبر و مقاومت دست یابد، زود از کوره به در نزود و ضعف او در این میدان، به قوت و تحمل و خودداری مبدل شود تا در امر دنیا و آخرت موفق باشد.

گاهی عفو و اغماض، جنبه تاکتیکی دارد؛ یعنی از آنجا که شرایط برای انتقام‌گیری و قصاص مساعد نیست، باید به انتظار روزی بنشیند که دشمن، ضعیف یا خود او قوی شود و شرایط برای انتقام و قصاص مساعد باشد. پس ناچار در چنین شرایطی از انتقام و قصاص صرف نظر می‌کند تا در شرایط مناسب‌تری به آن اقدام کند.

کاهی شخص نه برای خودسازی از انتقام درمی‌گذرد و نه کار او جنبه تاکتیکی دارد، بلکه برای بیشه از انتقام متجاوز در می‌گذرد تا او را تربیت کند و از ارتکاب دویاره این عمل زشت، بازش دارد؛ زیرا انسانی که در کمال قدرت است، وقتی از تجاوز کسی که ضعیف و زیر دست او است، می‌گذرد، به طور طبیعی، او را تحت تأثیر قرار خواهد داد، و جدان اخلاقی او را بیدار می‌کند و بدیهی است که این انگیزه نیز یک انگیزه الهی و والا است.

گاهی نیز ممکن است اغماض وی برای تأمین مصالح مسلمانان دیگر باشد که در سایه گذشت او تأمین می‌شود؛ مثل آن که اگر بخواهد از دشمن انتقام بگیرد، دشمن قصد آزار و اذیت مسلمانان دیگر و یا بستگان او را خواهد کرد و او برای آن که جلوی چنین مفاسدی گرفته شود، از حق خود می‌گذرد.

پس این مسئله، صورت‌های مختلفی دارد که نمی‌توان همه را یکسان ارزیابی کرد، بلکه باید موارد مختلف را جداگانه سنجید و در هر مورد، مقتضای اخلاق و موضوع ارزش اخلاقی را بهتر تشخیص داد. البته در همه مواردی که به حقوق انسان تجاوز شده، حق قصاص را محفوظ است و ارزش منفی ندارد؛ ولی سؤال این است که آیا ارزش مثبت هم دارد؟ و اگر دارد، ارزش مثبت آن چقدر است؟ برای پاسخ به این سؤال، نیازمند دقت بیش‌تر و بررسی علل و عوامل و انگیزه‌ها و شرایط آن هستیم؛ زیرا ارزش مثبت عفو و اغماض و درجات آن، تابعی از عوامل متغیری است که بسیاری از آن‌ها را نام برده‌یم که با تغییر آن‌ها تغییر خواهد کرد و حکم واحدی بر آن بار نمی‌شود.

ارزش‌های اخلاقی در دادخواهی

مقدمه: قبل اگفتیم که کارهای غیر اخلاقی، انواع مختلفی دارند که یک نوع آن‌ها، کارهایی هستند که سبب می‌شوند تا حق دیگران ضایع و خسارت و زیانی متوجه آنان شود. شخصی که در این ماجرا، حقش ضایع شده است، حق دارد که شخص متجاوز را قصاص و یا او را عفو کند.

اکنون می‌گوییم که هر چند که عفو و بخشش، در اصل، دارای ارزش اخلاقی بالایی است، ولی از سوی دیگر، در مواردی، عفو و بخشش و سهل‌انگاری در مورد متجاوزان به حقوق دیگران، به ترویج فساد در جامعه دامن می‌زنند و کسانی که مرتکب جرم شده‌اند، اگر با آن‌ها

سختگیری نشود، دوباره همان جرم را تکرار می‌کنند و یا حتی به جرم‌های بزرگ‌تری نیز دست خود را می‌آایند. از این‌رو، گاهی ممکن است قصاص کردن و انتقام‌گرفتن، به‌طور معقول و عادلانه، رجحان پیدا کند و بهتر از عفو و اغماض باشد.

در چنین مواردی، قصاص کاری است ارزشمند که جامعه را از سقوط می‌رهاند و زندگی و امنیت اجتماعی را تضمین می‌کند. از این‌جا است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَيَاةٌ يَا أَوْلَى الْأَلْبَابِ**۱.

برای شما در قانون قصاص، زندگی تأمین می‌شود، ای صاحبان اندیشه و خرد!.

باید توجه داشت که هر چند قصاص یک حق شخصی است و به ولی‌دم مربوط می‌شود، ولی اجرای آن حتماً باید به دست دولت یا حاکم باشد؛ زیرا: اولاً، اگر اولیای دم بخواهند خودشان مستقیماً، دست به این کار بزنند، در نهایت، جامعه به سوی هرج و مرج گرایش پیدا می‌کند و هر کسی به بهانه این که حق قصاص دارد، ممکن است در مواردی سوء استفاده کند و یا بیش از حق خود به حق دیگران تجاوز کند و به جای قصاص، مرتكب جرم شود.

ثانیاً، در مواردی نیز ممکن است اشتباه در تشخیص حاصل شود و معلوم نباشد که در واقع، حق باکدام یک از دو شخص یا دوگروهی است که هر یک مدعی حقی بر دیگری است. در چنین مواردی، افرادی از این عناوین سوء استفاده می‌کنند، اختلال و بی‌نظمی در جامعه حاصل می‌شود و فسادهای بزرگ‌تری در جامعه رخ می‌دهد. از این‌رو، در همه نظام‌های اجتماعی، یک دستگاه قضایت و دادرسی پیش‌بینی و تأسیس می‌شود تا به این‌گونه اختلافات رسیدگی کند.

ثالثاً، در بسیاری موارد، حق روشن است؛ ولی ذی حق یا ولی‌دم، قادر به گرفتن حق خود نیست و از آنجاکه معمولاً تبهکاران، قلندر و زورگوهم هستند و زیربار حق نمی‌روند، ولی‌دم از گرفتن حق خود ناتوان خواهد بود.

بنابراین، یکی از حکمت‌های وجود هیئت حاکمه، بهویژه قوه قضاییه، همین است که در چنین اختلافاتی:

اولاً، تشخیص بدهد که در هر اختلاف و تنازعی حق باکدام یک از دو طرف دعوا است.

ثانیاً، عادل باشد و این حق مشخص را به حق دار برساند.

ثالثاً، قدرت کافی برای گرفتن حقوق اعضای جامعه را از متجاوزان داشته باشد.

و این سه خصلت عده و لازم برای قوّة قضاییه است؛ یعنی توان تشخیص، عدالت و

بی طرفی و قدرت اجرا. نکته مهم دیگر این است که در جریان هرگونه دادرسی و یا در هر

دادگاهی که تشکیل می شود، سه عنصر انسانی نقش عده را ایفا می کنند:

دادگاهی که با هم اختلاف دارند و هر کدام می خواهد حقی را

نخست، طرفین دعوا؛ یعنی کسانی که برای خودش اثبات کند و از دیگری بگیرد.

دوم، قاضی یا حاکم، که فصل خصومت می کند و تلاش دارد تا حق را به حق دار برساند.

سوم، شاهد و کسانی که در این جریان، با شهادت خود می توانند در چگونگی حکم قاضی

مؤثر باشند؛ چون در بیشتر موارد، حل و فصل خصومت، به کمک شهادت شهود تحقق پیدا

می کند. بنابراین، ارزش های اخلاقی مربوط به جریان دادخواهی را باید در سه بخش جداگانه

مطرح کرد: نخست، ارزش های مربوط به رفتار قضات و حکام، دوم ارزش های مربوط به

رفتار طرفین دعوا، و سوم ارزش های مربوط به رفتار شهود.

سومین نکته، در این رابطه این است که محور همه ارزش های بالا عدالت است نه احسان؛

زیرا حکمت تشکیل دستگاه قضایت و حکومت، این است که حق به حق دار برسد و عدالت

برقرار شود. بنابراین، ارزش های دیگری از قبیل احسان در اینجا جاری نیست. اینجا باید

اصل عدالت تشخیص داده شده و اجرا شود.

دو طرف دعوا هم اگر می خواستند احسان کنند، کارشان به اختلاف و نزاع نمی کشید و با

گذشتند یک طرف از حق خود، مشکل حل می شد و در این صورت، کارشان از زیرمجموعه

عدالت بیرون و در زمرة مصاديق احسان شمرده می شد؛ ولی فرض اختلاف و نزاع و شکایت

دادخواهی این است که نمی خواهند گذشت و احسان کنند، بلکه طالب عدالت هستند. پس

در مورد طرفین دعوا هم ارزش هایی مطرح می شوند که تحت عنوان عدالت جای دارند.

در باره شهود نیز باید گفت: آنان نیز می خواهند حقی ثابت شود و به صاحب حق برگردد و

بدین وسیله، عدالت برقرار شود؛ چرا که عدالت را به معنای اعطای حق به ذی حق تعریف

کرده اند. با توجه به آن چه گذشت دوباره تاکید می کنیم که محور همه ارزش ها را در ارتباط با

دادخواهی و دادگستری، حق و عدل تشکیل می دهد و جایی برای احسان و دیگر ارزش های

اخلاقی عام نیست.

رفتار حکام و ارزش‌های اخلاقی

در مورد رفتار قضاط، چند نوع ارزش مطرح می‌شود:

نخست آن که قضاوت آنان، باید براساس یک سلسله مقررات و قوانین معتبر در جامعه صورت گیرد و در یک حکومت و جامعه اسلامی، قوانین معتبر، همان قوانین الهی هستند. پس نخستین ارزش حاکم بر رفتار قاضی این است که در چارچوب مقررات الهی و قوانین اسلامی قضاوت کند و مبنای قضاوت‌ش احکام شرع باشد.

البته این یک مسئله واضحی است و نیاز به بحث ندارد؛ ولی در قرآن کریم، بر این هماهنگی و مطابقت با احکام الهی، تأکید فراوان شده و جریاناتی که پس از درگذشت پیامبر اکرم ﷺ و احیاناً در عصر ایشان اتفاق افتاد، شاهد بر این بود که چنین تأکیدهایی لازم و به جا بوده است.

قرآن و قضاوت

هنگامی که به قرآن کریم مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که یکی از اهداف بعثت انبیا و نیز یکی از وظایف مهم آنان را همین معرفی می‌کند که قاضیان و حاکمان، در میان مردم، براساس حکم الهی قضاوت کنند. خداوند در یک آیه می‌فرماید:

لَكُنَ النَّاسُ أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحُكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا خَتَلُوكُمْ فِيهِ .

مردم، یک امت بودند. پس خداوند پیامبران را که بیم و امید می‌دهند، برانگیخت و همراهشان کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم، در موارد اختلاف، قضاوت کنند. این آیه اگر اختصاص به امر قضاوت و نظر به اختلافات مردم در حقوق اجتماعی نداشته باشد، یقیناً شامل آنها می‌شود و دلالت دارد بر این که در موارد اختلاف، باید کتاب خدا در میان مردم حاکم باشد. در آیه دیگری می‌فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُّسُلًا إِلَيْبِنَاتٍ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُولَمُ النَّاسُ بِالْقِنْطَطِ .

حقاً پیامبران را با معجزات فرستادیم و کتاب و میزان همراهشان نازل کردیم تا مردم به قسط و عدل زندگی کنند.

این آیه نشان می‌دهد که هدف و حکمت فرستادن پامبران و کتب آسمانی، این است که قسط و عدل بر جامعه حاکم شود و همه رفتارها و روابط انسانی را در بر گیرد که بی‌شک، موارد اختلاف و دادخواهی، از روشن ترین مصادیق آن خواهد بود.

از سوی دیگر، قرآن مجید، کسانی را که براساس قانون خدا حکم نمی‌کنند، سخت نکوهش کرده و از ایشان با عنوان‌های کافر، ظالم و فاسق یاد می‌کند. در آنجا که می‌فرماید:

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ^۱
 فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۲.
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ^۳.

در این سه آیه، که همگی در سوره مائدہ پشت سرهم آمده‌اند، حکم به کفر، ظلم و فسق هر کسی شده است که در چارچوب قوانین الهی و بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قضاوت نکند. دقیق‌تر این است که بگوییم: قضاوت او در چارچوب قوانین شرع انجام نگیرد؛ یعنی عدم قضاوت، که در آیه با تعبیر وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بیان شده، عدم ملکه است. به این معنا که هر کس که قضاوت می‌کند و شائش قضاوت است و قضاوت او در چارچوب شرع انجام نگیرد، کافر، ظالم یا فاسق است. خداوند در همین سوره به دنیا همین آیات، به پغمبر اکرم (ص) خطاب کرده، می‌فرماید:

وَإِنِّي أَحْكُمُ بِيَتْهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَبَعَّ أَهْوَانَهُمْ وَاحْذَرُوهُمْ إِنْ يَقْتُلُوكُمْ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ^۴.

میان مردم مطابق قوانینی که از سوی خدا فرستاده شده، قضاوت کن و از خواسته‌ها و هوس‌هایشان پیروی مکن و مواظب باش که تو را در مورد بعض قوانین آسمانی فریب ندهنده.

خداوند از پغمبر می‌خواهد که در چارچوب حکم خدا قضاوت کند، فریب نخورد و از احکام الهی غافل نشود؛ زیرا کسانی هستند که دمیسه و توطئه می‌کنند تا حکم خدا اجرا نشود و پغمبر باید مواظب نیرنگ و فریب آنان باشد.

به هر حال، این مسئله، در قرآن، بسیار مورد تأکید است که مبنای حکم حاکم باید قوانین الهی باشد نه چیز‌هایی که دلخواه مردم یا دلخواه حاکم است و یا چیز‌های دیگر.

۱. مائده / ۴۴

۲. مائده / ۴۵

۳. مائده / ۴۷

۴. مائده / ۴۹

ارزش دیگری که در رفتار حاکم باید مورد توجه او باشد، این است که در مقام تطبیق این قوانین بر موارد خاص، مراقب باشد که دچار انحراف نشود. ممکن است قاضی در جریان‌های کلان و کلی قضاوت خود، در چارچوب قوانین الهی حکم کند و همان‌طور که در گام نخست گفته شد، هدف کلی وی این است که براساس «ما انزل الله» حکم کند؛ ولی در جریان‌های جزئی قضاوت خود، گاهی تحت تأثیر احساسات، عواطف و هوای نفس و انگیزه‌های غیر الهی قرار گیرد.

در این صورت، او صریحاً و قاطعه‌نی گوید که من براساس فلان قانون غیر اسلامی، قضاوت می‌کنم؛ ولی در مقام تطبیق قانون کلی بر مورد خاصی، لغزش پیدا می‌کند.

عوامل انحراف و لغزش در قضاوت

عواملی که موجب لغزش و انحراف قضاوت، در موارد خاص می‌شوند، عمدتاً منافع مالی هستند که یکی از دو طرف دعوا، به عنوان رشوه به او پیشنهاد می‌کند تا حکم خود را به ناحق، به نفع وی صادر کند. این کار، از زشت‌ترین و بدترین ارزش‌های منفی در مورد رفتار قاضی است و ما قبلاً به اجمال درباره آن سخن گفته‌ایم.

البته باید توجه داشت که رشوه از ارزش‌های منفی عام قضاوت است و تنها به رفتار قضات منحصر نمی‌شود، هر چند که در ارتباط آن با رفتار قضات، روشن‌تر است؛ زیرا همان‌طور که گرفتن رشوه زشت و حرام است، دادن آن نیز حرام و بد است. بنابراین، ارزش منفی رشوه، هم به رفتار قضات مربوط می‌شود که باید تحت تأثیر رشوه، حکمی به ناحق صادر کنند و هم به رفتار دو طرف دعوا که باید با دادن رشوه به قاضی، در انحراف حکم قاضی از حق، تأثیر بگذارند و در خوردن اموال دیگران با وی همdest شوند. حتی می‌توان گفت که ارزش منفی رشوه، به شهادت شهود هم مربوط می‌شود؛ زیرا همان‌طور که قاضی ممکن است با گرفتن رشوه، حکم به ناحق صادر کند، شاهد نیز می‌تواند با گرفتن رشوه، شهادت غلط و ناحق بدهد و در انحراف حکم قاضی تأثیر بگذارد.

گاهی نیز ممکن است عامل انحراف قاضی، منافع مالی نباشد، بلکه قاضی از یکی از دو طرف دعوا می‌ترسد و یا از یکی از دو طرف نامبرده انتظار دارد که در مواردی، از حمایت و پشتیبانی او بهره‌مند شود و به هرحال، رضایت یک طرف، برایش مطلوب است و این سبب می‌شود که حکم را به نفع وی صادر کند.

گاهی هم ممکن است عواطف شخصی، مانند روابط خانوادگی و خویشاوندی، موجب شود که به نفع یک طرف، تضاد کند و سرانجام، گاهی دیگر هم ممکن است گمان کند که یک ارزش اخلاقی، اورا وامی دارد تا به نفع یک طرف و به زیان طرف دیگر حکم کند؛ مثلاً دو نفر بر سر مالی دعوا دارند که یکی از آن دو، ثروتمند و دیگری فقیر و نیازمند است و اتفاقاً قرائن و امارات و شواهد نشان می‌دهند که حق با شخص ثروتمند است؛ ولی قاضی برای طرفداری از محروم و مستضعف، به نفع طرف دیگر، حکم می‌کند.

این‌ها مجموع عواملی است که می‌توانند قاضی را در هنگام صدور حکم و قضاوت، از مسیر درست بلغزانند و منحرف سازند و در یک کلمه جامع، می‌توان نام پیروی از هوای نفس را بر همه آن‌ها اطلاق کرد؛ چون آنچه خلاف حق باشد، هوای نفس است، خواه عواطف باشد یا ترس یا مال یا عواطف خانوادگی باشد و یا عواطف اجتماعی، در این جهت که همه آن‌ها پیروی از هوای نفس و خلاف حقند فرقی نمی‌کنند. از این‌جا است که به ویژه، در مورد قاضی تأکید براین است که در مقام صدور حکم، باید مراقب باشد که از هوای نفس پیروی نکند و از حق انحراف نیابند.

قاضی باید از نظر اخلاقی در بالاترین سطح تقاو و فضیلت باشد. او کسی است که می‌خواهد عدالت را در جامعه برقرار کند و جلوی ظلم و بیداد را بگیرد. پس خودش قبل از هر چیز و هر کس، باید عادل باشد و اگر چنین کسی، خود عامل ستم و بیداد در جامعه شد، این یک فاجعه و یک مصیبت و فتنه اجتماعی بزرگ خواهد بود و مصدق آن مثل معروف است که می‌گویند:

وای به روزی که بگندد نمک

هر چه بگندد نمکش می‌زنند

خداوند در قرآن مجید با عنوان هوای نفس، به این عوامل انحراف اشاره کرده و غیر مستقیم، قاضیان را از پیروی از هوای نفس برهنگاری کرده. آن‌جاکه خطاب به حضرت داود می‌فرماید:

يَا ذَاوَوْدِ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيلَةَ فِي الْأَرْضِ فَأَخْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَقْ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهُوَى فَيَضِلُّكَ

عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ يَمَسُّوَا يَوْمَ الْحِسابِ!

ای داود! تو را خلیفه خود در روی زمین قرار دادیم. پس میان مردم به حق حکم کن

واز هوای نفس پیروی نکن که تو را از راه خدا منحرف سازد و کسانی که از راه خدا

منحرف شوند، عذاب شدید در انتظار شان است که روز قیامت را فراموش کرده‌اند.

در این آیه، خداوند به حضرت داود خطاب می‌کند که تو را خلیفه خود در روی زمین قرار دادیم و سفارش می‌کند که مبادا از هوای نفس پیروی کنند که هوای نفس، او را از راه حق باز میدارد و نمی‌تواند قضاوت درستی داشته باشد.

قاضی باید همواره توجه داشته باشد که کس دیگری هم از او حساب خواهد کشید. کسی که هرگز اشتباه نمی‌کند و ظالم را به شدت مجازات خواهد کرد و تحت تأثیر هیچ مال و رشوه و عوامل دیگری قرار نخواهد گرفت.

درباره پیروی از هوای نفس، که برای قاضی مطرح می‌شود، در قرآن کریم، به چند نکته اشاره شده است؛ از جمله درباره رشوه آمده است:

وَلَا تُنكِلُوا أَمْوَالَكُمْ يَتَّكِمُ بِالْبَاطِلِ وَتُنْدُلُوا بِهَا إِلَى الْحُكْمِ لَتُنكِلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ
بِالْأَثْمِ وَأَئْتُمْ تَعْلَمُونَ.

اموال یکدیگر را به ناحق مخورید و (بخشی از اموال‌تان را به عنوان رشوه) به جیب حاکمان سرازیر نکنید تا با گناه، اموال مردم را بخورید در صورتی که می‌دانید (که حق با شما نیست).

نوع دیگر از هوای نفس، که قضاوت را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تمایل به حفظ روابط با کسانی است که در اجتماع موقعیتی دارند تا جایی که ممکن است این میل، قاضی را وادار به حکم به ناحق کند. خداوند در این باره می‌فرماید:

وَلَا تُرْكِنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا كُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أُولَاءِ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ.

هرگز به کسانی که ستمکارند، گرایش پیدا نکنید که آتش شما را فرومی‌گیرد و جز خدا دوستی ندارید و کسی به یاری شما نیاید.

البته این آیه، مخصوص قاضی نیست؛ ولی اگر قاضی برای حفظ روابط با دیگران، حکم به ناحق کند، مسلمًا مشمول این آیه خواهد بود.

ارزش در رفتار طرفین دعوا

عنصر انسانی دوم در قضاوت، طرفین دعوا هستند که خواهان اجرای حق و عدالتند. در مواردی، طرفین، طالب حقند؛ یعنی آن‌جا که حق و باطل مشتبه شده و دو طرف نمی‌دانند حق چیست و چه کار باید کرد؟ پس نمی‌توان به صورت یک قاعدة کلی گفت که همیشه باید یکی

از دو طرف، ظالم بوده، عمدًا به طرف دیگر تجاوز کرده باشد؛ زیرا ممکن است که واقعًا هر یک از دو طرف، گمان کند که حق به جانب او است یا برایشان معلوم نباشد که حق باکیست؛ ولی در بسیاری موارد نیز دو طرف می‌دانند حق باکیست و یکی از دو طرف با این که می‌داند، می‌خواهد به طرف دیگر، ظلم کند.

عنصر مشترک میان این دو گروه، این است که در هر حال، تابع حکومت و دولت اسلامی هستند و بر حکم دادگاه‌ها و قضاوت اسلامی، گردن می‌نهند؛ زیرا ممکن است کسانی در بعضی موارد، تحت تأثیر هوایا و تمایلات نفسانی، تمایل به کلاهبرداری یا غش در معامله یا تدليس و یا تقلب داشته باشند؛ ولی همین‌ها نیز راضی نمی‌شوند که با نظام اسلامی مبارزه کنند. بسیار اتفاق می‌افتد که اشخاص انحراف‌هایی دارند؛ ولی وقتی پای مصالح کلی جامعه اسلامی در میان باشد، مطیع و طرفدار حق می‌شوند و یا بسیارند اشخاصی که گران فروشی یا کم فروشی می‌کنند؛ ولی هنگامی که جامعه اسلامی تهدید می‌شود، از اموال خودشان هم دریغ نمی‌ورزند و آن را داوطلبانه در اختیار حکومت اسلامی قرار می‌دهند.

این‌ها نشان می‌دهند که بعضی از اعضای جامعه، هر چند که در مواردی جزئی ممکن است سهل انگاری و پیروی از خواسته‌های نفسانی کنند، اما در مسائل مهم اجتماعی، حاضر به فذاکاری و گذشتند و منافع ویژه خود را فدای جامعه و مصالح جامعه می‌کنند.

اسلام در مرحله نخست، می‌خواهد مردم را به طور کلی، از این انحراف‌ها و کجری‌ها باز دارد؛ ولی واقع بینی اقتضا دارد که این حقیقت را پذیریم که در جامعه، هر اندازه هم که تعلیم و تربیت قوی باشد و مریبانی هم چون پیامبران و امامان وجود داشته باشند، باز هم بعضی از اعضای آن ممکن است دچار انحراف باشند.

اسلام در مرحله دوم، بر این حقیقت تأکید دارد که این‌گونه اعضای منحرف نیز با هرگونه انحرافی که دارند، باید در برابر دستگاه حکومت اسلامی خاضع باشند و دست کم، از حکم قضیان جامعه اسلامی سرپیچی نکنند که اگر سرپیچی کنند، دیگر با حکومت اسلامی طرف خواهند بود و به حال خود رها نمی‌شوند؛ چرا که ره‌آکردن اینان، که حکومت و قضاوت و نظام اجتماعی را نمی‌پذیرند و به حکم دستگاه قضایی مربوط به خودشان هم وقوعی نمی‌گذارند، به معنای هرج و مرج طلبی خواهد بود و این یعنی انکار اصل نظام. پس وجود نظام، خود به خود، به این معنا خواهد بود که با این‌گونه افراد، با قدرت برخورد کند و حکم خود را درباره آن‌ها به اجرا در آورد.

البته ما نمی‌خواهیم از سخنان بالا تیجه بگیریم که قاضیان در همه احکامی که صادر می‌کنند، صائب هستند؛ زیرا ممکن است در مواردی، حکم قاضی برخلاف واقعیت و نفس الامر باشد. قاضی براساس شهادت شهود و دیگر قرائن و اصول حکم می‌کند و کاملاً امکان پذیر است که شهود اشتباه کنند، یا عمدآ شهادت به ناحق دهند و قاضی نیز مطابق آن‌ها حکمی به نا حق صادر کند و حق به حقدار نرسد. حتی از این هم بالاتر، احتمال این که یک قاضی با همه صلاحیت‌های ظاهری و رعایت تقوا و دقت و مراقبت، رشوه گرفته باشد و به ناحق حکم کرده باشد، عقلآ منتفی نیست. با همه این احتمال‌ها، طرفین دعوا موظف به اطاعت از همین حکم ظاهری قاضی هستند و باید از حکم دستگاه قضایی سرپیچی نکنند.

البته در چنین مواردی، این مسئله دو طرف دارد: یک طرف، همین است که گفتیم: افرادی که حکم علیه آنان صادر شده، نمی‌توانند با طرح چنین احتمال‌ها و ادعاهایی از حکم سرپیچی کنند؛ ولی از سوی دیگر هم، کسی که می‌داند در این دادگاه حق به طرف او نبوده، و مثلًا مالی که به حکم قاضی در اختیار او قرار گرفته، در واقع، مال او نیست و با دادن رشوه و از راه شهادت دروغ، حکم به نفع او صادر شده، حق ندارد در آن مال تصرف کند و یا به آن حکم نا حق ترتیب اثر به نفع خود دهد، بلکه باید آن مال را به صاحب اصلی بازگرداند و یا به مقتضای واقعیت، عمل کند و اگر این کار را نکرد، سروکار او با دادگاه عدل الهی خواهد بود.

چیزی که در اینجا مارا وامی دارد تا در هر حال، حکم قاضی را - هرچند به زیان ما باشد و به زعم خود، آن را ناحق بدانیم - بپذیریم، مصالح کلی نظام و جامعه است؛ زیرا اگر حکم ظاهری دادگاه را نپذیریم و احترام دستگاه قضایی را رعایت نکیم، نظام جامعه به هرج و مرج کشیده خواهد شد. مصالح جامعه اسلامی ایجاد می‌کند که دستگاه قضایی در جامعه، دارای اعتبار بوده و مردم، تسلیم آن باشند؛ چراکه در غیر این صورت، قادر به گرفتن حق مظلوم از ستمگران نیست و نمی‌تواند پشتوانه خوبی برای ضعفا و به طور کلی، اعضای جامعه باشد.

از اینجا است که خداوند در قرآن کریم، براین نکته تأکید بسیار دارد و از مردم می‌خواهد که مطیع دستگاه قضایی باشند و حتی در دل نیز درمورد آن احساس نگرانی نکنند.

خداوند در این باره می‌فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحَكُمُوكُمْ فِي مَا تَسْجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا

مِثْمَا قَصَيْتَ وَيَسَّلَمُوا تَنْلِيمًا!

قسم به پروردگار تو، هرگز ایمان نیاورند مگر آن که در اختلاف‌ها و دعواهای خود،
تو را حاکم کنند و آن‌گاه در درون خود، از حکمی که توکرده‌ای، هیچ‌گونه احساس
ناراحتی و نارضایتی نداشته و کاملاً تسلیم حکم تو باشند.

این آیه، به خوبی وظیفه اعضای جامعه را بیان کرده و جای هیچ‌گونه بهانه‌ای را باقی
نگذاشته است که نه تنها باید تن به حکم قاضی اسلامی بدهند، بلکه حتی در دل خود نیز
احساس نارضایتی نکنند. کسی که با واسطه یا بی‌واسطه، از سوی خداوند برای قضایت
منصوب شده، باید بی‌هیچ بهانه‌ای حکم‌ش را پذیرفت و حتی اگر احساس کند حقش در این
دادگاه ضایع شده، باید حکم دادگاه را پذیرد و در این صورت است که می‌توان گفت: نظامی
هست و جامعه تحقق خارجی دارد.

در واقع، در مورد متداعین، دو ارزش مطرح می‌شود: نخست آن که در حل و فصل دعاوی
و اختلاف‌ها خود، به محاکم اسلامی رجوع کنند و دستگاه قضایی اسلام را برای این مشکل به
رسمیت بشناسند و حکم دادگاه‌های اسلامی را پذیرند.

دوم آن که هر کدام هم که محکوم شد، آن حکم را هر چند که به زیانش باشد، پذیرد و
حتی در دل نیز از دستگاه قضایی اسلام، احساس نارضایتی نداشته باشد.
خداوند در آیه دیگری، در مذمت کسانی که به جای پیروی از حکم صادرشده توسط

مراجعة قضایی معتبر، از منافع خود پیروی می‌کنند، می‌فرماید:

وَإِذَا دَعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا قَرِيقٌ مِنْهُمْ مُغْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمْ
الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفَلَمْ قُلُّوْهُمْ مَرْضٌ أَمْ إِرْثَابُوْا أَمْ يَخْافُوْنَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ!

و هرگاه به سوی خدا و رسول خوانده شوند تا میانشان حکم کند، گروهی اعراض
می‌کنند (و تمی خواهند در محکمه الهی طرح دعوا کنند) اما اگر مطمئن باشند که در
دادگاه اسلامی به نفعشان حکم صادر خواهد شد، قبول می‌کنند (دلشان می‌خواهد به
کسی مراجعت کنند که حق را به آنان بدهد) آیا دل‌هاشان بیمار است یا شک دارند یا
می‌ترسند که خدا و رسول به آنان ظلم کنند؟ (نه هیچ یک از این‌ها نیست) بلکه آنان
خودشان ظالم‌ند (واز این رو، در دادگاه اسلامی حاضر نمی‌شوند و تن به پذیرش
حق نمی‌دهند).

سپس به دنبال این آیات، برای آن که نشان دهد که اینان مؤمن نیستند، بلکه منافقند، درباره مؤمنان و اطاعت و انقیاد آنان از دادگاه‌های الهی و اسلامی، چنین ادامه می‌دهد:

أَنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا
وَأَطَعْنَا وَأَوْلَى كَهْمُ الْفَلْحَوْنَ!

مؤمنان هنگامی که خوانده شوند به سوی خدا و رسول تا میانشان حکم کنند، جز این نمی‌گویند که شنیدیم و اطاعت می‌کنیم (و هر چه خدا و پغمبر حکم کنند، خواه به نفع ما باشد یا به زیان ما، قبول داریم) و اینان هستند که رستگار می‌شوند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَنْعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقَنُونَ؟

آیا این مردم تقاضای تجدید حکم زمان جاهلیت را دارند و چه کسی برای اهل یقین نیکوتراز خدا حکم کند.

این آیات، به طور کلی، دو ارزش مهم در رفتار دو طرف دعوا را بیان می‌کنند: نخست آن که دستگاه قضایی اسلامی را به رسمیت بشناسند و نزاع‌ها و اختلاف‌ها را برای حل و فصل به آن، ارجاع دهند.

دوم آن که هرگاه خودشان به دادگاه‌ها مراجعه کردند، حتی اگر حکم دادگاه به زیانشان بود و حتی اگر گمانشان براین بود که قاضی در صدور حکم به زیان آن‌ها، اشتباه کرده است، آن را با دل و جان بپذیرند و حتی در دل نیز به دستگاه قضایی بدین نباشند و احساس نارضایتی نداشته باشند.

ارزش در شهادت شاهدان

سومین عنصر انسانی، در مورد قضاوت، شهود هستند که نقش مهمی در کیفیت صدور حکم دارند؛ زیرا بدون شهود، در بسیاری از موارد، نمی‌توان حق را برای حقدار ثابت کرد. در مورد شهود هم در قرآن مجید، تأکیدهایی شده مبنی بر این که سعی کنند تا شهادتشان به حق باشد و حق کسی پایمال نشود:

اوَّلًا، آن‌جاکه حقیقتی را مشاهده کرده و از آن آگاهی دارند و اثبات حقی متوقف برشهادت ایشان است، از دادن شهادت، خودداری نکنند.

ثانیاً، وقتی شهادت می‌دهند، سعی کنند که شهادت آن‌ها دقیقاً حق و مطابق با حق و واقعیت باشد.

در اینجا سؤال این است که آیا در هر جا، هر کسی هر چه را می‌داند باید به آن شهادت دهد؟ در پاسخ می‌گوییم: در مورد حقوق الهی، چنان که قبلًا هم اشاره شد، لازم نیست که شاهد حتماً آن‌چه را که می‌داند، افشا کند؛ مثلاً اگر چند نفر شخصی را دیده‌اند که مخفیانه و دور از چشم دیگران شراب می‌نوشیده است، لازم نیست بروند و به آن‌چه را دیده‌اند، شهادت بدene تا او به مجازات برسد و نباید سرّ او را افشا کند.

البته در صورتی که وضع جامعه به گونه‌ای باشد که احساس کنند اگر شهادت ندهند و حد خدا بر این‌گونه افراد اجرا نشود، مفاسد در جامعه رواج می‌یابد و به دیگران نیز سرایت می‌کند و یا تداوم می‌یابد و در هر حال، اوضاع اجتماعی به و خامت می‌گراید، در این صورت، دادن شهادت رجحان پیدا می‌کند و می‌توان گفت: از مصاديق نهی از منکر شمرده می‌شود که عملی واجب است و باید بدان همت گمارد.

یا اگر چیزی مثل اعتیاد به مواد مخدر که بلاعی خانمان‌سوز است و شخص را به زودی از پای در می‌آورد و اگر افشا نشود، ممکن است کار از کار بگذرد و از خود شخص معتمد حتی به خانواده و دوستان او نیز سرایت کند و به جایی بررسی که کنترل آن مشکل یا ناممکن شود، در چنین موردی پیشگیری از تداوم این فساد و محدود کردن دامنه آن، کاری است لازم و کسانی که از چنین اعمال زشتی آگاهی دارند، موظفند با دادن شهادت خود، مانع از پیشرفت این بیماری شوند و نگذارند کار از کار بگذرد و جامعه از شدت بیماری و فساد، سقوط کند.

شهادت و حق الناس

اما در مورد حق الناس، اگر حق کسی با ندادن شهادت، پایمال می‌شود، در این صورت، فرد آگاه باید به ویژه اگر از او خواسته باشد، به آن‌چه می‌داند، شهادت بدهد تا حق حقدار ضایع نشود. در آداب اسلامی، در بسیاری از موارد، تأکید شده که افراد برای کارهایی که انجام می‌دهند، باید شاهد بگیرند. حتی در کارهایی مثل قرض دادن، در طولانی‌ترین آیات قرآن، به تفصیل سفارش شده که وقتی به کسی پولی قرض می‌دهید، از وام گیرنده، رسید دریافت کنید و دو نفر را نیز شاهد بگیرید.

در موارد دیگر، غیر از قرضدادن نیز گرفتن شاهد مطلوب و در بعضی از موارد، لازم و ضروری است؛ یعنی مواردی هست که قوام آن به حضور شاهد و شهادت او خواهد بود؛ مانند طلاق که گرفتن شاهد در آن، از نظر فقهی امری است واجب تا در مواردی که معمولاً پیش می‌آید، از شهادت آنان استفاده شود؛ مثلاً در مواردی که میان زوجین پس از طلاق، اختلافی پیش می‌آید، می‌توان از شهادت آنها در حل و فصل اختلاف آن دو استفاده کرد. اگر در چنین مواردی، شهود شهادت ندهند به این که طلاق در حضور آنان واقع شده است، مفاسد بسیاری را به دنبال خواهد داشت.

اصولاً در همه مواردی که در شرع اسلام، به مسلمانان توصیه شده که شاهد بگیرند، این تأکید و توصیه، به این معنا است که بر شاهدها لازم است تا در موقع نیاز به شهادت آنان، از دادن شهادت مضایقه نکنند و کسی که دیگران را بر حداثه‌ای شاهد می‌گیرد، معنایش این است که شما را شاهد می‌گیریم تا هر وقت از شما خواستم به آن‌چه دیده‌اید، شهادت بدھید نه این که فقط ببینید و بعد هم بروید دنبال کار خودتان. کسی که قبول می‌کند تا شاهد یک جریان باشد، قبول او به متزله تعهد او بر این کار خواهد بود که به هنگام لزوم، شهادتش را ادا خواهد کرد و در واقع، تحمل شهادت، نقدمة ادائی شهادت است و چنین کسانی وظيفة سنگین‌تری برای ادائی شهادت دارند. کسانی که دادن شهادت برایشان مشکل است و از دادن شهادت ابا دارند، از اول باید تحمل شهادت را پذیرند تا شخص، چاره دیگری برای مشکل خود بیندیشد.

خداآوند در این باره می‌فرماید:

وَلَا تَكُنُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكُنُّهَا فَإِنَّهُ أُثِمٌ قَاتِلٌ^۱.

شهادت را کمان مکنید (و از اظهار آن خودداری نکنید) که هر کس کمان کند و از

دادن شهادت خودداری کند، در دل گنهکار خواهد بود.

و در بیان اوصاف ستایش‌آمیز مؤمنان می‌فرماید:

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ.^۲

(مؤمنان) کسانی هستند که به دادن شهادت (و ادائی شهادت) قیام می‌کنند.

این آیات اشاره به یک ارزش مهم در مورد رفتار شاهدان می‌کنند که در هر جا لازم است

۱. بقره / ۲۸۳

۲. معارج / ۳۳

شهادت بدهند، حقیقتی را که می‌دانند، کتمان نکنند و از دادن شهادت خودداری نورزنند تا حق کسی تضییع نشود. این نخستین ارزش مربوط به رفتار شهود است.

دومین ارزش مربوط به رفتار شهود آن است که وقتی تصمیم به ادای شهادت می‌گیرند، باید کاملاً مراقب باشند و دقت کنند که شهادت آن‌ها به حق باشد و شهادت باطل ندهند. آیات دیگری نیز در قرآن داریم که به این ارزش دوم اشاره دارند؛ مانند:

كُوئُنَا قَوْامِينَ بِالْقِيَطِ شَهَدَاءَ لِلَّهٌِۚ

و در آیه دیگری این دو جمله را جایه جا کرده، می‌فرماید:

كُوئُنَا قَوْامِينَ لِلَّهِ شَهَدَاءَ بِالْقِيَطِ۝

در هر دو مورد از شاهدان و کسانی که تحمل شهادت کرده‌اند و از یک حادثه آگاهی دارند، می‌خواهد که براساس قسط و در چارچوب عدالت، شهادت بدهند و شهادت ظالمانه و غیر واقعی یا شهادت به چیزی که باطل است و حقیقت ندارد و اتفاق نیفتاده یا طور دیگری اتفاق افتد، ندهند.

در آیه دیگری، خداوند با بیانی دیگر، مؤمنان را به خاطر رعایت ارزش دوم ستایش می‌کند:

وَالَّذِينَ لَا يُشَهِّدُونَ الْزُورَ۝

«زور» به معنای باطل است و مؤمنان کسانی هستند که شهادت زور؛ یعنی شهادت به باطل و به ناحق نمی‌دهند و حق کسی را باشهادت خود تضییع نمی‌کنند. هم‌چنین غیر از آیات مذکور، که ویژه شهادت بودند، آیات دیگری نیز داریم که مخصوص شهادت نیستند؛ ولی از اطلاق و توسعه‌ای برخوردارند که شامل شهادت نیز می‌شوند؛ از جمله، مطلقات عدل و قسط، به ویژه، آن‌جاکه خداوند می‌فرماید:

وَإِذَا قُتِّلْتُمْ فَاعْدِلُوا۝

هنگامی که می‌گویید، به عدالت بگویید.

«گفتن» در آیه بالا اعم است و شامل هرگفتاری می‌شود و به ویژه، شامل سخنی می‌شود که در مقام شهادت ادا شود و یا در مقام صدور حکم و قضاؤت گفته شود.

۱. نام / ۱۳۵

۲. مائدہ / ۸

۳. فرقان / ۷۲

۴. انعام / ۱۵۲

ما تسلط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم؛ اما کمتر شکرگزاری می‌کنید.^۱

۱. اهـدیـت و جـایـگـاه

در این فصل، بر آئیم که برخی از مهم‌ترین اخلاقیات مربوط به معیشت را یادآور شویم. البته روشن است که هر کسی به تناسب استعدادها و توانایی‌های ذاتی خویش و یا به اقتضای شرایط اجتماعی و محیطی، برای تأمین معیشت خویش شغل خاصی را برمی‌گزیند و هر شغلی نیز اخلاقیات خاص خود را می‌طلبد. مسائل اخلاقی مورد نیاز کارمند بانک با مسائل اخلاقی مورد حاجت آموزگار یا استاد دانشگاه، در بسیاری از موارد متفاوت است. مسائل اخلاقی کارگر ساختمانی با مسائل اخلاقی مدیر فرودگاه متفاوت‌اند. با وجود این، تأمین معاش، به طور کلی و صرف‌نظر از اینکه در قالب چه شغل یا تخصصی باشد، احکام اخلاقی مشترکی دارد که در این بخش می‌خواهیم برخی از مهم‌ترین آنها را مورد توجه قرار دهیم. پیش‌تر لازم است مطالبی را در زمینه اهمیت کار و فعالیت و نقش آن در سازندگی روحی و معنوی انسان و همچنین جایگاه آن در اسلام و نزد اولیای دین، یادآور شویم.

مسئله معیشت و مسائل مرتبط با آن، یکی از مهم‌ترین و پایدارترین مسائل بشری است. هیچ کسی نیست که به نوعی دغدغه معیشت را نداشته باشد. این مسئله، مخصوصاً برای قشر جوان

۱. وَلَقَدْ نَكَأْمُ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاكُمْ فِيهَا سَنَابِشَ فَلَيْلًا نَأْشَكُرُونَ. (اعراف (۷۰): ۷)

جامعه، یکی از اساسی‌ترین مسائل است. داشتن شغلی آبرومند و درآمدی مناسب، شرط لازم داشتن یک زندگی خوب و موفق است. بیکاران، هر چند از نظر اقتصادی نیازمند نباشند، باز هم انسان‌هایی موفق تلقی نمی‌شوند. با کار و تلاش است که زندگی انسانی شکوفا می‌شود و در سایه کار و تلاش است که سعادت دنیا و آخرت فرد و جامعه تأمین می‌گردد.

کار کردن و داشتن شغلی آبرومند، نه تنها وسیله‌ای برای امرار معاش و تأمین مایحتاج مادی زندگی است، بلکه از عوامل بسیار مهم در احساس شخصیت، عزت، استقلال و اعتماد به نفس است. کسانی که با حاصل دسترنج خود امرار معاش می‌کنند، در باطن احساس افتخار و عزت و سربلندی دارند و خود را یک عضو فعال و تأثیرگذار در جامعه می‌دانند. در مقابل، بیکاری موجب یأس و سرخوردگی و احساس ضعف و بی‌شخصیتی می‌شود. بیکار، از نظر دیگران، یک عضو بی‌فایده جامعه تلقی می‌شود. خود او نیز در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی مشارکت جدی و فعال نخواهد داشت. افزون بر این، یکی دیگر از آثار مخرب بیکاری یا نداشتن شغلی مناسب، بدینی‌های غیرواقع‌بینانه به دیگران، به‌ویژه تصمیم‌گیران جامعه است که به نوبه خود پی‌آمدهای ناگوار فردی و اجتماعی‌ای را خواهد داشت.

به علاوه، «کار» یک وظیفه و مسئولیت اجتماعی هم هست. یعنی حتی اگر ما شخصاً، هیچ احتیاجی نداشته باشیم، باز هم وظیفة اجتماعی و مسئولیت اخلاقی ما اقتضا می‌کند که بیکار نسائیم. در همین جایی که نشسته‌ایم اگر دقت کنیم و به اطراف خود نظری بیفکنیم، می‌بینیم که غرق در محصولات و نتایج کارهای دیگرانیم. اگر نگاهی به میز و صندلی و تخته و دفتر و کتاب و قلم و کیف و در و دیوار و پنجره و شیشه و دهها و صدھا چیز دیگری که در اطراف ما هست بیفکنیم، خواهیم دید که حاصل کارهای دیگران است. وظیفة انسانی و اخلاقی ما اقتضا می‌کند که ما نیز خدمتی به دیگران کنیم و در تأمین بخشی از مایحتاج دیگران سهمی داشته باشیم.

می‌توان گفت مؤمنان شاغل محبوب خداوندند. اسلام عزیز، پاداش کسانی را که در راه تأمین معاش خود و خانواده‌شان تلاش می‌کنند، همسنگ پاداش مجاهدان و رزم‌مندگان راه خدا^۱ و بلکه

۱. امام صادق علیه السلام: *الکاد علی عیاله كالسجاد* فی سیل اثر: کسی که برای تأمین مخارج خانواده‌اش تلاش می‌کند مانند کسی است که در راه خداوند جهاد می‌نماید. (محمد بن یعقوب کلینی، *الفروع من الكافی*، ج ۵، کتاب المعيشة، باب «من کد علی عیاله»، ص ۸۸، حدیث ۱)

بالاتر از اجر آنان^۱ قرار داده است. پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

عبادت و پرسش خداوند هفتاد جزء دارد که بالاترین و برترین جزء آن، طلب روزی حلال است.^۲

امام باقر علیه السلام در باره کار می‌فرماید:

کسی که برای بی‌نیازی از مردم و رفاه خانواده و کمک به همسایگانش در طلب روزی حلال باشد، در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید.^۳

نتیجه آنکه اسلام هرگز کار کردن و تلاش برای تأمین معاش را جدای از عبادت و پرسش نمی‌داند. پیامبر اعظم ﷺ، زمانی که از جنگ تبوک به مدینه باز گشت، سعد انصاری^۴ که نتوانسته بود همراه پیامبر به جنگ برود، به استقبال آن حضرت آمد. وقتی پیامبر، دستان خشک و خشن و ترکیده او را دید، از او پرسید: «صدمه‌ای به دستانت رسیده است؟» سعد در پاسخ گفت: «برای تأمین مخارج اهل و عیالم با طناب و بیل کار می‌کنم». پیامبر بر دستان او بوسه زد و فرمود: «این دستی است که در آتش جهنم نمی‌سوزد».^۵

در مقابل، انسان‌های بیکار و کسانی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازند و از زیر کار و فعالیت شانه خالی می‌کنند، مورد لعن و نفرین اسلام و اولیای اسلام‌اند. پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید:

کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم بیندازد ملعون است.^۶

۱. امام رضا علیه السلام: الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ أَنْفُسِ عَزْوَجٍ مَا يَكُُنُّ بِهِ عِلْمٌ اعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ أَنْفُسِ عَزْوَجٍ؛ کسی که به منظور تأمین مایحتاج خانواده‌اش در بی‌کسب روزی الهی است، پاداشی برتر از پاداش مجاهد در راه خداوند دارد. (همان، ص ۷۸، باب البحث علی الطلب وال تعرض للرزق، حدیث ۵)

۲. العبادة سبعة جزء، أفقأنا طلب الحلال. (همان، حدیث ۶)

۳. من طلب الرزق في الدنيا استغفاراً عن النافع و توسيعاً على الأهل و شغلنا على جاره، لئن أفلت عزوجل يوم القيمة وجهة مثل التذر ليلة القدر. (همان، حدیث ۵)

۴. با توجه به اینکه در میان انصار پیامبر افراد متعددی «سعد» نام داشتند، در میان مورخان اختلاف است که این سعد انصاری، چه کسی بوده است، آیا سعد بن معاذ بوده است یا سعد بن عباده یا شخصی دیگر؟ البته این مسئله برای بحث ما مهم نیست؛ آنچه که مهم است برخورد پیامبر ﷺ با کارگر و اشخاصی است که برای کسب درآمد و تأمین مخارج زندگی کار می‌کنند.

۵. ابن اثیر، اسد الغابة في معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶. ملعون من ألقن كله على الناس. (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، باب ۷، ص ۱۴۲، حدیث ۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

حضرت موسی از خداوند سؤال کرد: خدا یا مبغوض ترین بندگان در نزد تو چه کسانی هستند؟ خداوند در پاسخ فرمود: کسانی که شب تا صبح همچون جسد مردهای می خوابند و روز خود را به بطالت و بیکاری می گذرانند.^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: از آن حضرت درباره شخصی پرسیدم که می خواهد در خانه خود بنشینند و به نماز و روزه و عبادت خداوند بپردازد و از تلاش برای کسب درآمد خودداری کند و معتقد است که به هر حال، خداوند روزی او را به گونه‌ای تأمین خواهد کرد. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: این شخص از کسانی است که دعای آنان به اجابت نمی‌رسد؛^۲ یعنی مورد توجه خداوند قرار نمی‌گیرند. آن حضرت در روایت دیگری، انسان‌هایی را که برای حفظ آبرو و ادای دین خود و کمک به اقوام و بستگانشان کار نمی‌کنند، بی‌فائده و بی‌ارزش معرفی کرده و می‌فرماید:

کسی که نمی‌خواهد از راه حلال مالی را فراهم آورد که با آن آبروی خود را حفظ نماید و دینش را ادا کند و صلة رحم را به جا آورد، خیزی در او نیست.^۳

۲. کار در سیره اولیای دین

همه پیامبران و امامان برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده‌شان کار می‌کردند.^۴ هیچ یک از آنان، بد رغم وجود کسانی که حاضر بودند با افتخار برای آنان و به جای آنان کار کنند و با وجود امکانات و داشتن منابع مالی لازم، خود را از کار و تلاش بی‌نیاز نمی‌دیدند. ما در اینجا به ذکر دو نمونه از میان صدھا مطلب تاریخی و روایی در این باره بسنده می‌کنیم.

شخصی به نام محمد بن منکدر می‌گوید: در روزی گرم به بیرون از مدینه رفت، محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) را دیدم که با دو غلام سیاه مشغول کار کردن بود. از مشاهده این وضعیت که کسی در طلب دنیا اینگونه به خود سختی بدهد، تاراحت شدم و با خود گفتم که باید او را موعظه کنم. به او

۱. جينة باللیل بطلان بالنهار. (شیخ عباس قمی، سفينة البحار و مدینة الحكم والآثار، ج ۸، ص ۳۶۸، ذم كثرة النوم)

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الكتاب، ج ۵، ص ۷۷، باب الحث على الطلب والتعرض للرزق، حدیث ۱.

۳. لا يجزئ في من لا يحب جمیع المال من حلال يكتبه به وجهه ويقضى به دینه و يتصل به زینته. (همان، ج ۵، ص ۷۷، باب الاستئنة بالدنيا على الآخرة، حدیث ۵)

۴. بنگرید به: همان، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶، باب ما يجب من الاقتداء بالائمة بیکاری فی التعرض للرزق، حدیث ۱۰.

فصل چهارم / اخلاق معیشت □

بالاتر از اجر آنان^۱ قرار داده است. پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی می‌فرماید:

عبادت و پرستش خداوند هفتاد جزء دارد که بالاترین و برترین جزء آن، طلب روزی حلال است.^۲

امام باقر علیه السلام درباره کار می‌فرماید:

کسی که برای بی‌نیازی از مردم و رفاه خانواده و کمک به همسایگانش در طلب روزی حلال باشد، در روز قیامت خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که چهراً اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشند.^۳

نتیجه آنکه اسلام هرگز کار کردن و تلاش برای تأمین معاش را جدای از عبادت و پرستش نمی‌داند. پیامبر اعظم ﷺ، زمانی که از جنگ تبوک به مدینه باز گشت، سعد انصاری^۴ که نتوانسته بود همراه پیامبر به جنگ برود، به استقبال آن حضرت آمد. وقتی پیامبر، دستان خشک و خشن و ترکیده او را دید، از او پرسید: «صلمهایی به دستان رسیده است؟» سعد در پاسخ گفت: «برای تأمین مخارج اهل و عیالم با طناب و بیل کار می‌کنم.» پیامبر بر دستان او بوسه زد و فرمود: «این دستی است که در آتش جهنم نمی‌سوزد.»^۵

در مقابل، انسان‌های بیکار و کسانی که بار زندگی خود را بر دوش دیگران می‌اندازند و از زیر کار و فعالیت شانه خالی می‌کنند، مورد لعن و نفرین اسلام و اولیای اسلام‌اند. پیامبر گرامی اسلام می‌فرماید

کسی که بار زندگی خود را بر دوش مردم بیندازد ملعون است.^۶

۱. امام رضا علیه السلام: الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ أَنْفُسِكُوْنَ مَا يَكْنُفُ بِعِيَالَةِ أَعْظَمِ إِجْرَاءً مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ؛ کسی که بهمنظر تأمین مایحتاج خانواده‌اش در بی کسب روزی الهی است، پاlassی برتر از پاداش مجاهد در راه خداوند دارد.

(همان، ص ۷۸، باب الحث على الطلب والعرض للرزق، حدیث ۵)

۲. البادرةُ سبعون جزءاً، انتصافاً طلبُ الحال. (همان، حدیث ۶)

۳. من طلب [الرِّزْقَ] فِي الدِّنِ اسْتَغْفَافًا عَنِ النَّاسِ وَ ثَوْسِيًّا عَلَى أَهْلِهِ وَ تَنْطَلِقاً عَلَى جَارِهِ، لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وجَهَهُ مِثْلُ الْفَنَرِ لِلّٰهِ الْبَدِيرِ. (همان، حدیث ۵)

۴. با توجه به اینکه در میان انصار پیامبر افراد متعددی «سعد» نام داشتند، در میان سورخان اختلاف است که این سعد انصاری، چه کسی بوده است، آیا سعد بن معاذ بوده است یا سعد بن عباده یا شخصی دیگر؟ البته این مسئله برای بحث ما مهم نیست؛ آنچه که مهم است برخورد پیامبر ﷺ با کارگر و اشخاصی است که برای کسب درآمد و تأمین مخارج زندگی کار می‌کنند.

۵. ابن اثیر، اسد الشابثة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶. ابن حجر، الدر المختار فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۱۰۰.

□ آیین زندگی (اخلاق کاربردی)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

حضرت موسی از خداوند سؤال کرد: خدایا مبغوض ترین بندگان در نزد تو چه کسانی هستند؟ خداوند در پاسخ فرمود: کسانی که شب تا صبح همچون جسد مردهای می خوابند و روز خود را به بطالت و بیکاری می گذرانند.^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: از آن حضرت درباره شخصی پرسیدم که می خواهد در خانه خود بنشینند و به نماز و روزه و عبادت خداوند پردازد و از تلاش برای کسب درآمد خودداری کند و معتقد است که به هر حال، خداوند روزی او را به گونه‌ای تأمین خواهد کرد. امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند: این شخص از کسانی است که دعای آنان به اجابت نمی‌رسد؛^۲ یعنی مورد توجه خداوند قرار نمی‌گیرند. آن حضرت در روایت دیگری، انسان‌هایی را که برای حفظ آبرو و ادای دین خود و کمک به اقوام و بستگانشان کار نمی‌کنند، بی‌فایده و بی‌ارزش معرفی کرده و می‌فرماید:

کسی که نمی‌خواهد از راه حلال مالی را فراهم آورد که با آن آبروی خود را حفظ نماید و دینش را ادا کند و صلة رحم را به جا آورد، خیری در او نیست.^۳

۲. کار در سیره اولیای دین

همه پیامبران و امامان برای تأمین مخارج زندگی خود و خانواده‌شان کار می‌کردند.^۴ هیچ یک از آنان، بدرغم وجود کسانی که حاضر بودند با افتخار برای آنان و به جای آنان کار کنند و با وجود امکانات و داشتن منابع مالی لازم، خود را از کار و تلاش بی‌نیاز نمی‌دیدند. ما در اینجا به ذکر دونمونه از میان صدھا مطلب تاریخی و روایی در این باره بسنده می‌کنیم.

شخصی به نام محمد بن منکدر می‌گوید: در روزی گرم به بیرون از مدینه رفتم. محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) را دیدم که با دو غلام سیاه مشغول کار کردن بود. از مشاهده این وضعیت که کسی در طلب دنیا اینگونه به خود سختی بدهد، ناراحت شدم و با خود گفتم که باید او را موعظه کنم. به او

۱. جینة بالليل بطال بالنهار. (شيخ عباس قمي، سفينة البحار و مدينة الحكم والآثار، ج ۸، ص ۳۶۸، ذم كثرة النوم)

۲. محمد بن يعقوب كليني، الفروع من الكافني، ج ۵، ص ۷۷، باب الحث على الطلب والتعرض للرزق، حدیث ۱.

۳. لاخير نَّىٰ مَنْ لَا يَعْجِبُ جَمْعَ الْمَالِ مِنْ حَلَالٍ يَكُفُّ بِهِ وَجْهَهُ وَيَقْضِي بِهِ دَيْنَهُ وَيَعْلَمَ بِهِ رَحْمَتَهُ. (همان، ج ۵، ص ۷۲، باب الاستعنة بالدنيا على الآخرة، حدیث ۵)

۴. بنگرید به: همان، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶، باب ما يجب من الاقتداء بالآئمة علیهم السلام في التعرض للرزق، حدیث ۱۰.

نزدیک شدم. سلام کردم. در حالی که از شدت خستگی نفس می‌زد و عرق از سر و رویش می‌ریخت، پاسخمن را داد. به او گفتم: «آیا هیچ فکر کرده‌ای که اگر در این حالت مرگ تو فرا رسد، پاسخ خدا را چگونه خواهی داد؟!» امام باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: «اگر در این حالت مرگ من فرا رسد، در حقیقت، در حالتی مرگ من فرا رسیده است که مشغول پرستش خداوند هستم. من با این عبادت، خودم و عیالم را از تو و دیگران بی‌نیاز می‌کنم. در صورتی باید از فرا رسیدن مرگ می‌ترسیدم که در حال معصیت و نافرمانی خداوند مرگ من فرا برسد.»^۱

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می‌گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم در حالی که بیلی در دست و جامه‌ای خشن و زیر بر تن داشت و در زمین شخصی خود مشغول کار بود و عرق از پستانش می‌ریخت. به حضرت عرض کردم: «اجازه دهید من به جای شما کار کنم.» در پاسخ فرمود: «من دوست دارم که انسان برای تأمین معاش و در طلب معیشت، سختی و آزار آفتاب گرم را تحمل کند.»^۲

۳. نقش نیت در ارزشمندی کار

در مباحث گذشته، این نکته را بارها یادآور شدیم که یکی از مهم‌ترین ارکان ارزشمندی کارهای اختیاری انسان، نیت و انگیزه فرد از انجام آن است. کار و تلاش برای تأمین مخارج روزمره زندگی نیز از این امر مستثنی نیست. آن همه ارزشی که در اسلام برای کار ذکر شده است، همگی مبنی بر داشتن نیت و انگیزه خوب است. اگر انگیزه افراد در کار، انگیزه‌ای الاهی و خدایی باشد، کار آنان از ارزش اخلاقی بخوردار خواهد بود، و گرنه دارای ارزش معنوی و اخروی نخواهد بود. به همین دلیل است که در احادیث متعددی بر داشتن نیت الاهی در انجام کار تأکید شده است. در روایتی آمده است که روزی پیامبر اکرم ﷺ با جمعی از یاران و اصحاب خود نشسته بود؛ جوانی نیرومند و توانا را دیدند که از همان ابتدای صبح، مشغول کار و تلاش شده بود. پاره‌ای از صحابه پیامبر با نگاه تأسف‌آمیزی به آن جوان نگریسته و گفتند: «ای کاش این شخص، جوانی و نیروی خود را در راه خدا صرف می‌کرد.» پیامبر اکرم فرمود: «چنین نگویید؛ زیرا این شخص اگر برای حفظ خود از درخواست از دیگران و به منظور بی‌نیازی از دیگران کار می‌کند، در آن صورت او در راه خدادست و اگر برای تأمین مخارج پدر و مادر پیر و ضعیفش و یا خانواده ناتوانش کار می‌کند، در آن صورت نیز در راه خدا است.

۱. همان، ج ۵، ص ۷۳ و ۷۴، باب ما يجب من الاقتداء بالآئمة عليهما السلام في التعرض للرزق، حدیث ۱.

۲. همان، ج ۵، ص ۷۶، باب ما يجب من الاقتداء بالآئمة عليهما السلام في التعرض للرزق، حدیث ۱۳.

□ آیین زندگی (اخلاق کاربردی)

اما اگر برای مباراکات و فخر فروشی و به هدف تکاشه و مال اندازی کار می‌کنند، در آن صورت در راه شیطان است.»^۱

شخصی با حالتی نگران به محضر امام صادق علیه السلام آمد و وضعیت روحی و روانی خود را برای آن حضرت به این صورت شرح داد: «من دنیا و مال دنیا را دوست دارم و مایلم به آن دست یابم و هر چه بیشتر از دنیا بیهوده‌مند شوم.» امام هدف او را از جمع مال و کسب ثروت جویا شدند. آن شخص در پاسخ عرض کرد: «هدفم این است که خودم و عیالم در رفاه و خوشبختی باشیم و با آن صلة رحم را به جا آورم و به تهییدستان صدقه بدhem و حج و عمره به جا آورم.» امام فرمودند: «این طلب دنیا نیست؛ بلکه طلب آخرت است.»^۲

۴. رابطه اخلاق و معیشت

در روایات متعددی اخلاق نیکو به عنوان یکی از عوامل گشایش در رزق و روزی و اخلاق بد به عنوان یکی از عوامل تنگدستی و فقر معرفی شده است. پیامبر اکرم در سفارش خود به صحابی گرانقدرش، ابوزر غفاری، به این مطلب اشاره کرده و می‌فرماید:

ای ابوزر، به درستی که انسان گاهی به دلیل انجام گناه، از روزی، خود محروم می‌شود.^۳

در روایت دیگری، چنین می‌خوانیم:

گنج‌های رزق در اخلاق خوب نهفته است.^۴

اخلاق نیکو، موجب زیادت در روزی می‌شود.^۵

این دسته از روایات یک معنای ظاهری قابل فهم برای همگان دارند و آن اینکه بیانگر این حقیقت تجربی و اجتماعی هستند که آراستگی به فضایل و خوش‌خلقی، موجب بروی‌آوردن مردم به فرد می‌شود. تجربه نشان می‌دهد که مشتریان بیشتر به خرید از فروشنده‌گان خوش‌خلق تمایل دارند.

۱. محسن فیض کاشانی، *المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء*، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۳، ص ۱۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، *الفروع من الکافی*، ج ۵، ص ۷۲، باب الاستعانت بالدنيا على الآخرة، حدیث ۱۰.

۳. یا ابازر لِنَّ الرَّجُلَ لَيَحْرُمَ رِزْقَهُ بِالذَّنْبِ يَقُولُهُ. (محمد باقر مجتبی، *بحار الانوار*، ج ۲۴، باب ۴، ص ۷۷، حدیث ۳)

۴. فی سیمة الاخلاقی کُنُزُ الارزاق. (شیخ عباس قمی، *سفينة البحار و مدینة الحكم والآثار*، ج ۲، باب الخاء بعده اللام، ص ۶۷۸)

۵. حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ. (همان)

فصل چهارم / اخلاق معیشت □

و اصولاً همه کسانی که در شبکه روابط شغلی با یک فروشنده قرار دارند، مانند فروشنده‌گان مواد اولیه، شرکا، خریداران و امثال آنها، در موقع لازم آمادگی بیشتری برای حمایت‌های مادی و معنوی از فروشنده خوش‌خلق دارند و همین مسائل موجب وسعت روزی افراد خوش‌اخلاق می‌شود. اما این احادیث را نباید در همین معنای عادی و عرفی خلاصه کرد. به ویژه آنکه مطابق روایت نخست، گناه، اعم از اینکه فردی باشد یا اجتماعی، موجب محرومیت از رزق، اعم از مادی و معنوی می‌شود؛ بنابراین لازم است برای تبیین چگونگی این رابطه، به نکات زیر توجه کرد:

اولاً، باید توجه داشت که «رزق» در اینجا معنای عام و گسترده دارد؛ یعنی منحصر در رزق متعارف از قبیل خوراک و پوشاسک و مسکن و مرکب امثال آن نیست؛ بلکه شامل رزق‌های معنوی و اخروی نیز می‌شود. به یک تعبیر، همه نعمت‌های الهی که به گونه‌ای در اختیار انسان قرار گرفته‌اند «رزق» به‌شمار می‌آیند حتی باید دانست که اهمیت رزق‌های معنوی، مانند علم و ایمان و عبادت و امثال آن، به مراتب بیشتر از رزق‌های مادی است. گاه ممکن است ارتکاب گناهی موجب محرومیت انسان از ادامه تحصیل شود و گاه ممکن است ارتکاب گناه موجب بی‌توفيقی انسان در ادای بهنگام وظایف دینی و اعمال عبادی‌اش گردد. حتی نسبت به کسانی که از معنویت بالاتری برخوردارند و توفیقات و رزق‌های معنوی بیشتری را نصیب برده‌اند، ممکن است ارتکاب یک گناه صغیره، موجب سلب توفیق آنان از نماز شب باشد.

ثانیاً، در جای خود به اثبات رسیده است که، در این جهان هیچ پدیده‌ای بدون علت رخ نمی‌دهد. بنابراین، مصیبت‌ها و محرومیت‌ها و گرفتاری‌ها نیز بدون علت نیستند. اما این را هم می‌دانیم که خداوند خیر محض است و جز اراده خیر از او سر نمی‌زند، پس علت مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها را باید در جایی دیگر جستجو کرد. قرآن کریم، در آیات متعدد و به بیان‌های متنوعی، این حقیقت را تأکید کرده است که علت اصلی محرومیت‌های انسان، اعمال و رفتارهای ناشایست خود است.

هر مصیبتي به شما رسد به سبب دستاورده خود شما است و [خدا] بسیاری را نیز عفو می‌کند.^۱

همین مسئله عیناً در باره بهره‌مندی از رزق و روزی مادی و معنوی نیز صادق است. قرآن کریم تقوای الهی را یکی از عوامل گشایش و وسعت رزق دانسته و می‌فرماید:

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوای پیشه می‌کردند، برکات آسمان‌ها و زمین را بر آنها

۱. وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَإِنَّا كَبَيْتُ أَنْدِيكُمْ وَيَعْلَمُوا عَنْ كُثِيرٍ. (شوری (۴۲) : ۳۰)

□ آیین زندگی (اخلاق کاربردی)

می‌گشودیم؛ ولی آنها حق را] تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.^۱

و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا توکل کند کفایت امرش را می‌کند، خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.^۲

بنابراین، هر چند ما نتوانیم با عقل ناقص و جزئی نگر خود رابطه میان گناه و محرومیت از رزق، بهویژه رزق‌های مادی را درک کنیم، باید بدانیم که این رابطه، از نظر قرآن و معارف اصیل اسلامی، رابطه‌ای قطعی و ضروری معرفی شده است. ما با عقل و علم خود در برخی موارد می‌توانیم رابطه علیت و تأثیر و تأثر میان دو پدیده را دریابیم، اما هم خود عقل اقرار دارد که در ورای اسباب و علل ظاهری، علل و عوامل دیگری نیز هست که فراتر از درک و فهم بشر است و کشف آنها در حدود توانایی‌های عقل مستقل نیست و هم این یک حقیقت مسلم قرآنی و اسلامی است که جز علل و عوامل ظاهری، علل و عوامل دیگری نیز در این عالم جریان دارد که ارتباط آنها با معلول‌هایشان چندان برای ما محسوس نیست.

۵. نقش کار در تربیت و بهداشت روانی

همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده شخصیت انسان، کار است.^۳ رابطه میان کار و شخصیت انسان، رابطه‌ای دو طرفه است؛ یعنی همان‌طور که کار، معلول چگونگی و نوع شخصیت انسان است، شخصیت انسان و چگونگی آن نیز معلول و محصول نوع کار و شغل است. امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی بسیار حکیمانه می‌فرماید

اگر تو نفس خود را به کاری مشغول نسازی او تو را مشغول خواهد کرد^۴

نفس انسانی و بهویژه قوه خیال آدمی به‌گونه‌ای است که اگر بیکار باشد، انسان را به تباہی و

۱. وَلَوْ أَنَّ أَخْلَقَ الْتَّرَى أَتَّوْا وَأَتَّوْا لِتَتَّخَذُنَا عَلَيْهِمْ بَرْكَاتٍ مِّنَ السَّنَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوْا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْرِبُونَ.

(اعراف (۷): ۹۶)

۲. وَمَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مُخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَبِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمُرِ قَدْ جَنَّلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا. (طلاق (۲۵): ۲ و ۳)

۳. برای مطالعه بیشتر در این باره، بنگرید به: مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۱۹ - ۴۱۰.

۴. النَّفُسُ أَنْ لَمْ تَشْفَلْهُ شَنَّلَكَ.

فساد خواهد کشاند. اما کار و فعالیت موجب می‌شود که قوهٔ خیال چندان مجالی برای به انحراف کشاندن انسان نیابد. اصولاً یکی از مهم‌ترین علل ارتکاب گناه، بیکاری است. انرژی‌های انسان بالاخره باید به گونه‌ای مصرف شوند. اگر این انرژی‌ها راه درست و صوابی برای مصرف نداشته باشند، در راه‌های انحرافی و نادرست صرف خواهند شد. اشغال، افزون بر اینکه از انفجار انرژی‌های متراکم جلوگیری می‌کند، مانع پیدایش افکار و وساوس و خیالات شیطانی نیز می‌شود. به قول پاستور: «بهداشت روانی انسان در لابراتوار و کتابخانه است.» ولتر، یکی از فیلسوفان عصر روشنگری می‌گفت: «هر وقت احساس می‌کنم که درد و رنج بیماری می‌خواهد مرا از پای در آورد، به کار پناه می‌برم. کار بهترین درمان دردهای درونی من است.» پاسکال می‌گفت: «مصدر کلیه مفاسد فکری و اخلاقی، بیکاری است. هر کشوری که بخواهد این عیب بزرگ اجتماعی را رفع کند، باید مردم را به کار و ادارد تا آن آرامش عمیق روحی که عده محدودی از آن آگاهاند در عرصه وجود افراد برقرار شود.»^۱

۶ کار و احساس شخصیت

در یک رباعی منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام چنین می‌خوانیم:^۲

أَحَبُّ إِلَيْيَ مِنْ يَمْنَنِ الرِّجَالِ	لَا تَنْقِلُ الصَّخْرِ مِنْ قُلْلِ الْجِبالِ
فَسَانِ الْعَازِفِيِ ذُلُّ الْكَبِ عَازِ	يَقُولُ النَّاسُ لِيِ فِي الْكَبِ عَازِ

«هر آینه که نقل و انتقال سنگ‌های سنگین از بالای کوه‌ها برای من دوست داشتنی‌تر از منت کشیدن از دیگران است. مردم به من می‌گویند که کسب و کار برای تو ننگ است، در حالی که ننگ و خواری در درخواست از مردم است.»

در یک رباعی دیگری منسوب به آن حضرت، چنین می‌خوانیم:^۳

وَاقْطَعَ الْأَمَالَ مِنْ مَالِ بَنِي آدَمَ طَرَأْ	كَدَ كَدَ الْعَبْدِ إِنْ أَحَبَّتْ أَنْ تُصْبِحَ حُرَّاً
أَنَّتَ مَا سَقَيْتَهُ عَنْ غَيْرِكَ أَعْلَى النَّاسِ قَدْرًا	لَا تَنْقِلُ ذَا مَكَبِ يُزْرِي فَقَضَى النَّاسُ أَزْرَنِ

«اگر می‌خواهی آزاد زندگی کنی، مثل بردگان تلاش کن؛ آرزویت را از مال دیگران، به طور کلی،

۱. بنگرید به: مرتفعی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.

۲. همان، ص ۴۲۴.

۳. همان، ص ۴۲۵.

قطع نما؛ نگو این کار مرا پست می‌کند زیرا درخواست از مردم، خوارکننده‌تر است؛ زمانی که از دیگران مستغنی باشی، از همه مردم ارجمندتری.»

داستانی آموزنده

یکی از صحابه پامبر که فقر و تنگدستی بر او چیزه شده بود، در یک روز که احساس کرد دیگر کارد به استخوانش رسیده، با مشورت و پیشنهاد همراه تصمیم گرفت نزد پامبر رفته و وضع خود را برای رسول اکرم شرح دهد و از آن حضرت استعداد مالی کند. با همین نیت رفت، ولی قبل از آنکه حاجت خود را بگوید این جمله از زبان پامبر علیه السلام به گوشش خورد: «هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می‌کنیم، ولی اگر کسی بی نیازی بورزد و دست حاجت پیش مخلوقی دراز نکند خداوند او را بی نیاز می‌کند». آن روز چیزی نگفت و به خانه خویش برگشت. باز با هیولای مهیب قدر که همچنان بر خانه‌اش سایه انکنده بود رویه رو شد. ناچار روز دیگر با همان نیت به مجلس رسول اکرم علیه السلام حاضر شد. آن روز هم همان جمله را از ایشان شنید... این دفعه نیز بدون اینکه حاجت خود را بگوید به خانه خویش برگشت و چون خود را همچنان در چنگال نقر، ضعیف و بیچاره و ناتوان می‌دید، برای سومین بار به همان نیت به مجلس رسول اکرم رفت. باز هم لب‌های رسول اکرم علیه السلام به حرکت آمد و با همان آهنگ، همان جمله را تکرار کرد. این بار که آن جمله را شنید، اطمینان بیشتری در قلب خود احساس کرد. حس کرد که کلید مشکل خویش را در همین جمله یافته است. وقتی که خارج شد با قدم‌های مطمئن‌تری راه می‌رفت. با خود فکر می‌کرد که دیگر هرگز به دنبال کمک و مساعدت بندگان خواهم رفت. به خدا تکیه می‌کنم و از نیرو و استعدادی که در وجود خودم به ودیعت گذاشته شده استفاده می‌کنم و از او می‌خواهم که مرا در کاری که پیش می‌گیرم موفق گردد و مرا بی نیاز سازد. با خودش فکر کرد که از من چه کاری ساخته است؟ به نظرش رسید عجالتاً این قدر از اور ساخته هست که به صحراء برود و هیزمی جمع کند و پیاوید و پیروشد. رفت و تیشه‌ای عاریه کرد و به صحراء رفت. هیزمی جمع کرد و فروخت. لذت حاصل از دسترنج خویش را چنید. روزهای دیگر به این کار ادامه داد، تا به تدریج توانست از ممین پول برای خود تیشه و حیوان و سایر لوازم کار را بخرد. باز هم به کار خود ادامه داد تا صاحب سرمایه خوبی شد. روزی رسول اکرم علیه السلام به او رسید و تبس کنان فرمود: نگفتم «هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او کمک می‌دهیم، ولی اگر بی نیازی بورزد خداوند او را بی نیاز می‌کند».^۱

۱. مرتفی مطہری، مجموعه آثار، ج ۱۸، داستان راستان، ص ۱۹۵ و ۱۹۶. (به نقل از اصول الکافی، ج ۲، باب القناعه)

فصل چهارم / اخلاق معیشت □

درخواست کمک مالی از مردم و سربار دیگران بودن، به دلیل آفات اخلاقی و اجتماعی و فرهنگی فراوانی که دارد، به شدت مورد مذمت و نکوهش اسلام و اولیای اسلام قرار گرفته است. «زاره»، از یاران بزرگ امام صادق علیه السلام، می‌گوید:

شخصی به محضر امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: «من مردی فقیر و تنگدست هستم که نه می‌توانم کار دستی انجام دهم و نه فن تجارت را می‌دانم.» امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود: «کار کن؛ با سرت باربری کن و خود را از مردم بیناز گردان.»^۱

بنابراین هرگز نباید به خردی کار نگاه کرد. بله، اگر بتوانیم کاری مطابق میل خود و متناسب با موقعیت اجتماعی و وضعیت خانوادگی خود داشته باشیم، بسیار خوب؛ اما پیدا نکردن شغلی مطابق میل خود، هرگز مجوز بیکاری و پذیرش خواری درخواست از دیگران نیست.

برخی از عالمان بزرگ اخلاق^۲ تصریح کرده‌اند که درخواست مالی از دیگران، در شرایط عادی و برای کسی که وضعیت او به حد اضطرار نرسیده، حرام است. زیرا درخواست مالی از دیگران در حقیقت به معنای شکایت از خداوند و ذلت و خواری در برابر غیرخداست و همچنین، در اغلب موارد، مستلزم آزار و اذیت شخص مورد درخواست است و حتی در مواردی ممکن است این درخواست موجب ریای فرد درخواست شونده گردد که درخواست‌کننده به دلیل اینکه مسبب این کار غیراخلاقی او بوده است، در این مسئله نقش دارد.

بررسی مصداقی

قرآن کریم، خطاب به پیامبر می‌فرماید:
وَكَذَا رَأَمَنَ.^۳

پیامبر گرامی نیز در حدیثی می‌فرماید:
كَذَا رَأَى خُودَهُ مَرَأَيْهِ هُرَّ چَنْدَ بَأْنَصْفِ خَرْمَائِيَّ بَاشَدَ كَمْ كَهْ اَزْ شَمَاءَ دَرْخَوَسْتَ كَمْ كَمْ مَالِيَ دَارَدَ، بَهْ

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الفروع من الكافی، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷، باب ما يجب من الاقتداء بالاتمة بعلیه السلام فی التعرض للرزق، حدیث ۱۴.

۲. ملامهدی نراقی، جامع العادات، ج ۲، ص ۹۸ - ۹۶.

۳. واما السائل فلا تهرب. (ضحی (۹۳): ۱)

□ آیین زندگی (اخلاق کاربردی)

او چیزی بدهید، هر چند با اسب آمده باشد.

به نظر شما آیا در این زمان نیز باید به متکل‌یان و گذايانی که در گوش و کنار شهر پرسه می‌زنند، و اظهار فقر و تنگdestی می‌کنند، کمک کرد؟ آیا کمک به گذايانی که معنای کمک به یکاری و توسعه فقر و تنکدی گری نیست؟ اگر گذايانی و تنکدی گری را نشانه‌ای از عدم انسباط اجتماعی بدانیم، آیا باز هم باید به گذايان کمک کرد؟ بهترین و اخلاقی‌ترین راه کمک به مستمندان راچه می‌دانید؟

بررسی مقایسه‌ای

فردریش نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰ م)، نیلسوف آلمانی و طراح نظریه قدرت‌گرایی در اخلاق، بر این باور است که برای تشخیص فضایل و رذایل اخلاقی باید دید که چه کاری موجب تقویت حس قدرت طلبی ما می‌شود و چه کاری موجب تضعیف این حس می‌گردد؛ کارهای نوع اول، فضیلت و رفتارهای نوع دوم، رذایل به شمار می‌آیند. خود وی در تعریف خوب و بد اخلاقی می‌گوید:

نیک چیست؟ آنچه حس قدرت را تشدید می‌کند، اراده به قدرت و خود قدرت را در انسان بد چیست؟ آنچه از ناتوانی می‌زاید. نیک بختی چیست؟ احساس اینکه قدرت افزایش می‌یابد؛ احساس چیره شدن بر مانع، نه خرسندي بل قدرت بیشتر... ناتوانان و ناتدرستان باید نایبود شوند؛ این است نخستین اصل بشردوستی ما. انسان باید آنها را (یعنی ناتوانان و ناتدرستان را) در این مهم یاری کند. چه چیز زیان‌بخش تراز هرتباهمی است؟ همدردی فعال نسبت به ناتوانان و ناتدرستان...^۲

در جایی دیگر می‌گوید: «همدردی برای منحطان، حفرق برابر برای سنت بندادان، این ژرف‌ترین بی‌اخلاقی است؛ این خود به عنوان اخلاق، ضد طبیعت می‌باشد!»^۳

نظر شما در این باره چیست؟ آیا شما نیز فضیلت را با ضعف یکان می‌دانید؟ آیا می‌توان هر قدرتی را خوب و هر ضعفی را بد دانست؟ به طور کلی، آیا همدردی فعال با ناتوانان و تنگdestان را کاری ضد اخلاقی می‌دانید یا خیر؟ چرا؟^۴

۱. لَتَرْدُوا السائلَ وَ لَوْيِيشَقْ تَمَرَّ وَ اغْطُوا السائلَ وَ لَوْجَاهَ عَلَى فَرِيسِ. (محمدیاقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، باب ۱، ص ۲۵)

حدیث ۵۶

۲. فردریش نیچه، دجال، ترجمه عبدالعلی دستغیب، ص ۲۶ و ۲۷.

۳. فردریش نیچه، اراده قدرت، ترجمه مجید شریف، تهران: جامی، ۱۳۷۷، قطعه ۷۳۴.

۴. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه اخلاقی نیچه و همچنین نقد و بررسی آن، بنگرید به: محمدتقی مصباح، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، فصل مکتب قدرت‌گرایی.

پرسش

۱. با توجه به آیات و روایات، اهمیت کار در اسلام را توضیح دهید.
۲. نیت و انگیزه، چه نقشی در ارزشمندی کار دارد؟ توضیح دهید.
۳. این روایت را که «انسان گاهی به دلیل انجام گناه، از رزق مقرر خود محروم می‌شود» توضیح دهید و بگویید: اولاً، منظور از «رزق» در این روایت چیست و ثانیاً، چگونه می‌توان این رابطه را تبیین کرد؟
۴. کار و اشتغال چه نقشی در بهداشت روانی انسان و شکل‌گیری شخصیت او دارد؟
۵. دیدگاه اسلام را در باره تکدی‌گری و گدایی توضیح دهید.
- ۶ با توجه به معیار ارزش از دیدگاه اسلام (یعنی قرب الهی)، مکتب قدرت‌گرایی نیچه رانقد کنید.

برای پژوهش

۱. در بسیاری از موارد انسان در ایجاد توازن میان امور مربوط به شغل و کسب درآمد با وظایف شخصی و خانوادگی خود ناتوان است. در این موارد چه باید کرد؟ آیا باید جانب کار را ترجیح داد یا مسائل شخصی و خانوادگی را مقدم داشت؟ چگونه می‌توان در تخصیص وقت، حوصله و امکانات، عادلانه رفتار کرد؟ به گونه‌ای که نه از وظایف کاری و شغلی خود کم گذاشته باشیم و نه از وظایف پدری یا همسری خود؟ تا چه اندازه مجاز هستیم از امکانات و فرصت محیط کار و دارایی و اعتبارات شغلی برای همسر و فرزندان استفاده کنیم و تا چه اندازه می‌توانیم زندگی شخصی را صرف امور شغلی کنیم؟
۲. فرض کنید در شرایطی قرار گرفته‌اید که برای رفع گرفتاری خود و برای تأمین مخارج زندگی و احیاناً دست و پاکردن یک کار آبرومند، چاره‌ای جز قرض گرفتن ندارید. در عین حال، خود شما بهتر از هر کس دیگری می‌دانید که توانایی بازپرداخت قرض را در موعد مقرر ندارید. با وجود این، اگر تعهد به بازپرداخت آن را در زمان مقرر ندهید، نمی‌توانید پول را به دست آورید. در چنین شرایطی وظیفة اخلاقی شما چیست؟ آیا تعهدنامه را مضمای کنید و پول را می‌گیرید؟ یا آنکه از گرفتن پول خودداری می‌کنید؟

راه حل امانوئل کانت، فیلسوف مشهور آلمانی، برای چنین موقعیتی این است که شما باید از گرفتن قرض خودداری کنید و هرگز قول و تعهدی که توانایی تحقیق را ندارید، به کسی ندهید؛ زیرا شما باید بدانید که اگر آین کردار شما به صورت قانونی عام درآید، چه وضع نامطلوب و ناصوابی پیش خواهد آمد. اصولاً «اگر چنین انگاریم که هرگاه کسی خود را گرفتار مشکلی دید بتواند هر چه را دلش خواست قول بدهد، با این قصد که هرگز به قول خود عمل نکند، نفس کار قول دادن ناممکن خواهد بود».^۱ اگر کسی طرفدار مکتب خودگرایی در اخلاق باشد، در چنین موقعیتی چه تصمیمی خواهد گرفت؟ آیا در چنین موقعیتی سود شخصی اقتضا می کند که از قرض کردن خودداری کند یا با امضای تعهدنامه بازپرداخت، قرض را بگیرد؟ و اگر کسی معیار اخلاق را تقرب به خداوند بداند، یعنی معتقد باشد که هر کاری که ما را به خدا نزدیک کند، خوب و هر کاری که موجب دوری ما از او شود، بد است، در چنین موقعیتی چه تصمیمی خواهد گرفت؟

۱. امانوئل کانت، بنیاد ما بعد الطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، ص ۶۵-۶۲.